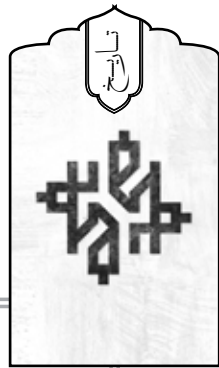




۱۸

وقایع ماه ربیع الاول



۲۸

پیامبراسلام و ایرانیان

۴۰

جاهلیت

۴۸

شیوه های ارتباط شیعه با امام صادق (ع)

۵۳

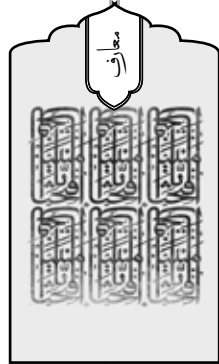
کلیاتی در باب مفهوم شفاعت

۷۲

بررسی مفهوم شفاعت از دیدگاه قرآن

۸۳

درباره اصطلاح شیعه

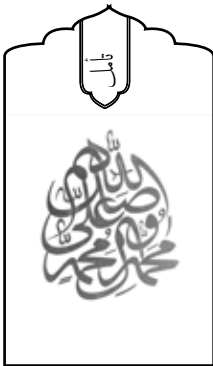


۴۲

زاد

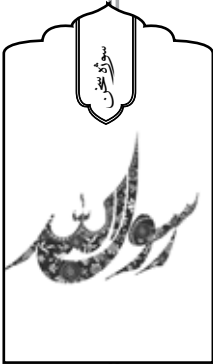
کتاب ماه  
آبان ماه هزار و سیصد و نود و هشت

ربیع الاول ۱۴۴۲ هجری قمری



۸۸

پرسش و پاسخ



۱۱۰ با فضیلت ترین اعمال و رَع در دین خداست

۱۱۵ بی ارزشی و ناپایداری دنیا

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد  
نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید  
به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰ ارسال فرمایید.

### نمایه مطالب منتشر شده در ماه ربیع الاول (۳ شماره)

مطالب زیر در شماره‌های ماه‌های ربیع الاول در سه سال گذشته در ماهنامه (کتاب زاد) به نشر رسیده است.  
 سروران گرامی برای استفاده می‌توانند به شماره‌های ۱۹۰۷ و ۳۱ کتاب ماه (زاد) مراجعه نمایند:

#### شماره ۷ کتاب ماه زاد؛ ربیع الاول ۱۴۳۹، آذر ۱۳۹۶

- بشارت‌های انبیاء الهی درباره ظهور رسول خدا (ص)
- رسول خدا (ص) و شیوه گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی
- هجرت پیامبر اسلام به مدینه
- پرتوی از رخداد‌های عصر امام صادق (ع)
- معارضان امام صادق (ع) با حاکمان عباسی
- امام حسن عسکری (ع) و زمامداران معاصر

**شماره ۱۹ کتاب ماه زاد؛ ربیع الاول ۱۴۴۰، آبان ۱۳۹۷**

- علت اختلاف شیعه و اهل سنت
- مظهر خلق عظیم
- معجزه بودن اخلاق پیامبر(ص)
- جستاری در تعامل عقل و دین
- اخلاق نبوی در نگاه شهید مطهری
- صفات پیامبر در نگاه امام راحل(ره)
- برکات و آثار وجود مقدس نبی اکرم(ص)
- جایگاه رفیع اخلاق در سخنان امام صادق(ع)

**شماره ۳۱ کتاب ماه زاد؛ ربیع الاول ۱۴۴۱، آبان ۱۳۹۸**

- اُمت پیامبر
- عدالت اجتماعی پیامبر اعظم(ص)
- عدالت و آزادی در حکومت نبوی
- قانون مداری در سیره نبوی
- تأسیس شیعه
- منشور نسل جوان در سیره امام صادق(ع)
- نگاهی به شیوه‌های تبلیغی امام صادق(ع)
- سفرهای صادق آل محمد(ع)
- سیری در سیره امام صادق(ع)
- امام صادق(ع) و مسأله تقیه
- اثر نماز شب در از بین بردن گناهان
- برکات دنیوی و اخروی یاد خداوند

### نعمت میلاد پیامبر اکرم (ص)

کتاب المراقبات آیت الحق مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

این ماه همانگونه که از اسم آن پیداست بهار ماه ها می باشد؛ بجهت اینکه آثار رحمت خداوند در آن هویدا است. در این ماه ذخایر برکات خداوند و نورهای زیبایی او بر زمین فرود آمده است. زیرا میلاد رسول خدا (ص) در این ماه است و می توان ادعا کرد از اول آفرینش زمین رحمتی مانند آن بر زمین فرود نیامده است زیرا برتری این رحمت بر سایر رحمت های الهی مانند برتری رسول خدا بر سایر مخلوقات است. و همانطور که او داناترین مخلوقات خداوند و برترین آن ها و سرورشان و نزدیکترین آن ها به خداوند و فرمانبردارترین آن ها از او و محبوبترینشان نزد او می باشد، این روز نیز برتر از سایر روزهاست. و گویا روزی است که کاملترین هدیه ها، بزرگترین بخششها، شاملترین رحمتها، برترین برکتها، زیباترین نورها و مخفی ترین اسرار در آن پی ریزی شده است.

پس برانسان مسلمان که برتری رسول خدا (ص) را قبول داشته و مراقب رفتار با مولایش می باشد واجب است این روز را بگونه ای وصف ناپذیر برتر از هر وقت و روز دیگری بداند. چون در مثل چنین روزی سرچشمه فضایل و

برتریها بر این امت فرود آمد؛ تمام برکنه‌های نبوت و امامت و کتاب و شریعت فقط با وجود رسول خدا (ص) آشکار شد که ابتدای آن در این روز مبارک بود. و زمانی که با عقل و شرع برتری این روز ثابت شد، بر مسلمان مراقب واجب است با تمام تلاش خود در شکرگزاری این نعمت بزرگ کوشش و سعی کند که این رحمت وسیع را توسعه داده و این روز را بزرگترین عید خود بداند؛ با طاعات تام و تمام به خداوند نزدیک شده و با توسلات کامل به رسول خدا توسل پیدا کند.

از مراقبات این روز، این است که تمام ماه را در این روز با تلاشهای نیکو و اطاعت‌های گرانقدر و بزرگ، بزرگ داشته و با پروردگار خود در مورد این نعمت بزرگ مناجات نماید.

و بدان اگر تو عبادت انس و جن را انجام داده و اخلاص پیامبران را داشته باشی باز هم نمی توانی واقعا شکر این نعمت را بجا آوری. البته نه باین جهت که این اعمال نیز از نعمتهای اوست و شکر دیگری را واجب می‌کند. بلکه بخاطر بزرگی نعمت، کسی توان شکر آن را ندارد.

پس بحکم عقل واجب است بعد از درک ناتوانی، باندازه توان شکر آن را بجا آوری و خداوند نیز شکر خالصانه تو را با فضل خود می‌پذیرد که خداوند با تشکر زیاد عمل کم را قبول می‌کند.

ولی مهم، داشتن حالت قلبی مناسب در این عید بزرگ و شرمسار بودن از عجز و کوتاهی است؛ و نیز انجام اعمالی که انسان را از غفلت و تلف کردن وقت خارج نماید؛ نیز تلاش زیاد برای بدست آوردن صدق اخلاص همراه با شرمساری؛ و مهم دانستن این روز بمقدار اهمیت واقعی آن؛ گرچه در بجا آوردن حق شکر آن ناتوان بوده یا کوتاهی کرده باشی.

خلاصه، بنده باید تمام توان خود را در انجام عبادات قلبی از قبیل شناخت، یادآوری، شکر و... بکارگیرد. زیرا شرع گرچه در عبادات بدنی خواهان میانه روی بوده نه زحمت زیاد، ولی در عبادتهای قلبی مثل شناخت، ذکر و شکر و لطیف نمودن قلب با شناخت و صفات پسندیده ای که در پی آن می‌آید، بکار بردن تمام توان را می‌طلبد. تا به جایی برسد که امام صادق درباره عارف می‌فرمایند:

«اگر دل او بمقدار يك چشم بهم زد خدا را فراموش نماید از شوق او می‌میرد و هنگامی که پرده های اوهام و حجابهای تاریکی از جلو او برداشته شده و نورهای زیبایی صفات و نشانه های عظمت و بزرگی خداوند در قلب او جلوه گر شود و نور بسیار درخشانی را ببیند، ممکن نیست اشتباه یا غفلت نماید؛ و حالات قلب او با جلوه گریهای مخصوص صفات جمال و جلال خداوند دگرگون می‌شود. و خداوند بزرگ عهده دار ریاضت دل او با ترس و امیدواری از این راه می‌شود تا زمانی که او را در جایگاه راستی و در پناه خود وارد کند و او را در بهشت بهتر، بهشت نور همراه با پیامبران و شهدا و نیکوکاران سکونت دهد.»

## مهمترین اعمال این ماه

### دعای اول ماه و توسل

از مهمترین اعمال این ماه، دعاکردن در اول این ماه با دعاهایی که روایت شده است، می‌باشد؛ و نیز دعاهایی که برای ورود به این منزل از منازل سفر به سوی پروردگار مناسب بوده و دعاهایی که حال او اقتضا می‌کند. در پی آن، برای پیدا کردن حال مناسب در تمام ماه و روزهای مخصوص آن به نگهبان آن روز که از ائمه می‌باشد، توسل جسته و شفاعت، دعا و درخواست توفیق آنان از خدا برای خود را بخواهد.

### روز هشتم

روایت شده وفات امام حسن عسکری در این روز است. پس مراقب واجب است در این روز اندوهگین باشد بخصوص با در نظر گرفتن این مطلب که صاحب مصیبت حجت عصر و امام زمانش -جان جهانیان فدای او، و رحمت خدا بر او و بر پدرانش باد- می‌باشد باید آن امام (ع) را با هر زیارتی که به ذهنش می‌رسد زیارت نموده و به امام زمان (ع) تسلیت بگوید. سپس از خداوند بخاطر جانشینی امام زمان (ع) تشکر نموده و بخاطر غیبت و دسترسی نداشتن به آن حضرت متاءثر شده و زمان ظهور و فوائد نورهای او و خیر و برکت آن را در ذهن مجسم نماید.



### روز نهم

در روایت گرانقدری آمده است که این روز، روز نابودی دشمن خدا بوده و این روز و خوشحالی در آن فضیلت داشته و روز شادی پیروان آل محمد -رحمت خدا بر جمیع آنان باد- می باشد. و در میان شیعیان نیز این روز به همین مطلب مشهور شده است. البته سایر روایات این روایت را تایید نمی کند، ولی ممکن است بخاطر تقیه وقت را تغییر داده باشند. و با وجود این احتمال، دور نیست این دو وقت بگونه ای با هم منطبق باشند.

بهر صورت سزاوار است دوستان آل محمد (ص) شادی خود را در این روز بخاطر نابودی دشمن خدا آشکار کنند؛ اگر چه فقط به خاطر عمل به این روایت باشد و به نابودی او در این روز یقین نداشته باشند.

ولی با توجه به این که شادی برای از بین رفتن دشمنان فقط برازنده دوستان و علاقمندان است. بنابراین کسی که کارهای او با دوستی و علاقه با اهل بیت سازگاری ندارد، سزاوار است به همراه شادی نمودن، بخاطر کوتاهی در انجام آداب و رسوم دوستی شرمگین باشد؛ و دست کم در شادی برای نابودی دشمن خدا و دشمن دوستان او کارهای حرام را انجام نداده و شبیه دشمنان خدا نشود. زیرا مخالفت ضد دوست داشتن است و این مخالفت با خدا و این ضدیت آشکار، برخلاف شادی بر نابودی دشمن مولی است.

### روز دهم

روز ازدواج پیامبر خدا (ص) با حضرت خدیجه (ع) می باشد و بر شیعیان لازم است بخاطر تاءثیر این ازدواج مبارك و فرخنده در خوبیها و سعادتها و انتشار نورهای درخشان و پاک آنرا بزرگ بدانند.

### روز هفدهم

به گوشه ای از فضایل این روز اشاره کردیم ولی بد نیست باز هم به طور اختصار به بعضی از مطالب گذشته اشاره نمائیم؛ هیچکدام از شیعیان بلکه بیشتر پیامبران (علیهم السلام) و دوستان خدا نمی توانند حقیقت

فضیلت‌های رسول خدا (ص) را بفهمند. روایات زیادی بدین مضمون وارد شده است که هر پیامبری توانایی رسیدن به برخی مقامهای اهل بیت والا مقام آن حضرت (ع) را ندارد مگر اینکه رسول باشد چه رسد به فضایل خود آن حضرت. و چگونه می‌توانند مانند او باشند و حال آنکه او برترین آفریده شدگان و نزدیکترین آن‌ها به خداوند و علت ایجاد پیامبران، رسولان، فرشتگان نزدیک به خدا و تمام جهانیان و سرور مردمان و دانشمندترین آنان است. اوست عقل اول، نور اول، خلق اول، اسم اعظم، حجاب اقرب، طرف ممکن و واسطه فیض خداوند به تمام جهانیان.

و هنگامی که فرض شود او علت ایجاد دنیا و علت جاری شدن نعمتهای خداست، نمی‌توان گفت کسی بتواند به حقیقت صفات و فضایل او آن چنان که هست پی برد. همه هدایتها از او بوده و او آموزگار فرشتگان و برانگیخته شده بر روحهای پیامبران (ص) و کسی است که در کتاب خداوند از او به صاحب اخلاق بزرگ تعبیر شده است. خانواده و دوازده جانشین او برترین همه آفریده شدگان هستند. اولین آنان امیرالمؤمنین (ع) است که که بطور پنهانی با تمام پیامبران (علیهم السلام) بوده و آنان را یاری می‌کرده و بطور آشکار با رسول اکرم (ص) بوده است؛ و آخرین آن‌ها مهدی (عج) است که خداوند وعده داده اهل حق از اولین تا آخرین آن‌ها را با او یاری کرده، با او یکتا پرستی را در زمین تکمیل کند و دین خود را در سراسر زمین بگستراند بطوری که دینی غیر از دین خدا در روی زمین نباشد.

و پیامبر (ص) گشاینده و پایان دهنده است. کسی است که پیامبران (علیهم السلام) و کتابهای آسمانی به پیامبری او مزده داده اند. کتاب او گواه بر تمام کتب و جانشین او سرور جانشینان و امت او برترین امتها و شریعت او کاملترین شرایع و مذهب او بهترین مذاهب است. او صاحب حوض و لواء حمد و صاحب وسیله و بزرگترین شفاعت است. کسی است که این آیه درباره او نازل شده است: «و بزودی خداوند آنقدر به تو عطا خواهد نمود که راضی شوی.» و کسی است که برای برتری دادن او و جانشینانش بر غیر آن‌ها، از پیامبران پیمان گرفته شده. و کسی است که مبتلایان به بلاها، مسلمان و غیر مسلمان با توسل به او و خاندان او نجات می‌یابند.

و اوست رحمتی برای جهانیان و محبوب پروردگار جهانیان و هیچ فضیلتی به آن نمی رسد و آن مادر فضایل است.

نامه‌های آن حضرت (ص) نزد خداوند، در کتابهای پیامبران و بر زبان اولیای او عبارتند از: محمد، احمد، الماحی، العاقب، الحاشر، رسول رحمت، رسول توبه، رسول امم، المقتفی، القثم، شاهد برانبیا و امم، بشیر، نذیر، سراج منیر، ضحوک، قتال، متوکل، فاتح، امین، خاتم، مصطفی، رسول و پیامبرامی، حاد، مزمل، مدثر، کریم، نور، عبد، رؤف، رحیم، طه، یس، منذر، مذکر.

در کتابهای اخبار آمده است: نام او نزد بهشتیان، عبدالکریم، نزد اهل آتش عبدالجبار، نزد اهل عرش عبدالحمید، نزد سایر ملائکه، عبدالحمید، نزد سایر پیامبران عبدالوهاب، نزد شیاطین عبدالقهار، نزد جن عبدالرحیم، در کوهها عبدالخالق، در خشکی عبدالقادر، در دریا عبدالمهیمن، نزد ماهیها عبدالقدوس، نزد حیوانات سمی عبدالغائب، نزد حیوانات وحشی عبدالرزاق، نزد درندگان عبدالسلام، نزد بهایم عبدالمؤمن، نزد پرندگان عبدالغفار، در تورات مود مود، در انجیل طاب طاب، در صحف عاقب، در زبور فاروق، نزد خدا طه و یسین و نزد مؤمنین محمد و کنیه او ابوالقاسم و جبرئیل باکنیه ابی ابراهیم به او سلام کرد.

پیامبر اکرم (ص) فرموده اند: «من اول و آخر هستم». و در بعضی روایت‌های معتبر آمده است که: «منظور از تمام سوگندهایی که خداوند بزرگ در کتاب خود یاد کرده حضرتش می باشند.» بد نیست روایتی نیز از طریق اهل سنت درباره فضیلت او و امیرالمؤمنین (ع) نقل نمایم. زیرا بهترین گواه بر فضایل علی (ع) روایاتی است که سنیها در این مورد نقل می کنند. احمد حنبل در کتاب مسند خود و ابن ابی لیلی در کتاب فردوس و منهج التحقيق از ابن خالویه روایت نموده اند که او راویان حدیث را شمرند تا به جابر بن عبدالله انصاری رسید و آنگاه از او نقل کرد که: «از رسول خدا شنیدم که فرمودند: خداوند، من، علی، فاطمه، حسن و حسین را از یک نور آفرید سپس این نور را فشاری داده و شیعیان ما از این نور خارج شدند. پس از آن ما خدا را ستایش نمودیم. آنان نیز خدا را ستایش نمودند؛ ما خدا را منزه دانستیم آنان نیز خدا را منزه دانستند، ما لا اله الا الله گفتیم،

آنان نیز لا اله الا الله گفتند؛ خداوند را تمجید نمودیم شیعیان ما نیز او را تمجید کردند. خداوند را یگانه دانستیم شیعیان ما نیز چنین کردند. سپس خداوند آسمانها و زمین و فرشتگان را آفرید که تا صد سال تسبیح و تقدیس را نمی شناختند ما تسبیح گفتیم بدنبال ما شیعیان ما تسبیح گفتند و سپس ملائکه تسبیح گفتند و همچنین در مورد غیر تسبیح ... این روایت تصریح می کند که پیامبر و آل او (علیهم السلام) تسبیح، تهلیل و تکبیر را به شیعیان خود یاد داده و شیعیان آن ها نیز به ملائکه آموختند بهمین جهت شیعیان آن ها از ملائکه برتر می باشند.

این فضایل را با استفاده از آیات و روایات اثبات کردیم. ولی از راه تاءمل و اندیشه خود و بدون کمک گرفتن از شرع نیز می توانیم فضایل او را اثبات نماییم: ما می بینیم که در چند سال کم در حالی که مشغله های فراوانی داشت و مشغول جهاد بود علومی از جانب او گسترش پیدا نمود که حتی کمتر از یک صدم آن علوم نیز از جانب همه انبیاء گسترش پیدا نمود. این علوم در زمینه تربیت روح، قلب و جسم و سایر رشته های علم و حکمت بود. و نیز نامهای خداوند متعال و صفات و نعمتهای باطنی او و فضایل انبیاء را برای مردم بیان نمود. و امثال این کارهای خارق العاده، قویترین معجزات برای اثبات پیامبری و نبوت بوده و این معجزات محکمتر از شکافتن ماه می باشد. باین جهت که فقط تعداد انگشت شماری فرق سحر و معجزه را می دانند و ممکن است بگویند شکافتن ماه سحر است نه معجزه؛ ولی معجزاتی که ما گفتیم شباهتی به سحر، شعبده و غیره ندارد. و انسان خود می تواند از این خلاصه ای که گفتیم تفصیل این مطالب را بفهمد و از این راه گوشه ای از شرافت پیامبر خود را دریابد و آنگاه فضیلت این روز را درک نموده و بگونه ای به پیشواز آن رود که شایسته آن است. و علاوه بر درک فضیلت این روز مقدار منت خداوند را بخاطر این میلاد مبارک فهمیده و دل و عقل او آنگونه که شایسته است از این منت تاءثیر می پذیرد. و سپس باید آثار این تاءثیر را در اعمال و حرکات خود آشکار نماید و نباید بگذارد عمل او قلبش را تکذیب کند. زیرا عمل فقط از صفات قلب سرچشمه گرفته و هیچ عملی از این قاعده مستثنی نیست.

### اعمال این روز

۱- از مهمترین اعمال در این روز اولاً توسل به حامیان معصوم آن روز و سپردن عقل و قلب و تمامی وجود خود بوسیله آنان به خداوند متعال است، با این هدف که توفیق در بهره مندی از این روز نصیب او گردد. و اگر انسان در توکل و تسلیم خود راستگو باشد قطعاً توفیق الهی را خواهد یافت. زیارت پیامبر (ص) بطور مفصل و زیارت امیرالمؤمنین (ع) در کتاب اقبال روایت شده است.

۲- نیز از کارهای مهم روزه داشتن این روز بخاطر شکرگزاری و بجا آوردن دو رکعت نماز می باشد که در هر رکعت آن یک بار سوره «فاتحه» و ده بار سوره «قدر» و ده بار سوره «اخلاص» می خواند.

سپس در مکان نماز خود نشسته و دعایی که روایت شده می خواند.

### حقیقت عید و آداب آن

از کارهای مهم در این روز رعایت آداب عید میلاد پیامبر (ص) و اظهار مراسم شرعی عیدهای بزرگ است تا دیگران این روز را به عنوان عید بشناسند. و نیز باید دیگران را با عمل خود به چیزهایی که موافق با حقیقت عید است عادت دهیم همانگونه که شرع از ما خواسته نه آنگونه که مخالف شرع است. زیرا عده ای نادان در این روز به لهو و لعب و حتی به کارهای حرام می پردازند.

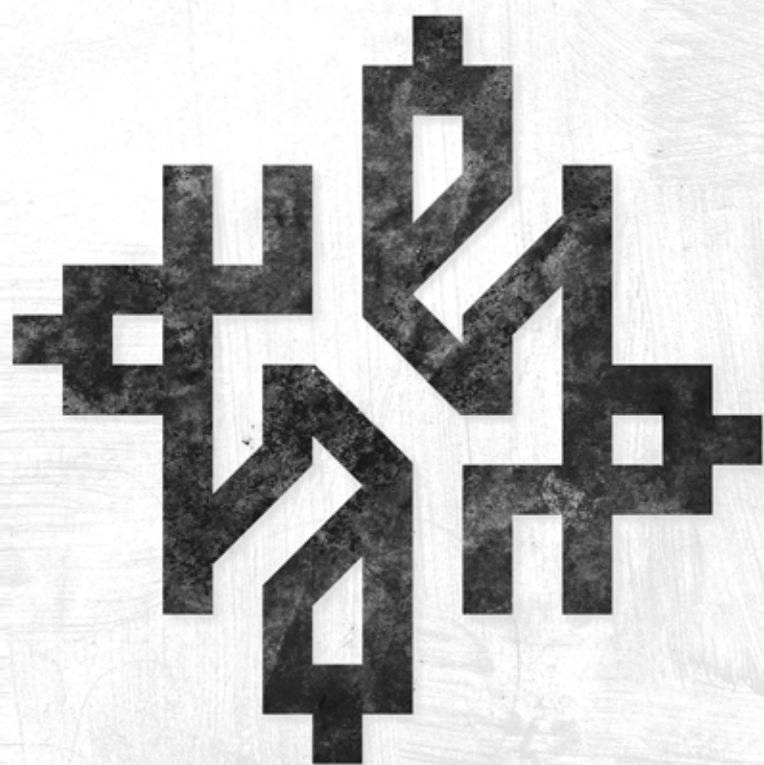
خداوند هنگام عید به همه نیکوکاران و بدکاران بارعام می دهد تا در پیشگاه او حضور یافته، اظهار خضوع و خشوع نموده و مراسم بندگی را بجا آورند؛ و آموزش گناهان، جوایز و نامه های سلطنت و پادشاهی بگیرند. بنابراین باید با تمام توان خود را برای حضور در چنین مجلسی آراسته و آماده نمود. و چون هر مجلسی لباس مخصوص و آرایش متناسب با خود دارد، باید خود را مانند اهل آن مجلس آماده و آراسته نماییم. لباس اهل این مجلس، تقوی، تاجشان معارف الهی و نظافت آنان پاکیزگی قلب از بیاد غیر خدا بودن و عطرشان ذکر خدا و صلوات بر رسول خدا و آل پاک او می باشد.

مبادا در مجلس پاکیزگان وارد شوی و قلب تو آلوده به یاد دنیا و بدنت برهنه از لباس تقوی و سرت بدون عمامه مراقبت باشد و از تو بوی بد آلودگی‌های دوستی دنیا استشمام شود؛ اعمال بدت باعث فاسد شدن اخلاقت شده، سرت خالی از عقل معرفت، قلبت خالی از ایمان و چشمت به خاطر نگاه به حرام‌های الهی دردمند، زبانت از گفتن در رضای خدا لال، گوش تو از شنیدن ذکر خدا کر، دست تو بخاطر بخل از جود و سخاوت و انفاق در راه خدا، بسته و از جهاد در راه خدا باز مانده، شکمت از مال حرام و چیزهایی که خدا حرام نموده پر، فرج تو... و پای تو از برآوردن نیازهای دوستان خدا و رفتن به خانه‌های خدا لنگ باشد. زیرا اگر در مجالس پاکان حاضر شوی، بخاطر پلیدی لباس اراذل و زشتی این آفات و بدحالی رسوا خواهی شد. پس بخاطر وجود شریف و عزیز خود اندکی تاءمل کرده و به خود خطاب کن: ای فقیر! چرا با غفلت‌ها و کوچک شمردن شعائر و حرمت‌های الهی و بخاطر بیحالی و کوتاهی در میدان مسابقه تحصیل کمالات از همانند‌های خود عقب می‌افتی؟

از امام حسن مجتبی (ع) روایت شده است «در روز عید فطر به عده ای که می‌خندیدند و بازی می‌کردند نظر نمود، سپس به همراهان خود فرمود: خداوند عزوجل ماه رمضان را برای تمرین مسابقه خلق خود قرار داد که در آن با اطاعت و کسب خشنودی او با هم مسابقه بدهند. عده ای پیشی گرفته و رستگار شدند و عده ای عقب مانده و بدبخت شدند. شگفتا در روزی که نیکوکاران پاداش دیده و کوتاهی‌کنندگان زبان می‌بینند، عده ای مشغول خنده و بازی هستند. بخدا سوگند اگر پرده‌ها فرو افتد، نیکوکاری اندیشد که چرا بیشتر عمل نیک انجام ندادم و بدکاری می‌گویم چرا بد می‌کردم! و در روایت دیگری در دنباله این روایت آمده است: «از شانه کردن مو و صاف کردن لباس باز می‌مانند» سایر آداب عید در دو عید دیگر خواهد آمد.

(۴- و از مهمترین اعمال مهم این است که روز خود را با سلام به حامیان و نگهبانان روز به پایان رسانده و به درگاه آنان جهت شفاعت و اصلاح حال تضرع نماید. و اگر آن روز در نگهبانی پیامبر (ص) نباشد، باز هم اعمال خود را به آن حضرت تسلیم نماید. زیرا او بر جانشینان معصوم خود مقدم

است؛ ولی همراه با شرمساری و خجالت از کوتاهی در ادای حق شکر نعمت و همراه با لطیف نمودن گفتار و الفاظ تضرع و ابتهال. زیرا این کار اثر زیادی در رسیدن اعمال به آن حضرت (ص) و نازل شدن خیر از معدن فضل خداوند دارد. سپس به نگهبان آن روز برای شفاعت خود به درگاه آن عزیز توجه کرده و از پیامبر اکرم (ص) درخواست نما که اعمال تو را به درگاه مقدس حضرت حق عرضه نموده و از خداوند بخواهد گناهان تو را بخشیده، آن‌ها را تبدیل به چند برابر خوبی نموده و آنگاه با رضایت از تو اعمالت را بپذیرد؛ که خدای متعال هر چه بخواهد می‌تواند انجام بدهد و دیگران نمی‌توانند. نیز از او بخواه در آینده توفیقات تو را برای کوشش در خدمت به خدای بزرگ و وفاداری به رسول و الا مقام و آل بلند مرتبه او زیاد نماید. زیرا بحکم عقل وفای به سادات و محبوبان خدا حقوق بزرگی را بر ما واجب می‌نماید و اگر بخواهیم به بزرگان خود و محبوبان خدا در زمان غیبت آنان وفادار بمانیم، باید حقوق زیادی را ادا نماییم.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# وقایع ماه ربیع الاول

## روز اول ربیع الاول

### ۱. دفن بدن مطهر پیامبر(ص)

در نیمه شب اول ربیع بدن مطهر خاتم الانبیاء و المرسلین(ص) را امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) دفن فرمودند.<sup>۱</sup>

### ۲. لیله المیت

شب اول این ماه پیامبر(ص) از شرکفار از مکه به مدینه هجرت کردند. در آن شب آقا و مولایمان امیرالمؤمنین(ع) جان نثاری فرموده به جای رسول گرامی اسلام(ص) در بسترایشان خوابیدند،<sup>۲</sup> چه اینکه کفار قریش قصد کشتن حضرتش را داشتند. به این مناسبت آیه « و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ... »<sup>۳</sup> «از مردم کسی هست که جان خویش را در راه رضایت خداوند می فروشد و خدا بر بندگان مهربان است» در شأن علی بن ابی طالب(ع) نازل شد.<sup>۴</sup>

### ۳. هجرت پیامبر(ص)

پیامبر(ص) ۱۳ سال پس از بعثت به مدینه طیبه هجرت فرمود.<sup>۵</sup>

### ۴. ابتدای وضع تاریخ هجری قمری

اولین کسی که دستور تاریخ هجری قمری را داد رسول خدا(ص) بود. در زمان عمر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) آن را به تفصیل بیان نمود و تقویم هجری قمری اسلامی از هجرت رسول خدا(ص) قرار داده شد و نسبت وضع تاریخ هجری قمری به دیگران اشتباه است.<sup>۶</sup>

### ۵. هجوم به خانه وحی

در این روز اولین هجوم به خانه امیرالمؤمنین(ع) صورت گرفت. هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) متوجه غسل و کفن و دفن پیامبر(ص) شد و غاصبین خلافت در سقیفه بودند، در شب اول ربیع بدن مبارک آن حضرت را دفن فرمود و طبق وصیت پیامبر(ص) متوجه جمع آوری قرآن شد.<sup>۷</sup> آن حضرت فرموده بودند: «علی جان، تا سه روز از خانه خارج مشو و قرآن را جمع آوری کن...»<sup>۸</sup>.

### ۶. مسمومیت امام عسکری(ع)

#### روز سوم ربیع الاول

#### خریب کعبه توسط یزید

در سال ۶۴ هـ به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند.<sup>۹</sup> این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست.

#### روز پنجم ربیع الاول

#### وفات حضرت سکینه(س)

#### روز هشتم ربیع الاول

#### شهادت امام عسکری(ع)

## روز نهم ربیع الاول

۱. آغاز امامت حضرت ولی عصر (عج)

### ۲. قتل عمر بن خطاب

در آخر شب نهم ربیع الاول سال ۲۳ هجری ۲۴ هجری عمر بن الخطاب از دنیا رفته است.<sup>۱۱</sup> و قول اهل سنت روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه است.<sup>۱۱</sup>

### ۳. قتل عمر بن سعد

عمر بن سعد فرمانده ظالم لشکر یزید در این روز به دست مختار ثقفی (ره) به درک واصل شد.<sup>۱۲</sup>

## روز دهم ربیع الاول

۱. ازدواج پیامبر (ص) با حضرت خدیجه (س)

### ۲. مرگ داود بن علی حاکم ظالم مدینه

داود بن علی عموی سفاح در مدینه در دهم ربیع الاول سال ۱۳۳ هجری دعای امام صادق (ع) هلاک شد، چه اینکه داود بن علی فرمان داد معلی بن خنیس را که از اصحاب امام صادق (ع) بودند شهید کردند.<sup>۱۳</sup>

### ۳. مرگ مالک بن انس

در این روز در سال ۱۷۹ هجری مالک بن انس اصبحی، رئیس فرقه مالکی از مذاهب اربعه اهل سنت از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.<sup>۱۴</sup> مرگ او در ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ ربیع الاول هم گفته شده است.<sup>۱۵</sup> از خصوصیات او اینکه مدت سه سال بعد از مرگ پدرش در شکم مادر بود و بعد از سه سال به دنیا آمد!!<sup>۱۶</sup>

### ۴. اولین روز خلافت غاصبانه معاویه

در این روز در سال ۴۱ هجری خود را به خلافت نشان داد، و از مردم بیعت گرفت و او اولین خلیفه بنی امیه بعد از عثمان بود.<sup>۱۷</sup> اقوال دیگر در این باره

۵ ربیع‌الاول و یا اول و یا نیمه جمادی الاولی است<sup>۱۸</sup> ولی مشهور در ۲۵ ربیع‌الاول است.

### روز دوازدهم ربیع‌الاول

#### ۱. ورود پیامبر(ص) به مدینه

در غروب این روز پیامبر(ص) بعد از هجرت از مکه وارد مدینه طیبه شدند، و در قبا نزول اجلال فرمود و منتظر ماند تا امیرالمؤمنین به ایشان ملحق شد، و سپس وارد مدینه شدند<sup>۱۹</sup>؛ چه اینکه رسول خدا(ص) فرموده بودند من وارد مدینه نمی‌شوم تا اینکه پسر عمویم و دخترم فاطمه بیایند.<sup>۲۰</sup> این در حالی بود که در ۴ ربیع‌الاول پیامبر(ص) در مسیر هجرت از غار ثور بیرون آمده به طرف مدینه حرکت فرمود.<sup>۲۱</sup>

#### ۲. انقراض بنی امیه

در این روز با سفاح اولین خلیفه عباسی بیعت شد، و با انقراض دولت بنی مروان، دولت بنی امیه به کلی منقرض شد. البته مروان در ۲۷ ذی الحجه کشته شد، ولی در این روز با تأسیس دولت بنی عباس رسماً نام بنی امیه از صفحه خلافت برچیده شد.<sup>۲۲</sup> اقوال دیگر ۱۳<sup>۲۳</sup> و ۱۴ ربیع‌الاول<sup>۲۴</sup>، و ۱۲ ربیع‌الثانی<sup>۲۵</sup> است.

#### ۳. مرگ معتصم عباسی

در پنجشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال ۲۲۷ هـ دو ساعت از شب گذشته، معتصم عباسی در سامرا به هلاکت رسید. سبب مرگش آن شد که حجامت کرد و سپس تب کرد و به همان تب در ۴۹ سالگی به جهنم شتافت. از بزرگترین جرائم او به شهادت رساندن امام جواد(ع) است. مدت خلافت او ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود، و هشتم از خلفای بنی عباس بود. او ۸ پسر و ۸ دختر داشت و ۸ قصر بنا کرد. معتصم مردی ظالم بود و از علم و ادب و نوشتن بهره‌ای نداشت. او به سادات خصوصاً بزرگان آن‌ها اذیت‌های بسیاری روا داشت، و در دوران حکومتش علاقه زیادی به ساخت بنا داشت.<sup>۲۶</sup>

#### ۴. مرگ احمد بن حنبل

در این روز در سال ۲۴۱ هـ احمد بن حنبل رئیس فرقه حنبلی‌ها در بغداد از دنیا رفت، و در همان شهر دفن شد. جدّ او ذوالنبدیه رئیس خوارج نهروان است، که به دست امیرالمؤمنین (ع) به درک فرستاده شد.<sup>۲۷</sup> بنا بر قولی مرگ او در ربیع الثانی است.<sup>۲۸</sup>

#### روز چهاردهم ربیع الاول

##### ۱. مرگ یزید بن معاویه

#### ۲. مرگ موسی خلیفه عباسی

در این روز و به قولی در ۱۵ یا ۱۸ ربیع الاول در سال ۱۷۰ هـ موسی الهادی، فرزند مهدی عباسی به درکات جحیم شتافت. در همان شب هارون خلیفه شد و مأمون نیز به دنیا آمد.<sup>۲۹</sup> خلافت موسی الهادی یک سال و سه ماه طول کشید و ۲۵ یا ۲۶ سال عمر کرد. او به قساوت قلب و قلت رحم و خشونت طبع و شرارت نفس مشهور بود.<sup>۳۰</sup>

سید بن طاوس (ره) در مهج الدعوات روایت می‌کند که موسی الهادی لشکری فرستاد حسین بن علی بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی (ع) صاحب فخ را با اصحابش شهید کرد، و سر او را با اسیران به نزد او آوردند، چون نظرش بر آن سرافتاد اشعاری خواند.

پس اسیران را یکی پس از دیگری می‌آوردند، و او بعد از سرزرش و توییح امر به قتل آن‌ها می‌کرد. در یک روز جماعتی از اولاد امیرالمؤمنین (ع) را به قتل رسانید و طالبین را دشنام می‌داد تا رسید به نام مبارک موسی بن جعفر (ع)، نسبت به آن حضرت بدگفت و فریاد کشید که حسین صاحب فخ خروج نکرد مگر به امر موسی بن جعفر (ع)، چون او صاحب وصیت در این خانواده است. بخدا قسم او را به قتل می‌رسانم. خدا بکشد مرا اگر او را زنده بگذارم و خدا بکشد مرا اگر او را عفو کنم و اگر نبود که سفاح و پدرم مهدی فضایل بسیار در حق جعفر بن محمد از کثرت علم و دین و فضلش برایم نقل کرده‌اند، هر آینه قبر او را می‌شکافتم و بدن او را به آتش می‌سوزانیدم.

علی بن یقطين نامه ای از بغداد برای حضرت کاظم (ع) فرستاد و صورت حال را شرح داد. چون نامه به حضرت رسید، اهل بیت و شیعیان خود را خبر کرد و فرمود: رأی شما در این باب چیست؟ عرض کردند: صلاح این است که شما خود را از این جبار ظالم پنهان داری. حضرت فرمود: اول نامه ای که از عراق بیاید متضمن خبر موسی الهادی است و چنان شد که آن حضرت خبر دادند.<sup>۳۱</sup>

### روز هفدهم ربیع الاول

۱. ولادت پیامبر (ص)

۲. ولادت امام صادق (ع)

### روز بیست و دوم ربیع الاول

۱. جنگ بنی النضیر

در سال چهارم هجرت غزوه بنی النضیر واقع شد و یهودیان از مدینه بیرون رانده شدند. ۹<sup>۳۲</sup> و ۱۲ ربیع الاول هم در این باره گفته شده است. ۳۳

### روز بیست و سوم ربیع الاول

۱. ورود حضرت معصومه (س) به قم

### روز بیست و پنجم ربیع الاول

۱. جنگ دومه الجندل

در این روز در سال پنجم هجری در زمان پیامبر (ص) غزوه دومه الجندل اتفاق افتاد. در اراضی «دومه الجندل» گروهی از اشرار همدست شده و به کاروانها حمله می کردند. پیامبر (ص) سباع بن عرفطه غفاری را روز ۲۵ ربیع الاول در مدینه به جای خود قرار داد، و با هزار رزمجو بیرون آمدند تا به آن نواحی رسیدند. راهزنان چون متوجه آمدن آن حضرت شدند، فرار کردند. مسلمانان اموال آنان را برداشتند و در بیستم ربیع الثانی وارد مدینه شدند. ۳۴

عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گوید: من با ابوموسی اشعری از دومه الجندل عبور می‌کردیم. ابوموسی به من گفت: زمانی که با پیامبر(ص) به دومه الجندل رسیدیم آن حضرت به من فرمود: «در این مکان دوتن از بنی اسرائیل حکم به جور کردند، و به زودی در میان امت من دوتن در این مکان به جور حکم می‌نمایند».

راوی می‌گوید: ابوموسی و عمروعاص برای حکمیت در صفین به دومه الجندل رفتند و میان علی بن ابی طالب(ع) و معاویه ملعون حکم کردند. بعد از ماجرای حکمین ابوموسی را ملاقات کردم و به او گفتم: «مگر تو نبودی که از پیامبر(ص) چنین حدیثی را نقل کردی؟! گفت: «والله المستعان!»<sup>۳۵</sup>

## ۲. صلح امام حسن<sup>(ع)</sup>

### مناسبت‌های تتمه این ماه

#### ۱. زیارت رسول خدا<sup>(ص)</sup> از مزار مادرشان

در این ماه در سال ۶ هـ رسول خدا(ص) هنگام مراجعت از جنگ بنی لحيان به زیارت قبر مادرش جناب آمنه بنت وهب (س) رفتند.<sup>۳۶</sup> هنگام زیارت، رسول خدا(ص) گریستند و مسلمین از گریه آن حضرت گریستند؛ و تا به آن روز به آن مقدار گریه کننده دیده نشده بود، و در آنجا قبر مادرشان را تعمیر و اصلاح فرمودند.<sup>۳۷</sup> در روایات وارد شده است که رسول خدا(ص) قبر مادرش را چندین بار زیارت فرموده است مانند برگشت آن حضرت از عمره حدیبیه، بعد از فتح مکه، بعد از جنگ تبوک و بعد از حجه الوداع.

#### ۲. غارت خیمه امام حسن<sup>(ع)</sup>

در این ماه بود که لشکریان امام حسن(ع) به آن حضرت اهانت کردند و خیمه آن امام مظلوم(ع) را غارت کرده آن چه در آن بود را به یغما بردند.<sup>۳۸</sup>

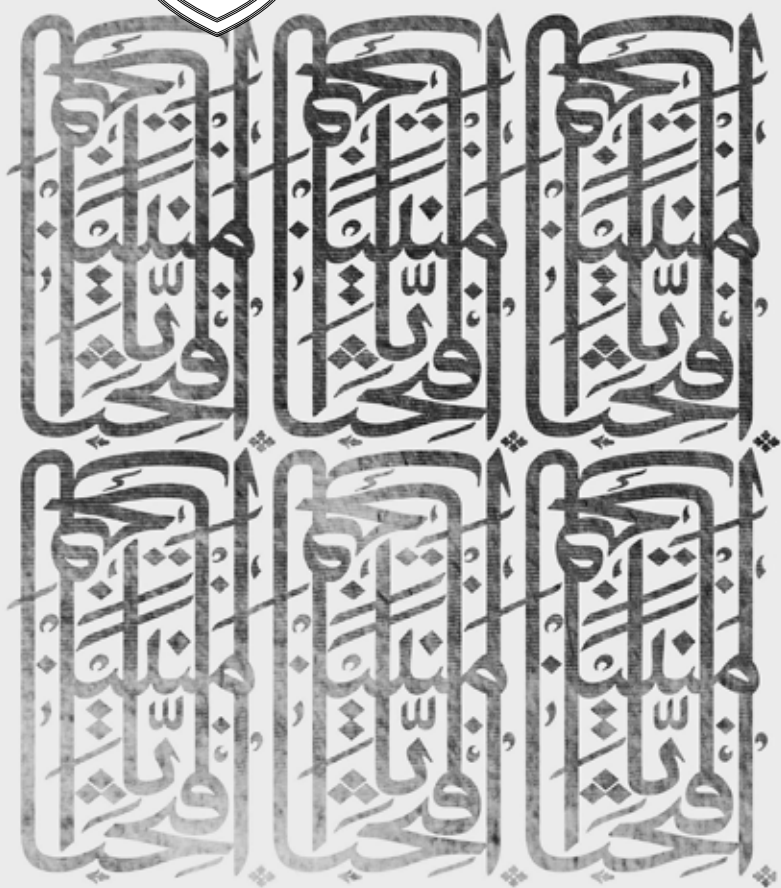


## پی نوشت‌ها

۱. تقریب المعارف، ص ۲۵۱.
۲. اختیارات، ص ۳۴.
۳. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.
۵. شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۲۳.
۶. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۰.
۷. الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۳۰.
۸. شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸.
۹. مستدرک سفینه البحار، ج ۵ ص ۲۱۵.
۱۰. مدینه المعجز، ج ۲ ص ۹۷.
۱۱. فیض العلام، ص ۱۲۹.
- ۱۲ و ۱۳. زاد المعاد، ص ۳۴۴.
- ۱۴ و ۱۵. سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۱۳۰.
۱۶. سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۱۹.
۱۷. منتخب التواریخ، ج ۶ ص ۴۴۸.
۱۸. اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۴.
۱۹. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۴.
۲۰. مسار الشیعه، ص ۲۹.
۲۱. مسار الشیعه، ص ۲۸.
۲۲. مسار الشیعه، ص ۵۰.
۲۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۴۹.
۲۴. توضیح المقاصد، ص ۸.
۲۵. تاریخ طبری، ج ۶ ص ۷۸.
۲۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۳۰۶.
۲۷. وقایع الشهور، ص ۷۲.
۲۸. مرآة المعارف، ج ۱ ص ۱۲۰.
۲۹. تاریخ دمشق، ج ۳۳ ص ۲۸۰.
۳۰. تممه المنتهی، ص ۲۲۴ - ۲۲۲.
۳۱. قلاند النحور، ج ربیع الاول، ص ۹۲.
۳۲. فیض العلام، ص ۲۲۳.
۳۳. الصحیح من السیره، ج ۸ ص ۳۶.
۳۴. عیون الاثر، ج ۲ ص ۳۲.
۳۵. فیض العلام، ص ۱۸۴.
۳۶. مستدرک سفینه البحار، ج ۵ ص ۲۰۸.
۳۷. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۲۷۵.
۳۸. تاریخ دمشق، ج ۱۳ ص ۲۶۲.



معارف



## پیامبر اسلام و ایرانیان

از آن هنگام که محمد (ص) رسالت یافت تا خفتگان وادی ظلمت را از خواب سنگین جهالت بیدار سازد و دیدگان‌شان را به نور حقیقت، روشن گرداند، تا آن زمان که آوازه ایین راستین و نام دلنشین او شرق و غرب عالم را فراگرفت و پایه های تمدنی بزرگ و عالمگیر، بنیان نهاده شد، افراد، گروه ها، قبایل و اقوام بسیاری تلاش نمودند و با از جان گذشتگی و ایثار بی دریغ خود، از نهال نوپایی که پیامبر (ص) نشانده بود، پاسداری کردند. اسامی چنین مردمانی که چه در صدر اسلام، با جان و مال خود و چه در قرن ها پس از ظهور اسلام، با علم و دانش خود باعث رشد و بالندگی اسلام و تمدن اسلامی شدند، در تاریخ کم نیست. همچنان که ایران و ایرانیان در این راه، سهمی بزرگ و کارنامه ای درخشان از خود به یادگار گذاشته اند. هرگاه به برخی از رازها و ریزه کاری های قرآن و سخنان ارزنده و آموزنده پیغمبر اسلام (ص) درباره ارزش ایرانیان پی ببریم، آن گاه می توانیم به ایرانی و اسلامی بودن خود ببالیم و در برابر سخنان آسمانی قرآن و گفته های گران بهای پیامبر بزرگ اسلام (ص) سر فرود آوریم که در چهارده سده پیش، از مردم این سرزمین کهن سال آریایی، به نیکی یاد کرده و آنان را مردمانی خداشناس و دلیر و استوار بر پیمان و برخوردار از هوش و

شایستگی خدادادی معرفی نموده است. ۱.

## ایرانیان در قرآن

با این که قرآن، بیشتر مباحث کلی را بیان می‌کند و کمتر به مسائل فرعی پرداخته، بسیار جالب است که در آیات متعددی (با توجه به شأن نزول‌ها و روایات تفسیری موجود) و با تعبیرات گوناگون، درباره ارزش و شایستگی ایرانیان، سخن به میان آورده است که بیانگر توجه خاص قرآن، به اسلام ایرانیان است. روایات بسیاری از پیامبر اسلام (ص) نیز موجود است که مُمهر تایید بر این گونه تفاسیر زده است و هرگونه شک و شبهه ای را نسبت به آن‌ها از بین برده است که در ادامه، به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- در آیه سوم از سوره جمعه می‌خوانیم: «پیامبر (ص) نیز رسول، برگروه دیگری از امیین است که هنوز به عرب نییوسته اند، و خداوند، توانا و آگاه است». در حدیثی آمده است که پیامبر (ص) این آیه را تلاوت کرد. حاضران پرسیدند: منظور از این «گروه دیگر» کیست؟ پیامبر (ص) در پاسخ آن‌ها، دست بر شانه «سلمان» گذاشت (و به نقلی دست بر سر سلمان گذاشت) و فرمود: «اگر ایمان در ستاره ثریا قرار گیرد، مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می‌یابند». ۲.

- در آیه ۳۸ از سوره محمد (ص) می‌خوانیم: «ای مسلمانان! اگر به نعمت اسلام ارج ننهید و از آن روی گردان شوید، خداوند، این مأموریت (پاسداری از اسلام) را به گروهی دیگر می‌سپارد؛ آنان که همانند شما نخواهند بود».

- اکثر مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل این آیه نقل کرده اند که پس از نزول این آیه، جمعی از اصحاب از پیامبر (ص) پرسیدند: «این جمعیتی که خداوند در آیه به آن‌ها اشاره می‌کند، چه کسانی هستند؟». پیامبر (ص) به سلمان، که در نزدیکیش بود، نگاه کرد و دست به زانو (یا شانه) او زد و فرمود: «منظور خداوند، این مرد و قوم اوست. سوگند به آن که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان به ستاره ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس، آن را به چنگ می‌آورند». ۳.

- در آیه ۵۴ از سوره مائده آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از این خود بازگردد (به خدا زبانی نمی رساند) خداوند، در آینده، جمعیتی را می آورد که (دارای این ویژگی ها هستند):

۱. خدا آن ها را دوست دارد؛ ۲. و آن ها (نیز) خدا را دوست دارند؛ ۳. در برابر مؤمنان، متواضع و در برابر کافران، سخت و نیرومندند؛ ۴. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگران، هراسی ندارند».

روایت شده است که شخصی درباره این آیه و مصداق آن، از پیامبر(ص) پرسید. پیامبر(ص) دست بر شانه (یا گردن) سلمان گذاشت و فرمود: «منظور از این آیه، این شخص و قوم او هستند». آن گاه فرمود: «اگر دین در ستاره ثریا باشد و در آسمان ها قرار گیرد، مردانی از فارس، آن را به دست خواهند آورد». ۴.

- در آیه ۸۹ سوره انعام می خوانیم: «اگر این قوم، نسبت به آن (هدایت الهی) کفر ورزند، کسانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن، کافر نیستند».

مفسران بزرگی در تفاسیر خود نقل کرده اند که منظور از این جمعیت (نگهبان دین)، ایرانیان هستند. ۵.

در روایت آمده است: جمعی از ایرانیان به قصد انجام دادن مراسم حج، به حجاز رفتند. در مدینه، به حضور امام باقر(ع) رسیدند و پرسش هایی از مسائل مهم دینی نمودند و امام باقر(ع) پاسخ آن ها را داد. یکی از سؤالات آن ها این بود: «شنیده ایم که سلمان، تمایل پیدا کرده بود که با دختر عمر، خواهر حفصه، ازدواج کند و از او خواستگاری کرد. لطفاً چگونگی آن را برای ما بیان فرمایید».

امام باقر(ع) فرمود: عمر [که مایل به دادن دخترش به مردی غیر عرب نبود]، از خواستگاری ناراحت شد و جریان را به رسول خدا(ص) عرض کرد و گله نمود. رسول خدا(ص) به عمر فرمود: «وای بر تو! آیا خرستند نیستی که سلمان، به تو مشتاق شود و تو به او نزدیک گردی؟ سلمانی که بهشت، مشتاق دیدار اوست، و خداوند درباره سلمان و شما جمعیت قریش، این آیه را نازل کرد (آن گاه آیه ۸۹ از سوره انعام را خواند). عمر گفت:

« ای رسول خدا! منظور از گروه نگهبان دین (در آیه مذکور) کیست؟ ». پیامبر(ص) فرمود: « سوگند به خدا، این گروه نگهبان، سلمان و قوم او هستند ». سپس فرمود: « سوگند به خدا این آیه (ایه ۳۸ از سوره محمد) نیز در شأن سلمان و قوم او نازل شده است ». در پایان فرمود: « ای گروه قریش! شما مردم فارس (ایرانیان) را با شمشیر (در فتح ایران) می‌زنید، تا به سوی اسلام بیایند. سوگند به خدا، روزی خواهد آمد که آن‌ها شما را برای کشاندنتان به سوی اسلام، با شمشیر می‌زنند ». حذیفه بن یمان که در آن جا بود، گفت: « گوارا باد برای سلمان و ایرانیانی که راه ایمان و تقوا را می‌پیمایند ». رسول خدا(ص) فرمود: « اگر اسلام در لایه زمین گم شود، ایرانیان آن را می‌یابند، و اگر اسلام در آسمان قرار گیرد، جز مردم ایران، کسی به آن دست نمی‌یابد ».

عمر با شنیدن این سخنان، غمگین شد و برخاست و رفت! ۶ - در آیه ۱۳۳ از سوره نساء نیز آمده است: « ای مردم! اگر خدا بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را (به جای شما) می‌آورد ». در روایت آمده است که هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر(ص) دست خود را بر پشت «سلمان» زد و فرمود: « آن افراد، از قوم این شخص (سلمان) هستند؛ یعنی مردم غیر عرب از فارس ». ۷.

### ایرانیان در سخنان پیامبر(ص)

علاوه بر سخنانی که از پیامبر(ص) در تفسیر آیات قرآن درباره ایرانیان روایت شده است، سخنان دیگری نیز از ایشان روایت شده است که به طور خاص، در مورد ایرانیان و مقام و ارزش والای آن‌هاست که بعضی از این سخنان عبارت اند از:

- «بشارت باد بر شما ای فرزندان قُرُوح! ۸! اگر ایمان به ستاره ثریا بسته باشد، عرب به آن نمی‌رسد؛ ولی عجم، آن را در اختیار خود خواهد گرفت». ۹ - و در تعبیری دیگر در روایت ابوهریره آمده است که پیامبر(ص) فرمود: « ای عجم‌ها! نزدیک (قرآن و اسلام) گردید که عرب‌ها از آن، روی گردانده اند، و همانا اگر ایمان به عرش الهی بسته باشد، در میان شما کسانی

هستند که آن را به دست آورند» ۱۰.

- پیامبر(ص) فرمود: «خداوند، در میان بندگان، دارای دو برگزیده است:  
۱. برگزیده او در میان عرب، در قریش است؛

۲. نیکی او در میان عجم (غیر عرب) در جمعیت ایرانی است» ۱۱.  
منظور از این سخن، این نیست که نژاد، موجب برتری است؛ بلکه منظور، خبر دادن از نبوغ و استعداد و زمینه هایی است که در نژاد قریش و ایرانیان وجود دارد. ۱۲.

- در فارسانامه ابن البلخی آمده است: «پیغمبر را پرسیدند که چرا همه قرون، چون عاد و ثمود و مانند ایشان هلاک شدند و ملک پارسیان به درازا کشید، با آنکه آتش پرست بودند». پیغمبر فرمود: «از بهر آنکه آبادانی کردند در جهان و دادگستر شدند میان بندگان خدای - عَزَّوَجَلَّ -» ۱۳.

- نیز نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمود: «نام ایرانیان را به زشتی یاد نکنید؛ زیرا آن‌ها از یاران ما هستند و از ما حمایت می‌کنند» ۱۴.

- همچنین نقل شده است که پیامبر(ص) گاهی به فارسی نیز سخن می‌گفت و حتی در برهان قاطع در شرح کلمه «دَری» آمده است که: «بعضی گویند دَری، زبان اهل بهشت است که رسول(ص) فرموده اند: زبان اهل بهشت، عربی یا دَری است» ۱۵.

این شیوه رفتار پیامبر نیز نشانه اشتیاق او به جلب عواطف فارسی زبانان است، در حالی که بعضی بر اثر تعصب عربیت، سخن گفتن به فارسی را دور از وقار می‌دانستند.

از جمله روایاتی که در مورد فارسی صحبت کردن پیامبر(ص) در دست است، این روایت است که:

وقتی سلمان بر پیامبر، وارد شد. پیامبر فرمود: «درسته و ساوته» یعنی «اهلاً و مرحباً» و صحیح این دو کلمه: «درستید و شادید» است؛ یعنی «سالم و خوش باشی» ۱۶!

## سلمان، سمبل ایرانیان مسلمان

«سلمان»، نخستین مرد ایرانی است که به اسلام گرویده، و در همان آغاز



در مدینه، به محضر پیامبر(ص) رسیده است. او بر اثر پیمودن راه تقوا و کمالات، به مرحله ای رسید که پیامبر(ص) و امامان(ع) با تعبیرات بسیار بلند، از او تجلیل کردند و این تجلیل از سلمان پاک و لایق که به صورت سمبلی از ایرانیان معرفی شده بود، نقش به سزایی در گرایش ایرانیان به اسلام داشت. ۱۷. در ادامه، نگاهی مختصر به زندگی سلمان و سخنان رسول خدا(ص) درباره او خواهیم داشت.

نام اصلی او «روزبه» یا «ماهویه» یا «بهبود» یا «بهروز» و یا «مابه» بوده است که پیامبر(ص)، پس از اسلام آوردن او، نامش را تغییر داد و نام زیبای «سلمان» را برای او برگزید. سلمان، گاهی خود به این موضوع افتخار می‌کرد و می‌گفت: «من برده بودم و رسول خدا(ص) مرا آزاد کرد و نام مرا سلمان نهاد». ۱۸.

او از موالی (آزاد شدگان پیامبر) به شمار می‌آمد که پیامبر(ص) او را از صاحبش - که یک نفر یهودی بود - در برابر کاشتن سیصد نخل خرما و چهل وقیه طلا (هر وقیه، معادل چهل درهم)، خریداری و آزاد نمود. ۱۹. پیامبر(ص) درباره سلمان می‌فرمود: «من پیشگام همه فرزندان آدم هستم و سلمان، پیشگام پارسیان است». ۲۰.

- در جایی دیگر فرمودند: «خداوند، به من فرمان داد که چهار نفر را دوست بدارم، و به من خیر داد که او نیز آن‌ها را دوست دارد، و آن‌ها عبارت اند از: علی، سلمان، ابوذر و مقداد». ۲۱.

- همچنین فرمود: «سلمان، از من است. اگر کسی به او جفا کند، به من جفا کرده است، و کسی که به او آزار برساند، به من آزار رسانده است». ۲۲. در ماجرای معروف جنگ خندق که در سال پنجم هجرت رخ داد، طبق پیشنهاد سلمان، قرار شد در برابر دشمن، خندق (کانال بزرگی به عنوان محافظ شهر) حفر کنند. رسول خدا(ص)، حفر آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر، کندن چهل ذراع (حدود بیست متر) را تعیین نمود. ۲۳. از آن جاکه سلمان، فردی نیرومند و کارآمد بود، مهاجران گفتند: سلمان از ماست. (یعنی نام او را در لیست مهاجران قرار دهید) و انصار گفتند: سلمان از ماست. رسول خدا(ص) فرمود: «سلمان، از ما اهل بیت است». ۲۴.

این جمله «سلمان، از ما اهل بیت است»، تنها در جنگ خندق گفته نشده است، بلکه از زبان پیامبر(ص) و امام علی(ع) و بعضی امامان دیگر نیز در موارد مختلف، آمده است. ۲۵

عارف بزرگ قرن هفتم، مُحیی الدّین ابن عربی، در شرح این جمله می‌گوید: «اضافه کردن و پیوند زدن سلمان به اهل بیت(ع) در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا(ص) به مقام عالی طهارت سلمان است». ۲۶ - جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: از رسول خدا(ص) درباره مقام سلمان پرسیدم. فرمود: «سلمان، دارای علم گذشته و آینده است. خداوند، دشمن او را دشمن می‌دارد، و دوستش را دوست می‌دارد». ۲۷ - و عایشه می‌گوید: «سلمان، جلسات خصوصی شبانه با رسول خدا(ص) داشت که اکثر اوقات آن حضرت را پر می‌کرد». ۲۸

نقل است که سلمان از همان آغاز آشنایی با اسلام و دلبستگی به آیات قرآن، در این اندیشه بود که قرآن را به زبان پارسی برای مردم خود ترجمه کند؛ اما متأسفانه امروز، ترجمه ای از قرآن به روایت سلمان در دسترس نیست و بسیاری بر این باورند که ترجمه تفسیر طبری، نخستین اقدام برای ترجمه قرآن به زبان فارسی است؛ اما برخی منابع مهم تاریخی، سلمان را نخستین کسی می‌دانند که با اجازه پیامبر(ص) به ترجمه فارسی آیات قرآن پرداخت. ۲۹

در مورد منزلت سلمان در نزد پیامبر(ص)، همین بس که آن حضرت، سفارش نامه ای درباره بستگان سلمان نوشتند که قبلاً درباره هیچ یک از اصحاب، چنین سفارش نامه ای صادر نشده بود. خلاصه ای از متن آن سفارش نامه چنین است:

« این، عهد نامه ای از محمد بن عبد الله(ص) است که بنا به درخواست سلمان، در مورد توصیه به برادرش مهرداد بن فَرخ بن مهیار، و خاندان او نسل اندر نسل، نگاشته می‌شود.... این نامه، به نفع خاندان سلمان نوشته شد. جان و مال آن‌ها، در هر نقطه ای که باشند، در پناه خدا و رسولش محفوظ است. کسی نباید به آن‌ها ستم کند یا سخت بگیرد. هر کس از مؤمنان که نامه مرا می‌خواند، باید از آن‌ها حمایت کند و به

آن‌ها احترام بگذارد، و هیچ‌گونه آزاری بر آن‌ها روا ندارد. تراشیدن جلو سر، و جزیه و خمس و عُشر (یک دهم) اموال، و هرگونه مالیات را از آن‌ها برداشتم.... هر سال از بیت المال، صد لباس در ماه رجب، و صد لباس در ماه ذی حجه به آن‌ها بدهید. سلمان از این روز جانب ما شایسته این اکرام و احترام گردیده که بر بیشتر مؤمنان، برتری یافته است و از طریق وحی برای من ثابت شده که: اشتیاق بهشت به (سلمان)، بیش از اشتیاق او به بهشت است. سلمان، مورد اعتماد من و خیرخواه پیامبر خدا و مؤمنان است. سلمان از خاندان ماست...».

این سفارش نامه را علی بن ابی طالب (ع) به فرمان رسول خدا (ص) نوشت و سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، بلال و جماعتی بر آن، گواه شدند. ۳۰

### دیگر ایرانیان مسلمان در زمان پیامبر (ص)

در عصر پیامبر (ص) و اندکی پس از رحلت ایشان، ایرانیان بسیاری به اسلام گرویدند که درباره آن‌ها به اختصار توضیح می‌دهیم:

- سلمان فارسی می‌گوید: «وقتی که وارد مدینه شدم، زنی اصفهانی (به نام اُمّ الفارسیه) را دیدم که قبل از من به حضور پیامبر (ص) رفته و مسلمان شده بود. او مرا به سوی آن حضرت راهنمایی کرد». ۳۱

- ابن حجر می‌نویسد: «مردی از ایرانیان به نام ابوشاه، پای منبر رسول خدا (ص) بود و خطبه بلیغ و سودمند آن حضرت را می‌شنید. پس از پایان خطبه، به حضور رسول خدا (ص) آمد و گفت: دستور بدهید این سخنان را برای من بنویسند. آن حضرت به آن‌هایی که سواد نوشتن داشتند، فرمود: این سخنان را برای ابوشاه بنویسید». ۳۲

- جوانی ایرانی در جنگ اُحد، در صف سپاه اسلام، ضربتی سخت بر دشمن کوبید و فریاد برآورد: «بگیر این ضربت را از من، که من جوانی پارسی هستم». رسول خدا (ص) دریافت که سخن او ممکن است شعله تعصب نژادی دیگران را برافروزد، به آن جوان فرمود: « بگو: بگیر از یک جوان انصاری!». ۳۳

- باذان بن ساسان که نام او را باذان و بادام هم نوشته اند، فرمانروای

ایرانی یمن بود که از سوی خسرو پرویز بر آن دیار، حکومت می‌کرد و بر سرزمین های حجاز و تهامه نیز سرپرستی داشت.

پس از آن که سفیر پیامبر اسلام (ص) (عبدالله بن خُذافه سهمی) به دربار خسرو پرویز رسید و نامه آن حضرت را به امپراتور ایران داد. پادشاه ایران برآشفته و نامه آن حضرت را پاره کرد و سپس دستور دستگیری پیامبر و اعزام ایشان را به تیسفون، به باذان صادر کرد و همچنین به او فرمان داد تا گزارشی درباره فعالیت های محمد (پیامبر اسلام) به او ارائه دهد. باذان هم دو تن از ایرانیان به نام های بابویه و خُزّه خسرو را به مدینه فرستاد تا از چند و چون اسلام، آگاهی بیاورند؛ اما آن ها ناباورانه، خود را با جامعه ای نوپنید و سپاهی با ایمان که تا سرحدّ جان از پیامبر خود پاسداری می‌کرد، مواجه دیدند. از این رو، با آن که اجرای فرمان را ناممکن می‌دانستند، ولی دست کم، چاره ای جز ابلاغ مفاد آن به پیامبر (ص) نداشتند. پیامبر (ص) نیز در پاسخ، با تبسّمی معنادار، از قتل خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه در شب قبل، خبر داد. این پیشگویی صحیح پیامبر (ص)، باذان و دیگر فرماندهان ایرانی را به اسلام، متمایل کرد، به همین سبب، باذان، هیئتی را با هدایای بسیار به نزد رسول خدا (ص) در مدینه اعزام داشت. این هیئت، خواستار آن بود که پیامبر (ص) کسی را برای آموزش اسلام به جانب یمن، گسیل فرمایند و فرمانروای مسلمانی را برای ایرانیان و مردم یمن برگزینند.

آن حضرت نیز، ضمن ارسال هدایایی، حضرت علی (ع) را برای آموزش اصول و فروع این اسلام به ایرانیان و مردم یمن اعزام کرد و طی فرمانی، خود باذان را به عنوان کارگزار خویش و حاکم یمن، منصوب فرمود. بدین گونه پیوند مستقیم میان اسلام و ایرانیان، بدون هیچ درگیری نظامی، نخستین بار از سرزمین یمن آغاز شد.

در اواخر عمر رسول خدا (ص)، باذان، وفات یافت و فرزندش «شهر بن باذان» به جای وی منصوب شد. بعدها پس از ماجرای حجّه الوداع و بیمار شدن پیامبر (ص)، گروهی از اعراب به رهبری «أسود عَنَسی» به یمن حمله بردند و شهر بن باذان را به شهادت رسانده، و صنعا را تصرف کردند

که پیامبر(ص) پس از آگاهی از این خبر، یک گروه سه نفره ایرانی (فیروز، دادویه، جشیش) را مأموریت داد تا اسود را شکست دهند و یمن را بازپس گیرند. آن‌ها هم موفق به اجرای فرمان پیامبر(ص) و خشنودی فراوان ایشان شدند، تا آن جاکه پیامبر فرمود: «عنسی کشته شد و قتل او به دست مبارکی متعلق به یک خانواده مبارک، انجام گرفت». وقتی از آن حضرت پرسیدند، چه کسی او را کشت؟ فرمود: «فیروز». ۳۴.

به هر حال، هر چند نام باذان را در زمره صحابه پیامبر(ص) ذکر کرده اند، ولی او چنان که در روایات اسلامی آمده است، مسلمان شدن خود را تنها با نامه ای به پیامبر(ص) اعلام کرده و ملاقات حضوری با ایشان نداشته است. ۳۵.

- بجز اینان، چند تن دیگر از آزادشدگان پیامبر(ص) هم ایرانی بودند مثل: هرمز، کرکره، وردان، مهران و یک تن از آن‌ها که نامش ابوضمیره بود و نسب و تبار خود را به گشتاسب (پادشاه افسانه ای ایران) می‌رسانید. ۳۶.

- آزاد کرده ای دیگر، ثوبان نام داشت که سال‌ها بعد از پیغمبر زنده بود و به روزگار معاویه در شام وفات یافت. گویند وقتی پیغمبر گفت: «کیست که برای من، یک خصلت را بر عهده گیرد، تا من برای او بهشت را بر عهده گیرم؟»، ثوبان گفت: من، ای پیغمبر خدای! محمد(ص) گفت: «بر عهده گیر که از خلق، چیزی طلب نکنی». ثوبان پذیرفت و گویند بسا که وقتی سوار بود، تازیانه از دستش می‌افتاد و از هیچ کس در نمی‌خواست تا آن را بردارد و به دستش دهد. خودش فرود می‌آمد و آن را برمی‌داشت. ۳۷.

## پی نوشت‌ها

۱. ایرانیان در قرآن و روایات، نورالدین ابطحی، تهران: به آفرین، ۱۳۸۳، ص ۱۵.
۲. تفاسیر مجمع البیان، المیزان، الذر المنثور، الکشاف، قرطبی، مراغی و فی ظلال القرآن، ذیل ایه مذکور.
۳. الفارات، ج ۱، ص ۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ نیز رک: ۴. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷.
۵. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۶.
۶. تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۹۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶.
۷. تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶.
۸. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴.
۹. طبق گفته ابن اثیر در کتاب النهایه، فزوخ (فزخ) از فرزندان حضرت ابراهیم بود که دارای نسل فراوان شد و غیر عرب از نسل او به وجود آمدند (النهایه، ج ۲، ص ۴۲۵).
۱۰. تاریخ اصبهان، ابونعیم، ج ۱، ص ۵۴.
۱۱. ربیع الأبرار، زمخشری (مطابق نقل نفس الرحمن، ص ۳۱).
۱۲. رک: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۶۵.
۱۳. فارسنامه، ابن البلیخی، چاپ دارالفنون کمبریج، ص ۵.
۱۴. صحیح البخاری و صحیح مسلم و صحیح الترمذی (مطابق نقل جامع الأصول، ج ۱۰، ص ۱۴۹).
۱۵. برهان قاطع، تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۸۴۷.
۱۶. صبح الأعشى، ج ۱، ص ۱۶۶ (نقل از: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۴۷).
۱۷. رک: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۶۵.
۱۸. بهجه الآمال، ج ۴، ص ۴۶۷؛ الدرجات الزقیفه، ص ۲۰۳.
۱۹. نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۰ و ۲۱؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۰۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲۰. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، پاورقی ص ۱۵۰.
۲۱. الخصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۵۵.
۲۲. رک: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۹۰.
۲۳. با توجه به این که عدد لشکر مسلمین طبق مشهور، حدود سه هزار نفر بود، طول مجموع خندق را بعضی دوازده هزار ذراع (تقریباً شش هزار متر) تخمین زده اند. به گفته بعضی از مورخان، حفر خندق، در شش روز به انجام رسید. (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۶۷)
۲۴. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۶؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷.
۲۵. نفس الرحمن، ص ۳۱ و ۳۲.
۲۶. رک: ایرانیان در قرآن و روایات، ص ۹۹.
۲۷. الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۳.
۲۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶.
۲۹. ر. ک: بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، سید عطاء الله مهاجرانی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۶، ص ۱۷۱.
۳۰. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸.
۳۱. گلزار اکبری، ص ۸۵؛ الاوائل، ص ۱۶۱.
۳۲. نفس المهموم، ترجمه شعرانی، پاورقی ص ۳۵۶.
۳۳. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۶۲۵.

۳۴. وب سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی [www.persian-language.org](http://www.persian-language.org)
۳۵. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، محمد محمدی ملایری، ج ۱، تهران: یزدان، ۱۳۷۲، ص ۴۲۸-۴۳۳، به نقل از دانش نامه آزاد ویکی پدیا.
۳۶. یامداد اسلام، عبدالحسین ززین کوب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۶۶.
۳۷. همان، ص ۶۷.
- 

مجله حدیث زندگی آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۳۲

## جاهلیت

اصطلاح جاهلیت، بنا بر نظر بیشتر مفسرین به دوره و فرهنگ عرب پیش از بعثت پیامبر، خصوصاً دوره فترت بین حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) که در آن هیچ پیامبری فرستاده نشده است و شرک و تاریک‌اندیشی در آن غلبه داشته است، اطلاق می‌گردد. اما چنین نیست که جاهلیت، سراسر کفر و شرک و خرافات بوده باشد، بلکه گاه رسم‌های نیک و اخلاق حسنه و اندیشه توحیدی، مخصوصاً مکتب خاصی از آن که آیین حنیف یا حنیفیت نامیده شده است، در بطن فرهنگ شرک آلود عرب جای داشته است. ایمان اقلیت معدود به الله و معاد و انجام بعضی شعائر و سنن ابراهیمی نظیر ختنه و حج، در دوره جاهلیت سابقه داشته است و در کنار ستاره پرستی و توجه به انواع بتواره‌ها و توتّم‌ها اعم از جمادی، گیاهی و حیوانی، گاه رسوم اجتماعی پیشرفته انسانی مانند پناه‌دادن، هم‌پیمانی، بیعت، اکرام عمیق به مهمان و اهتمام به مکارم اخلاق چون جود و سخا و حلم و مروت وجود داشته است. چنانکه حدیثی از رسول الله (ص) به این مضمون نقل شده است: «یَعْمَلُ فِي الْإِسْلَامِ بِفَضَائِلِ الْجَاهِلِيَّةِ: دَرِ اسْلَامٍ بِه فِضَائِلِ عَصْرِ جَاهِلِيَّةٍ عَمَلٌ مِي شُود».[۱]



دکتر عباس زریاب درباره وجه تسمیه جاهلیت می‌نویسد: «چنانکه گولدزیهر در مطالعات اسلامی [۲] به تفصیل بیان داشته است، مقصود از جاهلیت، نادان نیست. گولدزیهر با استناد به شواهد، جهالت را در برابر حلم می‌داند. مسلم است که جاهلیت در برابر اسلام است، بنابراین، مقصود از جاهلیت در قرآن، عصری است که با تمام موازین و ارزش‌های اخلاقی و دینی و فرهنگی درست در مقابل اسلام بوده است» [۳]. وی از قول جواد علی می‌نویسد که در قرآن کریم [۴] گاه هست که جاهل به معنای نادان نیست، بلکه انسان متکبر خودرأی است. زندگی عرب‌های شهرنشین و اعراب بادیه‌نشین عصر جاهلی، زندگی بدوی شبانی و دامداری قبیله‌ای بسته‌ای بود و به گفته حضرت علی (ع) حتی یک نفر که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد مان آنان پیدا نمی‌شد [۵] و اعتقاد به سرنوشت لایتغیر و دخالت ارواح شریرو از آنجا توسل به کهانت و فال و زجرو طیره و هاتف و جن و انواع قرعه‌کشی‌های قمارگونه مان آنان رواج داشت. شأن زن در حد اشیاء و جانوران بود و هنگام حیض او را طرد می‌کردند یا به انواع شبه طلاق‌ها او را بلامتکلیف و در حالتی که نه همزیستی بود و نه طلاق نگاه می‌داشتند و به او ارث نمی‌دادند حتی خود او را به ارث می‌بردند و چنانکه مشهور است بعضی از آنان دختران خود را زنده به گور می‌کردند و اگر هم او را زنده می‌گذاشتند، مرگ زودرس او را سعادت برای خود می‌شمردند. قرآن کریم برای زن که در عصر جاهلی از ارث محروم بوده است، سهمی از میراث به اندازه نصف مرد مقرر می‌دارد. [۶]

کسانی که از موقعیت اجتماعی رقت‌انگیز و غیرانسانیزن در عصر جاهلی اطلاع ندارند، با تکیه به ارزش‌ها و عملکرد امروزه و حقوق عرفی، انتقاد می‌کنند که چرا سهم الارث زن به اندازه مرد نیست، غافل از آنکه در جهان باستان، حتی در حوزه ادیان، غالباً زنان ارث نمی‌برده‌اند و حکم الهی در قرآن، یک‌گام بزرگ در اصلاح وضع زنان بوده است. چنانکه پیشتر هم اشاره شد، اصولاً زن و نیز نوزاد دختر در جامعه جاهلی بسیار نامحبوب بوده است. [۷] مخصوصاً اگر توجه کنیم که رسم زنده به گور کردن دختران نوزاد در عصر جاهلی سابقه داشته است و در قرآن اکیداً نهی شده است. [۸]

و اختیار نامحدود و استبداد مردان را در عصر جاهلی که بارها زن را طلاق می‌داده‌اند و هر بار قبل از پایان یافتن عده رجوع کرده بدین وسیله زن را آزار می‌دادند، محدود می‌سازد و طلاق را فقط به دوبار محدود می‌نماید [۹] و برای بازگشت شوهر به همسر خویش پس از طلاق سوم مقرراتی نسبتاً سخت مقرر می‌دارد. [۱۰]

از طلاق بدتر، شبه طلاق‌های عصر جاهلی بوده است که دو نوع آن به عنوان ایلاء وظهار مشهور است. قرآن کریم و فقه اسلامی تعدد زوجات را که حد و حصری نداشته است، محدود می‌سازد. بی‌بندوباری جنسی را نیز با تعیین تعزیرات و حدود، مهار کرده و رابطه جنسی را سامان می‌دهد. به نظر می‌رسد هر چه گوشه و زوایای جاهلیت بیشتر کاویده و شناخته شود، اهمیت و قدر اسلام بیشتر شناخته می‌شود.

در دوره جاهلیت، وابستگی قبیله‌ای در بین اعراب بدوی و حتی اهل شهر قوت تمام داشته است و بدوی، جامعه را در واقع بر وحدت قبیله‌ای استوار می‌دانسته است. وابستگی قبیله‌ای به حدی قوی بود که اسلام نتوانسته بود آثار آن را از میان بردارد، در آن دوره دشمنی در میان قبایل، اگرچه نسبت به گذشته کاهش یافته بود اما همچنان دوام داشت حتی در زمان حاضر نیز وجود دارد. عرب‌های جاهلی به جهت داد و ستد و زیارت اماکن مقدس و شرکت در بازارهای موسمی، در چهار ماه از سال، جنگ را حرام می‌شمردند. مهمترین مکان‌های زیارتی، مکه و معروفترین بازارهای موسمی، بازار عکاظ بود.

در روابط اجتماعی نیز غارت و جنگ و جدل قبیله‌ای جزو نهادهای اجتماعی شده بود. این جنگ‌های قبیله‌ای را که گاه تا چهل سال طول می‌کشید «ایام العرب» می‌گفتند.

در مورد دیه و قصاص نیز حد و مرزی نمی‌شناختند و فقط به کشتن قاتل اکتفا نمی‌کردند، بلکه متعرض کسان و قبیله او هم می‌شدند. غالباً هر خونخواهی و قصاص، به جنگ طایفگی دامنگیری تبدیل می‌شد. به نحوی که احکام قرآنی و اسلامی که فقط کشتن یک تن را در برابر یک تن آن هم با شرایطی روا می‌شمرد، یک قانون اصلاحی و انقلابی عظیم است.

از سوی دیگر از دیرباز ربا در معاملات و مناسبات مردم جاهلی وارد شده بود. همچنین در روابط جنسی بی بندوبار بودند و فحشا، از جمله به صورت به کارگرفتن کنیزکان در فاحشه خانه ها به صورت علنی برقرار بوده است. از نظر دینی چنانکه اشاره شد، تقدس دادن به انواع بتواره ها از جمله سنگ ها و توتم های گیاهی و زراعی (از جمله پرستش درختی به نام ذات الانواط) و حیوانی (از جمله بُحیره، سائبه، وصیله و حام) که در قرآن نیز به آن ها اشاره و نهی شده است و ستاره پرستی رواج داشت. ستاره پرستی عرب جاهلی بیشتر در جنوب عربستان و شامل پرستش الهه منسوب به ماه از جمله وُد و عائم و پرستش خورشید و زهره بود. چنانکه نهی از پرستش ماه و خورشید در سوره فصلت آمده است. [۱۱]

احترام عرب جاهلی به سنگ هایی که در سفرها از حومه کعبه برمی داشت و همراه خود می برد کم کم گسترش یافته و هر قبیله ای بتی برای خود داشت. ابن هشام و کلبی برآنند که عمرو بن لُحی اولین کسی بوده است که در عرب بت پرستیده است و بحیره و سائبه و وصیله و حام را (به صورت توتم) تحریم کرده است و در سفر تجارتنی خود به شام، بت هبل را همراه آورده و در کعبه نهاده است. قوم هذیل، سُوع را می پرستید. قضاعه و قبیله کلب وُد را می پرستید و قوم لُحی و مدحج و اهل جُرَش، یغوث را می پرستیده است. [۱۲]

این ها بت هایی بوده که همراه با دو بت دیگر در قرآن کریم نام برده شده است، یعنی یعوق که قوم حَیوان آن را می پرستیده و نسرکه به قول ابن هاشم قوم ذوالکلاع و به قول کلبی قبیله حمیر آن را می پرستیده اند. سه بت دیگر نیز در قرآن کریم یاد شده است:

۱. عَزَى که به قول ابن هشام بنی کنانه و به قول کلبی، قریش آن را می پرستیده است.

۲. منات که اوس و خزرج آن را می پرستیده اند و حضرت علی (ع) در فتح مکه، منات را سرنگون کرد.

۳. لات که قوم ثقیف در طائف آن را می پرستید. [۱۳]

حاصل آنکه در فتح مکه به همت حضرت رسول (ص) و دستیاری

علی بن ابی طالب (ع) حدود ۳۶۰ بت و بتواره از صحن و حریم کعبه سرنگون و قلع و قمع گردید. اما چنانکه اشاره شد اندیشه توحیدی نیز به صورت فردی و گروهی در عصر جاهلی سابقه داشته است. چنانکه عبدالمطلب به آیین حنیف - نوعی توحید ابراهیمی - اعتقاد داشت و زید بن عمرو نفیل که اسلام را درک نکرد، از عبادت بتان آکراه داشت و محضر حضرت محمد (ص) را پیش از بعثت دریافته بود. و قیس بن ساعده، ادیان توحیدی و معاد را باور داشت. همچنین نابغه ذبیانی و زهیر بن ابی سلمه و چند تن دیگر [۱۴] مسعودی نیز از ایمان قیس بن ساعده و رثاب شنی و بحیرای راهب که در ایام فترت قائل به وجود خداوند بوده اند سخن می گوید. [۱۵]

در قرآن کریم چهار بار کلمه جاهلیت به کار رفته است، یک بار درباره گروهی از یاران پیامبر (ص) که با اکراه و نفاق، در جنگ احد شرکت کرده بودند، می فرماید: «و گروهی دیگر هم بودند که فقط در غم جان خویش بودند و اندیشه های ناسزاواری درباره خداوند داشتند که همچون پندارهای جاهلیت [ظن الجاهلیه] بود.» [۱۶]

بار دوم از پی روی از حکم الجاهلیه (احکام و عملکردهای جاهلیت) نهی و توبیخ می فرماید. [۱۷] بار دیگر در خطاب و هشدار به زنان پیامبر (ص) آنان را از جلوه گری همچون عهد اوایل جاهلیت [تبرج الجاهلیه الاولی] نهی می فرماید. [۱۸] و بار آخر در سوره فتح [۱۹] است که از کفار مکه که در دل هایشان حمیت جاهلیت هست، سخن می گوید. جز این موارد، در قرآن کریم - بدون کاربرد لفظ جاهلیت - بارها به بعضی عقاید [۲۰] و احکام [۲۱] و برخی آداب و عادات و اخلاق رذیله جاهلیت [۲۲] اشاره شده است. اشعار شعرای جاهلی در تاریخ، لغت، شعر و ادب عرب اهمیت فراوان دارد. این اشعار جاهلی اگرچه در صحت بعضی یا تمام آن ها شک و تردید شده است، لیکن به هر حال مظهر واقعی حیات و شعور و زبان عرب آن دوره است و مروت جاهلی، که مایه عمده و غالب این اشعار و اساس اخلاق و سلوک عرب بدوی در این دوره بوده است، عبارتست از اهتمام در حفظ آبرو و ناموس، سعی در دفاع از مهمان و پناهنده، حمایت از قبیله و خویشاوند، و تهور و دلآوری در گرفتن انتقام از دشمن؛ و این رسوم و قواعد از اسباب

وجود جنگ و نزاع دائم بین قبایل عرب بوده است. نهج البلاغه کهن ترین منبعی است که اشارتی درباره جاهلیت دارد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) جاهلیت را با صفت «الجهلاء» یاد می‌کند [۲۳] که نشان می‌دهد «جاهلیت» را به معنای جهالت و نادانی می‌گیرد. حضرت در آغاز خطبه ۲۶ می‌فرماید: «همانا خدا محمد را برانگیخت، تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید برساند، آن هنگام شما ای مردم عرب، بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده، منزلگاهتان سنگستان ناهموار، همنشینان گرز، مارهای زهدار، آب‌تان تیره و ناگوار و خوراکتان گلو آزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان، بت‌هاتان همه جا برپا، پای تا سرآلوده به خطا.»

همچنین: «همچون بدخویان جاهلیت مباحثید که نه در دین فهم دارند و نه شناسای کردگازند...» [۲۴] و نیز: «او را برانگیخت، در حالی که مردم سرگردان بودند و بیراهه فتنه را می‌پیمودند. هوا و هوسشان سرگشته ساخته، بزرگی خواهیشان به فرودستی انداخته، از نادانی جاهلیت خوار، سرگردان و در کار ناستوار، به بلای نادانی گرفتار او که درود خدا بروی باد، خیرخواهی را به نهایت رساند، به راه راست رفت و از طریق حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا خواند.» [۲۵]

از بعضی آیات قرآن و احادیث معصومین چنین استفاده می‌شود که پس از اسلام نیز جاهلیت واقع شده و عده‌ای از مردمان با همان ویژگی‌ها و معیارهای جاهلی در جامعه مسلمین ظاهر شده‌اند. [۲۶] چنانکه در حدیثی از امام باقر (ع) این معنا آمده است، [۲۷] و در حدیثی از رسول اکرم (ص) است که فرمود: «من بین دو جاهلیت برانگیخته شده‌ام که آخرین آن‌ها بدتر از اولین آن می‌باشد.» [۲۸] در حدیثی از امام باقر (ع) آمده است: «همانا مردم بعد از ارتحال رسول خدا (ص) به [وضع] اهل جاهلیت برگشتند.» [۲۹] مرحوم علامه شعرانی چنین گفته است: «جاهلیت اولی به اصطلاح امروزه، آن دوره توحش انسان است که هنوز قواعد مدنیت را نیافته، خود را پای بند احکام نساخته بود. در آن عهد مردان و زنان بر حسب غریزه حیوانی با یکدیگر معاشرت داشتند، پس از آنکه قومی

متمدن شدند و محاسن آداب، مکارم اخلاق و احکام و شرایع را پذیرفتند، هرگاه باز به توحش بازگردند و شرم و حیا میان آن‌ها ضعیف گردد و مراعات آداب نیکو فراموش شود، جاهلیت ثانی است. بی عفتی و لاقیدی زنان از لوازم توحش نوع بشر است آن‌گاه که زندگی شان نزدیک به روش حیوانات بود، خداوند زنان را از آن‌گونه رفتار منع کرد...» [۳۰]

## پی نوشت‌ها

- [۱]. مفتاح کنوز السنه، ذی ل «الجاهلی ه».
  - [۲]. مطالعات اسلامی، ج ۱.
  - [۳]. سی ره رسول الله، ص ۸۳.
  - [۴]. فرقان / ۶۳.
  - [۵]. نهج البلاغه، خطبة ۳۳.
  - [۶]. نساء / ۱۱.
  - [۷]. نحل / ۵۷.
  - [۸]. انعام / ۱۳۷ و ۱۵۱؛ اسراء / ۳۱؛ تکوی ر / ۸.
  - [۹]. بقره / ۲۲۹.
  - [۱۰]. بقره / ۲۳۰.
  - [۱۱]. فصلت / ۳۷.
  - [۱۲]. سی رت رسول الله، ص ۱۰۰ به بعد؛ اصنام کلی، ص ۱۰۴ به بعد.
  - [۱۳]. نجم / ۱۹ و ۲۰.
  - [۱۴]. پی شگفتار ترجمه کتاب الاصنام، به قلم جلال نایی نی، ص ۷.
  - [۱۵]. ترجمه مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۵۸.
  - [۱۶]. آل عمران / ۱۵۴.
  - [۱۷]. مائده / ۵۰.
  - [۱۸]. احزاب / ۳۳.
  - [۱۹]. فتح / ۲۶.
  - [۲۰]. زمر / ۳.
  - [۲۱]. بقره / ۱۷۳؛ مائده / ۳.
  - [۲۲]. بقره / ۱۸۹.
  - [۲۳]. نهج البلاغه، خطبة ۹۵.
  - [۲۴]. همان، خطبه ۱۶۶.
  - [۲۵]. همان، خطبة ۹۵؛ برای مواردی گرتصنی ف نهج البلاغه، بخش ۵۰.
  - [۲۶]. از جمله: ایه ۱۴۴ آل عمران و ۲۵ محمد و ۲۳ احزاب به انحراف هایی بعد از هدایت و جاهلی تی بعد از اسلام اشاره دارد.
  - [۲۷]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۸۹.
  - [۲۸]. معجم احادی ث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۴.
  - [۲۹]. کافی، ج ۸، ص ۲۹۶.
  - [۳۰]. نثر طوبی، ص ۶۹.
- .....
- برگرفته از دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۸۱.
- مجله معارف فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵، شماره ۳۵

## شیوه های ارتباط شیعه با امام صادق (ع)

عصر امام صادق (ع)، یکی از دورانهای پرشکوه و طلایی در تاریخ تشیع است. در این عصر، تشیع گسترش چشمگیری نمود و بر تعداد شیعیان افزوده گشت و در اثر آزادی نسبی روابط شیعیان با امام صادق (ع)، آن حضرت توانست فقه و کلام شیعه را توسعه دهد و اصول و مبانی آن را روشن کند. نقش آن حضرت در معرفی مبانی شیعه به حدی بود که مذهب شیعه به نام آن جناب و «مذهب جعفری» شهرت یافت.

بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، دیگران در جایگاه آن حضرت نشستند و علی (ع) در حاشیه ماند. با این حال تعداد زیادی از بزرگان صحابه تنها آن جناب را امام برحق می دانستند؛ حذیفه بن یمان می گفت:

«هر کس که طالب دیدار امیرالمؤمنین برحق است، علی راملقات نماید.» (۱)

عبدالله بن مسعود می گفت: «در قرآن خلفا چهارتن هستند: آدم، هارون، داوود و علی علیهم السلام» (۲)

این بزرگان کاملاً با امامشان در ارتباط بودند ولی تشکل جداگانه ای از



سایر مسلمانان نداشتند. اما بعد از قتل عثمان و آغاز خلافت علی (ع) همان طور که طرفداران بنی امیه شکل حزبی به خود گرفتند و عثمانیان نامیده شدند، شیعیان نیز صف خویش را از دیگران جدا نمودند و آزادانه تشیع خود را اعلام کردند. ولی این وضع دیری نپایید و با اکمیت بنی امیه، شیعه‌گری جرمی سنگین به شمار آمد؛ معاویه طی بخشنامه‌ای به عمال و فرماندارانش در سراسر کشور نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی از دوستان علی و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید.» (۳) و با وجود حکمرانی سفاکانه‌ی چون: زیاد، ابن زیاد و حجاج بن یوسف، ارتباط شیعیان با رهبران‌شان به نهایت درجه کاهش یافته بود. لذا اخباری بدین مضمون به چشم می‌خورد که بعد از شهادت امام حسین (ع) تنها چهارتن در کنار امام سجاد (ع) ماندند. (۴) و شخصی چون سعید بن جبیر به جرم رابطه داشتن با امام زین العابدین (ع) بالای دار می‌رود. (۵) تا این که با پایان یافتن قرن اول هجری و شروع دعوت عباسیان و قیامهای طالبیان، وضع عوض می‌شود و توجه بنی امیه به جای دیگر معطوف می‌گردد و شیعیان نفس راحتی می‌کشند و توان این را می‌یابند که با امان‌شان رابطه برقرار نمایند که این مطلب در عصر امام صادق (ع) به اوج خود رسید.

### رابطه شیعیان با امام صادق (ع)

عده‌ای از بزرگان شیعه چون هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان و... از شاگردان و تربیت شدگان محضر آن حضرت بودند که تعداد شاگردان ایشان را عده‌ای از محققان و دانشمندان شیعه چهار هزارتن دانسته‌اند و تنها از جواب سؤالی که از آن حضرت می‌شد، چهار صد رساله نگارش یافته است. (۶) بعضی از شاگردان امام صادق (ع) دارای آثار علمی و شاگردان متعددی بودند، به عنوان نمونه هشام بن حکم سی و یک جلد کتاب نوشته (۷) و جابر بن حیان نیز بیش از دویست جلد کتاب در زمینه‌های گوناگون به خصوص رشته‌های علوم عقلی، طبیعی، فیزیکی و شیمی

تصنیف کرده بود. (۸) ابان بن تغلب در مسجدالنبی جلسه درس داشت و آنگاه که وارد مسجد می شد ستونی را که پیامبر(ص) تکیه می داد، برای او خالی می کردند. (۹)

### وسعت دانشگاه جعفری

شاگردان امام صادق(ع) منحصر به شیعیان نبودند، بلکه پیروان سنت و جماعت نیز از مکتب آن حضرت برخوردار می شدند؛ پیشوایان چهارگانه اهل سنت بلاواسطه یا با واسطه شاگرد امام صادق(ع) بودند. ابوحنیفه در راس این پیشوایان قرار دارد که به گفته خودش، دو سال شاگرد امام بوده و اساس علم و دانشش از این دو سال است. (۱۰)

شاگردان امام از نقاط مختلف همچون: کوفه، بصره، واسط، حجاز و سایر مناطق و نیز از قبایل گوناگون مانند: بنی اسد، مخارق، طی، سلیم، غطفان، ازد، خزاعه، خثعم، مخزوم، بنی ضبه، قریش به ویژه بنی حارث بن عبدالمطلب و بنی الحسن بودند که به مکتب آن حضرت پیوستند. (۱۱) به گفته ابن حجر عسقلانی، فقها و محدثانی همچون: شعبه، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، مالک، ابن جریح، ابوحنیفه، پسروری موسی، وهیب بن خالد، قطان، ابوعاصم و گروه انبوه دیگری از آن حضرت حدیث نقل کرده اند. (۱۲) امام صادق(ع) هر یک از شاگردان خود را در رشته ای که با ذوق و قریحه او سازگار بود، تشویق و تعلیم می نمود و در نتیجه هر کدام از آن ها در یک یا دو رشته از علوم مانند: حدیث، تفسیر و علم کلام تخصص پیدا می کردند.

کوفه یکی از مهمترین کانونهای تجمع شاگردان امام صادق(ع) بود؛ حسن بن علی بن زیاد و شفاء که از شاگردان امام رضا(ع) بوده، نقل کرده که در مسجد کوفه نه صد نفر استاد حدیث مشاهده کردم که همگی از جعفر بن محمد(ع) حدیث نقل می کردند. (۱۳) ب- رابطه عادی

کلیه شیعیانی که توانستند خدمت امام صادق(ع) برسند و یا به نحوی با آن حضرت رابطه برقرار نمایند، جزو شاگردان آن جناب محسوب نمی شوند؛ زیرا تشیع در این عصر گسترش زیادی یافته و به اکثر قلمروهای

اسلامی رسیده بود و شمار زیادی از مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام پیروی می‌کردند. با توجه به گزارشهای رسیده از آن عصر، روابط شیعیان با آن حضرت را می‌توان به روشهای زیر بیان کرد:

### روابط شیعیان با امام

#### ۱- از طریق سفر حج و عمره

سفر مردم به حج که برای توانگران واجب بود، وسیله خوبی به شمار می‌آمد، تا شیعیان بتوانند، در مدینه خدمت امام صادق (ع) برسند و از محضر ایشان بهره مند شوند. همچنین آن حضرت در موسم حج، در مسجد الحرام جلسه درس تشکیل و به سوالات و مسائل شرعی پاسخ می‌دادند؛ شیخ مفید نقل می‌کند در یکی از این جلسات عده‌ای به ابن ابی العوجاء ملحد پیشنهاد کردند، از امام صادق (ع) که به قول آن‌ها علامه زمان و دانای روزگار است و مردم اطراف او را گرفته‌اند. سوالاتی کند و آن حضرت را نزد مردم شرمنده و مفتضح سازد که با پاسخهای عالمانه امام صادق (ع)، ابن ابی العوجاء، نومید و ناراحت نزد یاران خود برگشت. (۱۴)

#### ۲- سفر جهت تعلیم مسایل شرعی

اگرچه در روزگار قدیم، مسافرت برای تعلیم و یادگیری مسایل عادی کاری دشوار بود، با این حال مواردی در دست است که نشان می‌دهد بعضی از مومنان برای اخذ یک مسئله فقهی، رنج و مشقت مسافرت طولانی را بر خود هموار می‌کردند؛ چنان که مرحوم قطب الدین راوندی نقل کرد: «شخصی زنش را سه بار طلاق داده بود و در مورد جواز رجوع، از مطلقات شیعه پرسیده بود، جوابش را داده بودند ولی همسرش راضی نشده، مگر این که از امام صادق (ع) استفتا کند که در این هنگام امام صادق (ع) به دستور خلیفه عباسی در حیره، تحت نظربه سر می‌برد و مانع ملاقات مردم، با او بودند. لذا آن شخص خود را به قیافه «خیار فروشی» در آورد و به در خانه امام صادق (ع) آمد و مسئله اش را پرسید و جواب گرفت.» (۱۵)

### ۳- برقراری رابطه توسط وکیلان

یکی از مهمترین راههای ارتباط مردم با امام صادق (ع)، از طریق وکیلان آن جناب بود که این روش از زمان امام صادق (ع) به جهت گسترش مناطق شیعه نشین توسط ائمه اطهار علیهم السلام مورداستفاده قرار می گرفت. شیعیان نیز توسط این وکیلان وجوهات شرعی خویش را حضور ائمه اطهار علیهم السلام می فرستادند و هم دستورات و مسائل شرعی را از طریق آنان دریافت می نمودند.

## پی نوشت ها

- ۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ هـ. ج ۳، ص ۱۱۵.
- ۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ج ۳، ص ۷۷ و ۷۸.
- ۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۹۶۱، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.
- ۴- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، معروف به رجال کشی، موسسه آل البیت (ع) لاحیاء و التراث، قم، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۳۲.
- ۵- همان، ص ۳۳۵.
- ۶- محقق المعتمد، ج ۱، ص ۲۶.
- ۷- فتال نیشابوری، روضه الواعظین، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ط ۱۰۱۴۰۶ هـ، ص ۲۲۹؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، منشورات المکتبه الاسلامیه، ط ۳، ص ۲۸۴.
- ۸- ابن ندیم، الفهرست المکتبه التجاریه الکبری، قاهره، ۵۱۷۵۲.
- ۹- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعة، دارالکتب العربیه، بیروت، ج ۱، ص ۵۵.
- ۱۰- همان، ص ۷۰.
- ۱۱- همان، ص ۳۷.
- ۱۲- تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ط ۱، ۱۴۰۴ هـ. ج ۱، ص ۸۸.
- ۱۳- رجال نجاشی، دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ص ۳۹ و ۴۰.
- ۱۴- شیخ مفید، الارشاد، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، کتابفروشی اسلامی، ص ۵۴.
- ۱۵- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ترجمه غلامحسن محرمی، انتشارات جامعه مدرسین، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

## کلیاتی در باب مفهوم شفاعت

حدیثی از پیامبر درباره شفاعت در مسجد النبی (ص) در شهر مدینه که می‌فرماید: شفاعت من برای گناهکاران اتم خواهد بود که مرتکب گناهان کبیره شده باشند

شفاعت واسطه شدن یک مخلوق میان خدا و دیگر مخلوقات برای رساندن خیر یا دفع شر در دنیا و آخرت است. شفاعت مفهومی دینی است که عموم مسلمانان به آن باور دارند. بر اساس عقاید شیعه، شفاعت به طور کامل از آن خداوند است و هیچ کس بی‌اذن او نمی‌تواند شفاعت نماید. بر این اساس اگر خداوند از ایمان بنده‌ای راضی باشد به شیعیان اذن می‌دهد در حق او شفاعت کنند. باور به شفاعت در میان شیعیان جایگاه ویژه‌ای دارد.

اهل سنت نیز اصل شفاعت را پذیرفته‌اند و در منابع آن‌ها به ویژه به شفاعت پیامبر اکرم (ص) از مؤمنان تصریح شده است. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند تنها می‌توان از خدا طلب شفاعت کرد و طلب شفاعت از غیر خدا شرک می‌دانند.

## مفهوم‌شناسی

واژه شفاعت به معنای ضمیمه کردن یا پیوند دادن چیزی به چیزی دیگر است. [۱] شفاعت را به واسطه شدن یک مخلوق، میان خداوند و دیگر مخلوقات برای رساندن خیر یا دفع شر دانسته‌اند. [۲]

شفاعت را باعث ایجاد تغییر و تحوّل در مجرم می‌دانند به گونه‌ای که استحقاق کیفر را از او سلب و از قانون مجازات خارج می‌سازد؛ چنانکه بر اساس حدیثی از امام علی (ع)، توبه انسان گنهکار، او را از استحقاق کیفر بیرون آورده و مستحق عفو خداوند می‌کند: «لِالشَّفِيعِ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ؛ هیچ شفاعتی نجات بخش‌تر از توبه نیست». [۳] به باور علامه طباطبایی شخصی که مشمول شفاعت می‌شود اسباب شمول رحمت الهی را به صورت ناقص در وجود خود دارد به صورتی که خدا از او رفع عذاب کند یا بر درجه و رتبه او بیفزاید و با منضم کردن خود به شخص شفیع‌گویی سببیت را کامل می‌کند و مشمول رحمت الهی می‌شود. [۴]

شهید مطهری شفاعت را صورت عینی و ملکوتی روابط معنوی در این جهان معنا می‌کند. [۵] به باور شهید مطهری زمانی که یک انسان، سبب هدایت انسانی دیگر می‌شود رابطه پیروی و رهبری در میان آنان در رستاخیز به صورت عینی در می‌آید و عالم از مُتَعَلِّم شفاعت می‌کند؛ به همین دلیل امام حسین (ع) شفیع بسیاری از مردم می‌شود، زیرا مکتب حسین (ع) باعث هدایت بسیاری در این دنیا شده است. [۶]

شفاعت‌کننده را از این رو شفیع می‌گویند که با ضمیمه کردن یا پیوند زدن شخص دیگری به خود، باعث رفع کمبودها و نجات او می‌شود. اعتقاد به شفاعت در دیگر ادیان آسمانی همچون یهودیت و مسیحیت نیز وجود دارد. [۷]

## رابطه با توسل

شفاعت ارتباط نزدیکی با مفهوم توسل دارد؛ براین اساس توسل کارفردی است که به دیگری پناه می‌برد و از او طلب شفاعت می‌کند و شفاعت‌کار شخصی است که به او توسل شده و او از خدا می‌خواهد آن فرد را ببخشد.

## شفاعت در قرآن

در ۲۴ آیه قرآن از شفاعت سخن گفته شده است. بسیاری از کاربردهای اصطلاح شفاعت در قرآن به نفی واسطه‌گری بتان و خدایانی اختصاص دارد که مشرکان مکه آن‌ها را شفیع می‌پنداشته‌اند: وَ يَجْتَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أُنْتَبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ [۸][۹].

قرآن کریم در کنار نفی شفاعت بتان، شفاعت اشخاص یا اشیای محترم را با شروطی پذیرفته است. از جمله، شفاعت پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم به صراحت تأیید شده است و بدین رو مسلمانان درباره اصل وجود شفاعت اختلافی ندارند و تنها در احکام و جایگاهش با یکدیگر اختلاف دارند. به عنوان مثال در آیه: « وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً » [۱۰] مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند [۱۱] که منظور از مقام محمود در این آیه، همان مقام شفاعت است که خداوند آن را به پیامبرش وعده داده است.

آیات قرآنی درباره شفاعت را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد؛ برخی از آن‌ها شفاعت در قیامت را مطلقاً نفی می‌کنند، [۱۲][۱۳] برخی دیگر شفاعت را تنها مختص به خداوند می‌دانند: قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [۱۴][۱۵] برخی دیگر شفاعت مشروط برخی مخلوقات را تأیید می‌کند: مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ [۱۶] يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا [۱۷]، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ [۱۸] وَ كُمْ مِنْ مُلْكِ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى [۱۹][۲۰] [۲۱] و برخی شفاعت را در برخی افراد منتفی می‌دانند.

بررسی مجموع آیات شفاعت نشان می‌دهد که قرآن کریم نوعی از شفاعت را تأیید می‌کند و نوع دیگری از شفاعت را باطل دانسته و نفی می‌کند. منظور از آیات نفی‌کننده شفاعت این است که کسی مستقل از خدا چنین حقی را ندارد و منظور از آیات اثبات‌کننده شفاعت این است که اساساً و

ذاتاً شفاعت برای خداست و برای غیرخدا با اذن اوست: «وَلَا تَتَّبِعُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدْنَىٰ لَهُ» [۲۲] «شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر شفاعت آن کس که خدا به او اذن دهد».

### شفاعت در روایات

در احادیث پیامبر و اهل بیت (ع) آموزه شفاعت با معنای قرآنی آن، تایید شده و شروط و ویژگی های شفاعت را می توان از مجموعه آن ها به دست آورد. پیامبر (ص) فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا... وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ، فَادْخُلُوهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لِمَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» [۲۳] «خداوند به من پنج امتیاز عطا فرموده است... که یکی از آن ها شفاعت است و آن را برای امت خود نگاه داشته ام، شفاعت برای کسانی است که برای خدا شریکی قائل نشوند».

همچنین پیامبر (ص) فرمود: «سه گروهند که نزد خدا برای گنهکاران شفاعت می کنند و شفاعتشان مورد قبول واقع می شود: پیامبران، علمای دین و شهدا.» [۲۴]

### انواع شفاعت

**شفاعت باطل:** آن است که مجرم برخلاف قانون اقدام کرده و از راه غیر قانونی یا نامشروع بر اراده قانون گذار و هدف قانون چیره شود. این گونه شفاعت در دنیا نوعی ظلم است و در آخرت غیرممکن. [۲۵] ایرادهایی که بر شفاعت وارد می شود، بر همین قسم است و این همان است که در قرآن کریم نیز نفی شده است.

شفاعت باطل ناشی از اعتقاد نادرست تفویض است، به این معنا که خداوند بعد از خلق عالم اداره آن را به دیگران سپرده و خود دیگر نقشی در آن ندارد؛ به همین جهت دیگران می توانند مستقل و جداگانه اقدام به شفاعت کنند و اگر کسی بتواند نظر شفیعان را جلب کند دیگر نیازی به جلب نظر خداوند ندارد.

**شفاعت صحیح:** شفاعت به معنای صحیح و قرآنی آن، که مورد اعتقاد شیعه و تایید احادیث پیامبر و ائمه اطهار است آن است که شفاعت به طور



کامل از آن خداوند است و هیچ کس بی اذن او نمی تواند شفاعت نماید. شفاعت انبیا و ائمه نیز هرگز به این معنا نیست که آنان نقشی مستقل دارند یا برای رسیدن به شفاعت ایشان اموری غیر از آنچه خداوند به آن فرمان داده لازم باشد. بلکه به عکس، آنان تنها کسی را شفاعت می نمایند که خدا از او راضی باشد: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى». [۲۶]

به بیان دیگر، فرق اساسی شفاعت صحیح، با شفاعت باطل و نادرست در این است که شفاعت صحیح، از خدا آغاز شده، به گناه کار ختم می گردد و شفیع تنها واسطه رساندن فیض حق به مادون است؛ اما در شفاعت باطل مانند پارتی بازی، شخص پایین تر بدون داشتن لیاقت خاصی و به صرف زدو بند با فرد بالاتر، تقاضای رسیدن به خواسته خود را دارد.

**شفاعت برای مغفرت و شفاعت برای ترفیع درجه:** گاهی شفاعت برای ترفیع درجه است [یادداشت ۱] که این قسم مورد قبول همه مذاهب اسلامی بوده و گاهی شفاعت برای مغفرت و بخشش گناهان است که این نوع را برخی همچون معتزله و خوارج قبول ندارند. این دو فرقه در مورد کسانی که اهل گناهان کبیره بوده و مستحق عذابند و کسانی که داخل جهنم شده اند، شفاعت را نمی پذیرند. آنان می گویند: «کسی که داخل دوزخ شده از آن خارج نمی گردد». [۲۷]

شفاعت گاهی در امور اخروی است، مثل شفاعت پیامبر (ص) از گناهکاران در قیامت، و گاهی در امور دنیوی مانند شفای بیمار.

### شروط شفاعت شوندهگان

در آیات قرآنی و روایات اسلامی به صورت پراکنده از شروط شفاعت سخن رفته است. در این میان، مهم ترین شرط شفاعت، رضایت خداوند است: لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى. بدین رو، شرط شفاعت برای گناهکاران این است که اهل ایمان باشند.

### موانع شفاعت

بنابر برخی آیات قرآن و روایات پاره ای اعمال و باورها شخص را از شفاعت

محروم می‌کند. بدین روگروه‌های زیر مشمول شفاعت نمی‌شوند: [۲۸]

کافران و مشرکان

ستمگران

دشمنان خاندان پیامبر(ص) (ناصبی‌ها)

آزاردهندگان ذریه و فرزندان رسول خدا(ص)

تکذیب‌کنندگان شفاعت

خیانت‌پیشه‌گان

سبک‌شماران نماز

منکران ولایت امام علی(ع) و ائمه اطهار(ع)

منافقان

ترک‌کنندگان نماز

### شرایط شفاعت‌کننده

شفاعت‌کنندگان در قرآن دو ویژگی دارند:

ایمان به خدا داشته و از اعمال خلیق آگاه باشد [۲۹]: [۳۰] «وَلَا يُمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ۸۶) کسانی را که غیر از او می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آن‌ها که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند.

داشتن اذن از جانب خداوند: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» (طه: ۱۰۹) در آن روز شفاعت کسی سودی ندهد مگر آنکه [خدای] رحمان به او اذن دهد و گفتارش را [در مورد شفاعت از دیگران] بپسندد. نزد خدا عهدی دارد: «لَا يُمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم: ۸۷) آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد. در مورد عهد مورد نظر نیز دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است: ایمان به خدا و تصدیق انبیاء و رسول اکرم، ایمان به ولایت امیرالمومنین(ع)، [۳۱] عمل صالح، [۳۲] قطع امید از غیر خدا [۳۳] و...

## شفاعت‌کنندگان

شفاعت تکوینی که به معنای اثرگذاری اسباب و علل است در تمامی عالم وجود دارد. به همین دلیل در روایات حق شفاعت علاوه بر افراد و گروهها برای برخی مکانها هم ذکر شده است و به معنای اثری است که این امور در هدایت انسانها دارند. شفیعان در شفاعت تشریحی یا از اعمال صالح شخص هستند و یا از انبیا و اولیاء الهی یا اموری دیگر. پیامبر(ص): شفاعت پیامبر را شفاعت کبرا می‌نامند. در روایات متعدد ذکر شده است که شفاعت ایشان شامل مؤمنانی است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند.

امیرالمؤمنین (ع)

اُمّه اطهار (علیهم السلام)

فاطمه زهراء (سلام الله علیها)

قرآن کریم

پیامبران و اوصیا [۳۴]

توبه: امتیاز شفیعیانی چون پیامبران و فرشتگان نسبت به توبه این است که شفاعت آنان در قیامت نیز مؤثر است، در حالی که توبه اختصاص به دنیا دارد.

فرشتگان [۳۵]

علما [۳۶]

شهدا

خداوند متعال: از آنجا که خداوند متعال ارحم الراحمین است، بعد از آنکه شفیعان در روز قیامت شفاعت می‌کنند، بسیاری از کسانی که حتی از شفاعت همه شفیعان محروم مانده‌اند مشمول شفاعت و رحمت خداوند خواهند شد. [۳۷]

## آثار شفاعت

بنابر آموزه‌های اسلامی، شفاعت نه تشویق به گناه است و نه مجوز برای گناهکاران. همچنین عامل عقب افتادگی یا واسطه‌گری نیست؛ بلکه

پیامدهای سازنده‌ای دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. **امید آفرینی:** غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان سبب ارتکاب گناهان بزرگی می‌شود و به دنبال آن روح یأس بر شخص حاکم می‌گردد و این ناامیدی او را به آلودگی بیشتر در گناهان می‌کشاند. در مقابل، امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید می‌دهد که اگر خود را اصلاح کنند ممکن است گذشته آن‌ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.

۲. **برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی:** کسی که به شفاعت امید دارد می‌کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری را که موجب رضای خدا و شفاعت‌کننده است، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد. این محبت و پیوند به اعمال خیر بیشتر منتهی می‌شود.

۳. **تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت:** امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کرده، نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی‌گیرد. شفاعت نوعی تفضل است که از یک سو به سبب زمینه‌های مناسب شفاعت شونده و از سوی دیگر به سبب آبرو و احترام و اعمال صالح شفاعت‌کننده تحقق می‌یابد. [۳۸]

## وهابیان و شفاعت

همه اهل سنت از جمله وهابیان شفاعت را قبول دارند. بزرگ وهابیان ابن تیمیه می‌گوید: احادیث الشفاعة کثیرة متواترة، منها فی الصحیحین احادیث متعدده، و فی السنن و المسانید ممّا یکثر عدده. [۳۹] احادیث شفاعت بسیار و متواتر است؛ بخشی از آن احادیث که متعدد است در صحیح بخاری و مسلم آمده و بسیاری از آن‌ها نیز در سنن و مسانید وجود دارد. در جای دیگر می‌گوید: وَلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي الْقِيَامَةِ - ثَلَاثُ شَفَاعَاتٍ... أَمَّا الشَّفَاعَةُ الثَّلَاثَةُ: فَيَشْفَعُ فِيْمَنْ اسْتَحَقَّ النَّارَ وَهَذِهِ الشَّفَاعَةُ لَهُ وَلِسَائِرِ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَغَيْرِهِمْ فَيَشْفَعُ فِيْمَنْ اسْتَحَقَّ النَّارَ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا وَيَشْفَعُ فِيْمَنْ دَخَلَهَا أَنْ يُخْرَجَ مِنْهَا.

برای پیامبر(ص) در روز قیامت سه شفاعت است... شفاعت سوم برای کسانی است که مستحق آتش هستند. شفاعت آن حضرت و سایر انبیاء و صدیقین و دیگران به این است که کسی که سزاوار آتش است، وارد آن نشود، و نیز در مورد کسی که داخل آتش شده شفاعت می شود (تا نجات یابد). [۴۰] آن ها درخواست شفاعت از انبیا و صالحین را در دنیا در زمان حیات شفیع و در روز قیامت قبول دارند، عبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب (م ۱۲۸۵ق) می گوید: «وَأَمَّا الاستشفاع بالرسول في حياته فإِنَّمَا هو بدعائه(ص) و دعائه مستجاب و أمَّا بعد وفاته فلا يجوز الاستشفاع به؛ طلب شفاعت از پیامبر در زمان حیاتش به سبب دعای اوست و دعای او مستجاب است، امَّا بعد از وفاتش طلب شفاعت از او جایز نیست». [۴۱] مورد نزاع بین وهابیان با سایر مسلمانان، درخواست شفاعت از انبیا و اولیای الهی در عالم برزخ است که وهابیان از آنجا که حیات برزخی را قبول ندارند این نوع شفاعت را جایز ندانسته بلکه شرک به حساب می آورند. عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب می گوید:

ما شفاعت را برای پیامبرمان در روز قیامت به حسب آنچه از روایات وارد شده ثابت می کنیم. و همچنین آن را برای سایر انبیا و ملائکه و اولیا و اطفال به حسب آنچه وارد شده ثابت می کنیم، ولی شفاعت را از مالک آن (خداوند)... می خواهیم... شفاعت را باید از خدا طلب کرد نه از شفیعان، یعنی نگوید: ای رسول خدا، ای ولی خدا از تو شفاعت یا نحو آن را درخواست می کنم... و مثل این عباراتی که به جز خدا کسی قادر بر آن نیست. درخواست شفاعت از شفیع زمانی که در برزخ قرار دارد از اقسام شرک است.

### مهمترین اشکالات وهابیت

مهمترین اشکالاتی که وهابیان علیه شفاعت مطرح کرده اند:

#### شرک

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خداست و این شرک در عبادت است، زیرا خداوند متعال می فرماید: فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ «سوره

جن / ۱۸» با خدا هیچکس را نخوانید.

**پاسخ:** این اشکال ناشی از تصور غلط وهابیان در باب معنای توحید و مفهوم شرک است. با تحلیل مفهوم شرک و توحید، به روشنی می‌توان دریافت که خواندن غیر خدا به خودی خود مستلزم شرک نیست و حتی حرام هم نیست چراکه شرک ورزیدن در جایی است که اعتقاد به الوهیت و ربوبیت و مستقل دیدن چیزی وجود داشته باشد و شیعیان هرگز برای امامان خود یا موجود دیگری جز خدای متعال چنین ویژگی‌هایی قائل نیستند. اگر شفاعت شرک می‌بود، در قرآن و سنت، حرام محسوب می‌گشت. هرگاه شفاعت کردن برای پیامبر(ص) و دیگر شفیعیان در قیامت حق و مشروع باشد، طلب شفاعت از آنان نیز حق و مشروع خواهد بود.

درخواست دعا از دیگران به اتفاق همه مسلمانان امر جایزی است، مثل این‌که از کسی درخواست کنیم: «أدعُ لی»، بنابراین درخواست شفاعت از کسی که از طرف خداوند اجازه شفاعت دارد، به این نحو که به او گفته شود: «إشْفَعْ لی عِنْدَ اللَّهِ» نیز مشروع و جایز خواهد بود.

خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می‌کند که از پیامبر(ص) بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» (نساء: ۶۴) و اگر هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

بعضی خواسته‌اند این آیه را این‌گونه توجیه کنند: آنان شخص پیامبر را آزار داده و بایستی از او طلب حلالیت می‌کردند، ولی با دقت در خود آیه نادرستی این حرف روشن می‌شود: اگر بحث گذشتن پیامبر از حق خود مطرح بود بایستی از لفظ «وَعَفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ: پیامبر آنان را بخشید» استفاده می‌شد در حالیکه در آیه «وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ: پیامبر برایشان درخواست مغفرت کرد» آمده است.

از طرفی آیه مورد استدلال وهابیان (همراه خدا هیچکس را نخوانید) نهی از معیت است یعنی کسی را هم‌شان و هم‌رتبه و هم‌عرض خدا ندانید.

مخاطب آیه مورد نظر مشرکانی هستند که با نظر استقلالی به واسطه‌ها می‌نگریستند. از طرفی اگر درخواست از غیر خدا شرک است فرقی بین زمان حیات و ممات افراد وجود ندارد و در زمان حیات هم نباید پیامبر یا کس دیگری را بخوانیم.

در روایات صحیح اهل سنت داریم: ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبر خواست تا در قیامت او را شفاعت کند. سَأَلْتُ النَّبِيَّ (ص) أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ: «أَنَا فَاعِلٌ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيَّنَ أَطْلُبُكَ؟ قَالَ: «أَطْلُبُنِي أَوَّلَ مَا تَطْلُبُنِي عَلَى الصِّرَاطِ». من از پیامبر درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند. حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: ابتدا در کنار صراط. [۴۲]

#### اختصاص شفاعت به خداوند

قرآن کریم شفاعت را حَقِّ و ویژه خداوند دانسته است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً: بگو شفاعت تنها از آن خداوند است زمر/۴۴». بنابراین باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.

**پاسخ:** شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در هستی است، از مظاهر و جلوه‌های ربوبیت خداوند است و بدین جهت به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حق شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد، زیرا خداوند، خود به ایشان اذن شفاعت داده است، همان‌طور که در سایر امور هم هیچ چیز اثری ندارد مگر خداوند به آن اذن تأثیر داده باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً: تمام قدرت‌ها از آن خداوند است بقره/۱۶۵»، این آیه به این معناست که همه قدرت‌ها در عالم هستی از آن خداست و بقیه موجودات به اذن و مشیت او و به میزانی که خداوند به آن‌ها قدرت دهد صاحب «قدرت» می‌شوند و بعد از اینکه خدا به مخلوقی قدرت داد می‌توان از او درخواست کمک کرد. آیه «لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً» هم به این معناست که همه شفاعت‌ها از آن خداست و اگر خدا مصلحت دید و به مخلوقی اذن شفاعت داد می‌توان از آن مخلوق درخواست کرد از ادنی که خدا به او داده در حق این فرد استفاده کند.

### تشابه با کار مشرکان

در قرآن کریم، خداوند مشرکانِ عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می‌کردند مشرک دانسته است: وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «یونس / ۱۸»؛ «آنان به جای خدا چیزهایی را می‌پرستیدند که به آن‌ها هیچ سود و زبانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بتها شفیع ما نزد خدا هستند.

**پاسخ:** در اینکه مشرکان عصر رسالت برای بتها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بتها را عبادت می‌کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن‌ها سبب مذمت آنان شده است.

مشرکان حق شفاعت بی قید و شرط و بی دلیلی برای بت‌ها قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود و از طرفی معتقد به الوهیت آن‌ها بوده و عبادتشان می‌کردند، ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت در حق کسی باشد که خداوند برای او این حق را قرار داده و به کارگرفتن آن نیز به اذن خدا باشد (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى انبیا / ۲۸) دیگر چنین اشکالی وارد نیست. از طرف دیگر هیچ مسلمانی برای شفیعان مقام الوهیت قائل نیست تا آن‌ها را عبادت کند و کارش شبیه مشرکان آیه مورد بحث باشد.

روشن است که صرف احترام و بزرگداشت و بوسیدن ضریح بدون اعتقاد به خدایی و الوهیت عبادت حساب نمی‌شود و الا احترام و بوسیدن حجرالاسود، جلد قرآن یا دست والدین هم باید عبادت آن‌ها باشد.

نکته دیگر این که بت‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده بودند از سوی حق تعالی اذنی در رساندن نفع یا ضرر نداشتند و این ادعای بت پرستان بود که برای این سنگ و چوبها تأثیر قائل بودند و این با تأثیری که در شفاعت شفیعان به اذن خداوند وجود دارد کاملاً متفاوت است.

در این آیه خداوند به بت پرستان می‌فرماید «شما برای بت‌ها مقاماتی قائلید که من به آن‌ها نداده‌ام، آیا با این کار می‌خواهید به خدا از چیزی خبر دهید (تأثیر بتها) که از آن خبر ندارد؟» و این مطلب با درخواست شفاعت از اولیاء الهی بیگانه است.



در آخر اینکه در این آیه اصلاً صحبتی از درخواست شفاعت به میان نیامده، بلکه سخن بر سر اعتقاد به شفاعت بت‌هاست. «يَقُولُونَ هُوَ لَإِي شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ نَكْفَتَهُ اسْت: «يَقُولُونَ إِشْفَعُوا لَنَا عِنْدَ اللَّهِ». بنابراین اگر استدلال وهابیان به این آیه درست باشد، باید گفت اعتقاد به شفاعت به طور مطلق شرک است و این مطلب، خود وهابیان را هم شامل می‌شود، چرا که آن‌ها هم اصل شفاعت را قبول دارند.

### روایات نفی درخواست شفاعت از افراد

از امام علی (ع) نقل شده که فرمود: بدان، همانا کسی که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست اوست به تو اجازه داده که او را بخوانی و بر خود تکلیف کرده که تو را اجابت کند، و فرمان داده تا از او بخواهی تا عطایت کند و از تو خواسته که از او درخواست رحمت کنی تا تو را بیامرزد، و بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا مانع از تو گردد، و تو را مجبور نکرده تا به نزد کسی بروی که شفیع تو نزد او گردد. [۴۳]

**پاسخ:** اولاً: مسأله شفاعت از جمله مسائلی است که اتفاق امت اسلامی حتی وهابیان بر ثبوت آن است و قرآن و روایات نیز بر آن اشاره دارند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟» (بقره: ۲۵۵)

بخاری به سندش از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که فرمود: به من پنج چیز داده شده که به هیچ‌کس قبل از من داده نشده است... و به من شفاعت داده شده است... [یادداشت ۵]

جمله: «وَلَمْ يَلْحِظْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ»؛ اشاره به این نکته دارد که کارها و عنایات خداوند به بندگانش همانند مردم نیست که چون افرادی را نمی‌شناسند به کسانی رجوع می‌کنند تا آنان را معرفی کرده و به خواسته خود برسند، زیرا خداوند، عالم به اسرار و خفیات است و همه انسانها و حاجاتشان را بی‌واسطه می‌شناسد؛ بلکه اگر به اسباب ارجاع می‌دهد به جهت حکمت او و اقتضای قانون نظام علی و معلولی و اسباب و مسببات در عالم طبیعت و معنویات است.

خداوند متعال انسان را مجبور نکرده تا به سراغ شفیع برود؛ زیرا شفیع آن وقتی اضطراری است که دسترسی به شخص اصلی به جهت بخل یا جهل او به استحقاق طلب‌کننده ممکن نیست، در حالی که از ناحیه خداوند متعال بخل و منعی نیست، بر خلاف باور بعضی مسیحیان و مشرکان که معتقدند باید بین انسان و خدا واسطه‌ای باشد.

### درخواست شفاعت از درگذشتگان؟

وهابی‌ها می‌گویند درخواست شفاعت از شافعان پس از فوت شفیع جایز نیست چون شرک است و میت صدای ما را نمی‌شنود.

**پاسخ:** اگر عملی شرک باشد، هم در آخرت شرک است و هم در دنیا و فرقی با هم نخواهند داشت. گذشته از این، وفات مربوط به جسم است، اما روح زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی در برزخ پرداخته شده است.

احادیث بسیاری از اهل سنت در مورد صلوات فرستادن بر پیامبر(ص) و سلام دادن به او پس از رحلت آن حضرت از راه دور یا نزدیک وارد شده است و تصریح شده که پیامبر این سلام‌ها و درودها را می‌شنود و به آن‌ها پاسخ می‌گوید. [۴۴]

### حق شفاعت دارند ما حق طلب از آنان نداریم

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: اگر کسی بگوید: به پیامبر(ص) حق شفاعت داده شد و من از او درخواست می‌کنم چیزی را که خداوند به او داده است. جواب آن است که خداوند به او حق شفاعت داده ولی تو را از خواستن از او نهی کرده است و فرموده: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ با خدا کسی را نخوانید)... [۴۵]

**پاسخ:** آیه ارتباطی به نهی از طلب شفاعت ندارد و مربوط به مشرکانی است که برای خدا شریک مستقل قرار داده و آن‌ها را می‌پرستیدند و از آن‌ها حاجتشان را درخواست می‌کردند، و لذا نمی‌توان این‌گونه آیات را بر موحدان تطبیق نمود.

ثانیاً؛ همان طور که قبلاً اشاره شد مقصود این آیه و امثال آن که با کلمه «مع» آمده، دلالت بر این مطلب است که هرگز نباید موجودی را هم شأن و در عرض خداوند متعال قرار دهد، ولی اگر اعتقاد داشته باشد خدا به آن واسطه، اذن در انجام کاری داده باشد، چنین اعتقادی نه تنها شرک نیست بلکه در راستای توحید می باشد، همان گونه که حضرت عیسی (ع) در قرآن، شفا دادن بیماران، زنده کردن مردگان و حتی خلق پرنده از گِل را به خود نسبت می دهد و آن را منوط به اذن الهی معرفی می کند. [یادداشت ۶]

### ادله منکرین اصل شفاعت

کسانی که منکر اصل شفاعتند نیز به ادله ای تمسک کرده اند و در مقابل علمای شیعه نیز به این اشکالات پاسخ گفته اند:

#### شفاعت موجب جرأت برگناه می شود

در نظر عده ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت برگناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

در مقابل گفته شده است اولاً اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است. ثانیاً؛ وعده شفاعت در صورتی مستلزم تَمَرّد و عصیان گری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی ها شود، ولی اگر این امور مبهم و نامعین شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی داند که آیا مشمول شفاعت می شود یا خیر، و لذا موجب تشویق بر انجام گناه نخواهد شد.

#### بین خدا و انسان نیازی به واسطه نیست

برخی نیز اشکال کرده اند خداوند از رگ گردن به انسان نزدیک تر و از هر کس به مخلوقش مهربان تر است، پس چرا سراغ غیر او رفته و درخواستی داشته باشیم.

برخی پاسخ داده‌اند: درست است که خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است، ولی حکمت خلقت انسان بر روی زمین اقتضا داشته به جای اینکه مستقیماً با بشر صحبت کند رسولانش را برای ارشاد و هدایت مردم بفرستد و باز همین حکمت اقتضا داشته جایگاه این رسولان و هدایت‌کنندگان را در نظر مردم بالا برد تا امر هدایت کامل‌تر انجام گیرد و در نتیجه به ایشان عصمت از خطا و گناه اعطا فرمود تا بشر با خاطری جمع از آن‌ها تبعیت کند و به ایشان مقاماتی در ظاهر اعطا فرمود تا مقام والای این حجت‌های الهی در نظر مردم هرچه بیشتر روشن شود و دل‌های مردم رو به سوی ایشان آورد.

خداوند در قرآن با بیان مواردی از مردم خواست تا برای خواسته‌هایشان این افراد را واسطه‌کنند تا بهتر به نتیجه مقصود برسند همان‌گونه که برادران حضرت یوسف، پدر را واسطه کردند تا از خدا برایشان استغفار کند [یادداشت ۷] یا دعا و استغفار پیامبر خاتم را برای افراد مؤثرتر از دعا و استغفار خودشان معرفی فرمود [یادداشت ۸] و مردم زمان حضرت عیسی برای شفای بیماران و رفع گرفتاری‌هایشان به حجت الهی آن زمان مراجعه می‌کردند. [یادداشت ۹] چنانچه واسطه قرار دادن افراد با وجود نزدیکی خداوند به انسان غلط بود بایستی خداوند آنان را در قرآن توبیخ می‌نمود نه اینکه آن را به عنوان راه پسندیده و مقبولی به مردم معرفی فرماید.

### یا مجازات گنهکار عدل است یا شفاعت

سومین اشکالی که شده است، اینکه شفاعت سبب رفع عقاب می‌شود و مرتفع شدن عقاب یا عدل است یا ظلم؛ اگر عدل باشد پس اصل عقاب از جانب خدای سبحان ظلم است و اگر ظلم است و وجود عقاب عدل است، پس شفاعت شافعان و اقدام آنان برای رفع عقاب، ظلم است. در مقابل جواب داده شده است که رفع عقاب ممکن است «فضل» باشد و هیچ یک از دو عنوان «ظلم» و «عدل» بر آن صدق نکند. به بیان دیگر رفع عقاب فضل است و بالاتر از عدل. خدای سبحان براساس عدل خود برای تبهکاران عذاب معین کرده است، اما رفع عقاب به واسطه شفاعت، فضل و

احسان است. خدای سبحان به بندگان خود آموخت که عادل باشید، و امر کرد که تلاش کنید به مرحله بالاتر از عدالت که مرحله احسان است برسید: **إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** نحل/ ۹۰ و نیز به بندگان خود آموخت که اگر کسی به شما بدی کرد می‌توانید بر اساس عدل، به همان اندازه به او کیفر دهید، ولی اگر بر اساس صبر و احسان از او بگذرید بهتر است. [۴۶]

## پی نوشت ها

۱. رجوع کنید به: ابن منظور، لسان العرب، ذیل واژه «شفع».
۲. سید مرتضی، رسائل، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۷۳.
۳. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۹.
۴. طباطبائی، المیزان، ۱۳۹۰ش، ج ۱، ص ۱۵۷.
۵. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۵۲.
۶. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۵۲.
۷. دایرة المعارف کتاب مقدس، ص ۴۱۱.
۸. یونس: ۱۸.
۹. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكَبْتُمْ مَا كَحَلْنَاكُمْ وِرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ رَزَعْتُمْ أُنْهُمُ إِنَّهُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ صَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. انعام: ۹۴
۱۰. الإسراء: ۷۹
۱۱. تفسیر الرازی، ج ۳، ص ۵۵
۱۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شُفَعَاءَ وَ الْكَافِرُونَ هُمْ الظَّالِمُونَ. بقره: ۲۵۴
۱۳. وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزَىٰ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ. بقره: ۴۸
۱۴. زمر: ۴۴
۱۵. اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ إِلَّا تَتَذَكَّرُونَ. سجده: ۴
۱۶. یونس: ۳
۱۷. طه: ۱۰۹
۱۸. انبیاء: ۲۸
۱۹. نجم: ۲۶
۲۰. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. بقره: ۲۵۵
۲۱. وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. سباء: ۲۳
۲۲. سبأ: ۲۳
۲۳. مسند احمد: ۳۰/۱؛ سنن نسائی: ۲۰۹/۱؛ سنن دارمی: ج ۲ ص ۸۷۳ و غیره
۲۴. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۴.
۲۵. مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۲۳۴
۲۶. سوره انبیاء، آیه ۲۸
۲۷. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۳۳۴: الکشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۱۵۲
۲۸. معاد در قرآن ج ۲/۱۴۵
۲۹. طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۱۲۷
۳۰. طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۲۷
۳۱. نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۶۱: البرهان، ج ۳، ص ۷۲۸
- ۳۲ و ۳۳. التبیان، ج ۷، ص ۱۵۰
۳۴. محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۲۴ و نیز رک. سید حمیری، قرب الاسناد، ص ۶۴

- ٣٥ . سورة انبياء، آية ٢٨
- ٣٦ . محمد بن يزيد قزويني، سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٧٢٤ و نيزرك . سيد حميري، قرب الاسناد، ص ٤٤
- ٣٧ . يراى نمونه اين روايات رجوع كنيد به: علم اليقين، ج ٢، ص ١٣٢٥ . صحيح بخارى، ج ٤، كتاب توحيد، باب ٢٤، ص ٣٩٢، ح ٧٤٣٩؛ مجلسي، بحارالانوار، ١٤٠٣ق، ج ٨، ص ٣٤٢ .
- ٣٨ . رضوانى، سلفى گرى و پاسخ به شبهات، ص ٤٤٥
- ٣٩ . مجموع فتاوى ابن تيميه، ج ١، ص ٣١٤
- ٤٠ . ابن تيميه، مجموع الفتاوى، ج ٣، ص ١٤٧
- ٤١ . محمد بن عبد الوهاب، كتاب التوحيد وقرّة عيون الموحدين، ص ٢٥٨
- ٤٢ . صحيح ترمذى، ج ٤، ص ٦٢١، باب ما جاء فى شان الصراط
- ٤٣ . اِغْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدَّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيُزَحِّمَكَ، وَلَمْ يَجْعَلْ تَبَيُّكَ وَتَبَيُّهُ مِنْ يَحْبُئُهُ عَنْكَ، وَلَمْ يَلْجَأْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ . نهج البلاغه، ج ٣، ص ٤٧
- ٤٤ . سنن ابو داود: ٢١٨/٢
- ٤٥ . فان قال: النبي (ص) أعطى الشفاعة وأنا اطلبه مما اعطاه الله كذا . فالجواب: ان الله اعطاه الشفاعة و نهاك عن هذا، و قال: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) ... كشف الشبهات، ص ٢٥
- ٤٦ . «وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ نحل/ ١٢٦»

## منابع

### قرآن مجيد

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، ١٤١٦هـ .
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ١٥، دار بيروت ودار صادر، ١٣٨٨ ق .
- أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي، التميمي السمرقندي، سنن الدارمي، دار المعنى، المملكة العربية السعودية، ١٤١٢ق .
- ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث، سنن أبى داود، المكتبة العصرية، بيروت، بى تا .
- ابوعيسى، الترمذى (المتوفى: ٥٢٧٩هـ)، سنن الترمذى، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي - مصر، ١٣٩٥ق .
- احمد بن شعيب، سنن نسائى (السنن الصغرى)، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، ١٤٠٦ هـ ق .
- الدرر السننية فى الاجوبة النجدية، علماء نجد، محقق: عبدالرحمان بن محمد، چاپ ششم، ١٤١٧ق .
- رضوانى، على اصغر، سلفى گرى و پاسخ به شبهات، انتشارات مسجد مقدس جمران .
- زمخشري محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧ق .
- سيحاني، جعفر، منشور جاويد، قم، مؤسسة امام صادق (ع)، چاپ اول، ١٣٨٣ش .
- سيد مرتضى، رسائل الشريف المرتضى، قم، دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ق .
- قاموس الكتاب المقدس، قاهره، دار الثقافة .
- عبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب، كتاب التوحيد وقرّة عيون الموحدين، المملكة العربية السعودية، ١٤١١ق .
- مجلسي، محمداقبر، بحارالانوار الجامعه لدرر الاخبار الأئمه الأطهار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق .
- مجموع مؤلفات شيخ محمد بن عبد الوهاب، المملكة العربية السعودية .
- محمد بن عبد الوهاب، كشف الشبهات، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، المملكة العربية السعودية، ١٤١٨هـ .
- محمديان، بهرام و ديگران؛ دايرة المعارف كتاب مقدس؛ انتشارات روز نو، ١٣٨٠هش، چاپ اول .
- مكارم شيرازى، ناصر، اعتقاد ما (شرح فشرده اى از عقايد شيعه اماميه) قم: نسل جوان، ١٣٨٩ .

## بررسی مفهوم شفاعت از دیدگاه قرآن

شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی از اولیا و بندگان صالح خود اعطا می‌کند و از مجموع آیات قرآن نیز چنین برمی‌آید که منحصرأً حقی الهی است، مگر اینکه این حق از سوی صاحب آن به دیگری اعطا شود. معنای شفاعت، طلب و درخواست چیزی از صاحب شفاعت برای شفاعت شونده است. فرد به دلیل مقام و منزلتی که نزد خدای متعال دارد، اجازه می‌یابد که برای افراد گناه کار و وساطت کند و از او بخواهد که از تقصیر وی بگذرد. شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می‌کند و ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می‌توانند در حق بندگان گناه کار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر وی می‌گذرد. در آیاتی از قرآن شفاعت مطلق نفی شده، در آیاتی دیگر، شفاعت مختص خدا دانسته شده است و در آیاتی نیز، شفاعت غیر خدا به اذن خدا ثابت گردیده است. وجه جمع این آیات، این است که شفاعت منحصرأً حقی الهی است، مگر اینکه این حق از سوی صاحب حق به دیگری اعطا شود. پس شفاعت مأدون مجاز است. این نوع شفاعت، در عرض فعل خدا نیست، بلکه در طول آن است.



## معنای لغوی شفاعت

شفاعت از واژه «شفع» و در اصل به معنی جفت گرفته شده، است. و در واقع مثل این است که شخص شفیع با شفاعت شده، ضمیمه می شود و تشکیل یک زوج می دهد که با آن جلب منفعت یا دفع ضرر از خود می کند. البته نه هر نفع و ضرری، زیرا در مواردی که اسباب طبیعی، ایجاب خیر و شر می نمایند، مانند گرسنگی و تشنگی، هرگز شفاعت نمی طلبیم بلکه به دنبال اسباب طبیعی می رویم و فقط در مورد سود و زیان ها که از ناحیه اجرای قوانین عمومی یا خصوصی اجتماع به ما متوجه می شود، شفاعت می طلبیم، با این توضیح که میان مولا و بنده و هر حاکم و محکومی احکامی وجود دارد که اگر به آن عمل شود مستوجب پاداش خواهد بود (۳).

## مفهوم شفاعت

معنای شفاعت، طلب و درخواست چیزی از صاحب شفاعت برای شفاعت شونده است. در این صورت، شفاعت پیامبر یا غیر او، به معنای دعا و نیایش او به درگاه الهی است که بخشش گناه و برطرف کردن نیازها را از خداوند خواهان است. پس شفاعت نوعی دعاست. جواز طلب دعا از ضروریات دین است. با این سخن، طلب شفاعت و یا دعا از هر مؤمنی جایز می باشد، چه رسد به پیامبران، به ویژه رسول گرامی (ص). در شفاعت، شفیع به خاطر مقام و مرتبه ای که نزد خدا دارد، اجازه می یابد تا برای مجرم ها و گناه کاران وساطت کند و از طریق دعا و نیایش از خداوند بخواهد که از تقصیر آن ها درگذرد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که شفاعت در گرو یک رشته شرایطی است و بدون تحقق یافتن آن ها امکان پذیر نیست. با نگاهی به زمان پیامبر گرامی اسلام (ص) و دوره های بعد، مسلمانان در شرایط و مناسبت های مختلف اقدام به درخواست شفاعت می کردند و سیر تاریخ اسلام نیز این مطلب را تایید می کند (۱). مرحوم علامه امینی (ره) در توضیح توسل و شفاعت می فرماید:

«توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قراردادن ذوات مقدسه (ائمہ اطهار(ع)) به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن

حاجات خود قرارداد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند، نه اینکه ذات مقدس آنان را به طور مستقل در برآورده شدن حاجت هایش دخیل بدانند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه های وصل و واسطه های بین مولی و بندگان می دانند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می شوند، همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟ (۲).

### اقسام شفاعت

شفاعت بر دو قسم است: شفاعت تکوینی و شفاعت تشریعی. شفاعت تکوینی عبارتست از وساطت علل وجودی در میان خداوند و موجودات دیگر. از این نظر تمام اسباب و علل وجودی، شفیع محسوب می شوند.

شفاعت تشریعی نیز خود بر دو قسم است: یکی شفاعت کنندگان در دنیا که سبب مغفرت، آمرزش و قرب الهی می شوند. موارد زیر را می توان از جمله این شفاعت کنندگان برشمرد: توبه، قرآن، ایمان، عمل صالح، مساجد، مکان های متبرک، روزهای شریف، انبیاء، ملائکه و مؤمنان. دیگری شفاعت کنندگان در جهان آخرت و قیامت، یعنی ملائکه، انبیاء و شهدا می باشند. البته از آیه ۱۴۳ سوره بقره، این گونه استفاده می شود که منظور از شهدا، شاهدان اعمال هستند نه کشته شدگان در راه خدا (۳).

### مبحث شفاعت در قرآن

در ذیل، به برخی از آیات شفاعت اشاره می شود:

۱. آیه نفی کننده شفاعت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی، و نه شفاعت و کافران خود ستمگرند.» (بقره: ۲۵۴).

\* از آنجایی که آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت

دارد، این آیه شفاعت (بدون اذن خداوند متعال را) نفی می‌کند.

**۲. ابطال عقیده یهود در شفاعت:** «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \*» «ای بنی اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیایورید (و نیز یاد آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و از او شفاعت پذیرفته نمی‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند.» (بقره، ۴۷-۴۸).

\*قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده رد می‌کند، شفاعتی که هیچ‌گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی‌دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد. این مطلب با آیات دیگر، که اصل شفاعت به اذن خدا را ثابت دانسته و نیز با روایاتی که بیان خواهد شد، به دست می‌آید.

**۳. نفی شفاعت از کافران:** «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ \* حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينُ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ \*» «و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم تا زمانی که مرگ ما فرارسید، پس در آن روز، شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد.» (مدثر، ۴۶-۴۸).

\* از آنجاکه مورد آیه، کسانی است که روز قیامت را تکذیب می‌کرده‌اند، مراد آیه، نفی شفاعت از کافران است، که آن‌ها مشمول شفاعت نخواهند شد.

**۴. نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها:** «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند! بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟ منزّه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.» (یونس، ۱۸).

\* این آیه بیان می‌کند بت‌ها هیچ نفعی از نظر شفاعت ندارند.

**۵. اختصاص شفاعت به خداوند:** «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «بگو: تمام شفاعت از آن خداست؛ (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می‌گردانند.» (زمر، ۴۴).

\* این آیه شفاعت را منحصرأز آن خدا می‌داند.

۶. **شفاعت مشروط برای غیرخدا:** «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...» «هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز به اذن او نیست...» (یونس: ۳)؛ و نیز در آیه ۲۳ سوره سبأ می‌فرماید: «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...» «هیچ شفاعتی نزد او (خدا) جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد...».

\* این آیات شفاعت غیر را مشروط به اذن خدا می‌داند. از این رو، می‌توان گفت: مقتضای جمع بین آیات در زمینه شفاعت این است که طبق عقیده توحید افعالی، و اینکه مؤثری بالاواله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست. برخی آیات، شفاعت را منحصرأز برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او (خداوند متعال)، آن را اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر(ص) و اولیای خود چنین اجازه‌ای داده است (۱). علامه طباطبائی در همین زمینه می‌فرماید: در آیاتی شفاعت به صورت مطلق از دیگران نفی شده، در آیاتی شفاعت مختص خداوند شمرده شده و در برخی دیگر، شفاعت غیر خدا به اذن الهی، ثابت گشته تا مشخص گردد که شفیع در عرض خداوند نیست و شفاعت مقامی است که خداوند آیات به او اعطا کرده و هیچ‌گاه مستقل از خدا نخواهد بود (۴).

### اهمیت شفاعت پیامبران نزد خداوند

خداوند در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران تأثیر وساطت و شفاعت پیامبران در پیشگاه خداوند برای آموزش گناهان را مطرح نموده و در آیه ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف نیز نمونه‌ای از آن را بیان می‌کند. در آیه ۶۴ سوره نساء خداوند توضیح می‌دهد که چگونه شفاعت پیامبران می‌تواند تأثیرات شگرفی به جا بگذارد، به این معنا اگر مردمانی که گناه پیشه کرده و بر خود ستم روا داشته بودند، اگر پیامبران خویش را واسطه می‌کردند تا آن‌ها در پیشگاه

خداوند واسطه می‌شدند، دچار عذاب و خشم الهی نمی‌شدند. از این رو از امت اسلام می‌خواهد که پیامبر(ص) را واسطه قرار دهند و شفاعت وی را همانند سخن خویش بشمارند. زیرا طلب و درخواست استغفار پیامبر(ص) در پیشگاه خداوند از ارج و قرب بسیاری برخوردار است و هرگز رد نمی‌شود. در آیه ۷۹ سوره اسراء مقام شفاعت به عنوان مقامی والا و ارجمند در پیشگاه الهی مطرح می‌شود و در تفسیر نورالثقلین روایت می‌شود که مراد از مقام محمود، که پیامبر(ص) با تهجد شبانه بدان دست می‌یابد، مقام شفاعت امت است. بنابراین مقام شفاعت و کاربردهای آن نشان می‌دهد که مقامی مهم و بلندی است که کسی جز برخی از اولیای الهی بدان دست نخواهند یافت(۸).

### شرایط تأثیر شفاعت

شفاعت، شرایط و قیود زیادی دارد که بدون آن‌ها امکان پذیر نیست. چنانکه قرآن عظیم می‌فرماید: «شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال مجرمان هیچ سودی ندارد»(سوره مدثر، آیه ۴۸). صریحاً آمده است که درباره گروهی از مجرمان شفاعت تمام شفیعان بی‌اثر است، چراکه شفاعت نیاز به زمینه مساعدی دارد و این مجرمین زمینه‌های شفاعت را به کلی نابود ساخته‌اند و به تعبیر بعضی از بزرگان، شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می‌شود و بدیهی است که اگر نهال به کلی از بین رفته باشد آب زلال آن را زنده نمی‌کند و به عبارت دیگر مهم این است که قابلیت قابل همچون فاعلیت فاعل موجود باشد؛ زیرا فاعلیت فاعل بدون قابلیت قابل کار ساز نیست. البته مفهوم آیه فوق این نیست که شافعین به شفاعت این مجرمان برمی‌خیزند، بلکه معنای آیه این است که چون شفاعت به حال آن گروه سودی ندارد، آن‌ها شفاعت نمی‌کنند. چون اولیاء خدا کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهند(۵).

### شرایط شفاعت‌کننده

۱. اولین شرط این است که شفاعت‌کننده باید به یگانگی خداوند و

بندگی خویش گواهی و شهادت دهد. و در غیر این صورت شفاعت تأثیری ندارد. چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «...الْأَمِنَ شَهِدَ بِالْحَقِّ» (هرگز مالک شفاعت نمی‌شوند)، مگر کسانی که به حق و یگانگی خداوند شهادت بدهند. (زخرف، ۸۶).

۲. دومین شرط این است که درخواست شفاعت متعلق کسی است که خداوند به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَوْمَئِذٍ لَنْ نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ إِذْنًا لَهُ الرَّحْمَانُ وَرَضَىٰ لَهُ قَوْلًا» (در آن روز، شفاعت (هیچ کس) سودی نبخشد مگر کسی که خداوند رحمان به اجازه داده و از گفتار او راضی است).

منظور این است که شفاعت‌کنندگان شفاعت کسانی که شایستگی شفاعت را ندارند نمی‌کنند و در غیر این صورت شفاعت او اثری ندارد. چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»، یعنی هیچ کس بدون اذن خدا شفاعت نمی‌کند، که معنایش این است شفاعت‌کنندگان باید با اذن خدا شفاعت کنند.

### اجماع ائمت اسلام در تایید امر شفاعت

شفاعت یکی از اصول اعتقادی مسلم اسلامی است. اصل آن مورد پذیرش تمام فرقه‌های مسلمانان می‌باشد. آنچه اختلافی است، مسائلی از این قبیل است: آیا شفاعت برای رفع عقاب است؟ یا برای ارتقای درجه؟ یا هر دو؟ آیا مرتکب گناه کبیره مشمول شفاعت می‌گردد، یا نه؟ شافعان چه کسانی هستند؟ و... برای مثال، معتزله بر آنند که شفاعت صرفاً برای زیادت ثواب است، نه دفع عقاب، و کسانی که گناه کبیره کرده‌اند، مشمول شفاعت واقع نمی‌شوند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۱۲.۳۱۳؛ محقق حلی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۶؛ ایچی، بی‌تا، ص ۳۸۰) (۱).

در این زمینه ماتریدی ذیل آیه شریفه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ» (انبیاء: ۲۸) می‌گوید: «این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد» (ماتریدی، ۱۳۹۱ق، ص ۱۴۸). کلاباذی (متوفای ۳۸۰ق) می‌گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و

روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (کلابازی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۴). ابوحفص نسفی (متوفای ۵۳۸ ق) می‌گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناهکاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است» (به نقل از: تفتازانی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۸).

سیدمرتضی علم‌الهدی در این باره می‌نویسد: «امت اسلام اتفاق دارند که شفاعت پیامبر اکرم (ص) در حق امتش مورد پذیرش واقع می‌شود» (مرتضی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۵۰). طبرسی نیز می‌گوید: «امت اسلام بر اینکه شفاعت پیغمبر اکرم (ص) در نزد خداوند مقبول می‌افتد، اتفاق نظر دارند، گو اینکه در کیفیت آن اختلاف دارند» (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحرانی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۶۶). جرجانی از متکلمان بزرگ اهل سنت می‌نویسد: امت بر ثبوت اصل شفاعت مقبول پیامبر اکرم (ص) متفقند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۱۲). ایجی، دیگر متکلم بزرگ اهل سنت نیز می‌نویسد: «اجمع الامة على اصل الشفاعة» (ایجی، بی‌تا، ص ۳۸۰). ابویحیاندلسی مفسر بزرگ اهل تسنن از کتاب المنتخب نقل می‌کند که «اجمعت الامة على ان للمحمد (ص) شفاعة في الآخرة» (تفتازانی، ۱۴۰۹ق الف، ج ۵، ص ۱۵۸). شیخ مفید می‌فرماید: امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا (ص) در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان شفاعت می‌کنند و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات دهد» (مفید، ۱۳۷۲، ص ۱۵). شعرانی حنفی می‌گوید: «همانا محمد (ص) اولین شفاعت‌کننده روز قیامت است...» (الشعرانی المصری، ۱۹۵۹، ص ۱۷۰). علامه مجلسی می‌فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا (ص) در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت‌های پیشین شفاعت می‌کند...» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۲۹۱).

با استناد به مدارک فوق که بخشی از آن‌ها در متن فوق آمده، اصل شفاعت مورد اتفاق مسلمانان بوده و تنها در برخی خصوصیات آن اختلاف نظر وجود دارد. بنابراین، تمام علمای شیعه و اکثر علمای اهل تسنن

می‌گویند شفاعت یک نوع وساطت در مغفرت و عفو و بخشیدن گناهان است، یعنی شخص قوی از ضعیف دست‌گیری می‌نماید و او را به مقامی برساند یا از عذابی برهاند. همان طوری که رسول خدا (ص) فرموده است: من شفاعتم را برای گناهکاران از اتمم که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ذخیره نموده‌ام، اما نیکوکاران مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند (۷).

اما در این میان که بحث شفاعت مورد قبول کیله مسلمانان می‌باشد و شفاعت به صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، امری مسلم و مورد قبول همه مسلمانان است (و برخی علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد آن سخن گفته و بر آن تأکید کرده‌اند)، اما به اعتقاد وهابیان شفاعت فعل خداست و حق اوست و درخواست فعل وی از غیر او، عبادت او بوده، شرک محسوب می‌شود. آن‌ها همین سخن را عیناً درباره درخواست شفای بیماران از اولیا الهی و مشابه آن تکرار کرده، می‌گویند: «این درخواست‌ها، درخواست فعل خدا از غیر خداست و طبعاً چنین درخواستی شرک است.» (۱).

### نتیجه‌گیری

در کل می‌توان نتیجه‌گیری نمود شفاعت مفاهیم اسلامی شبیه یک نوع سفارشات بی‌دلیل اجتماعی و به اصطلاح پارتی‌بازی نیست و به عبارت دیگر معنای شفاعت این نیست که افراد هر آنچه می‌توانند گناه کنند و هنگامی که تا سر و گردن غرق گناه گردیدند، دست به دامن اولیایی از اولیاء خدا بزنند و خود را از عذاب خداوند نجات بدهند، بلکه معنای شفاعت این است که ولی از اولیاء برای کسانی که خود دارای دین صحیح و اعمال شایسته‌اند، ولی گناهان قابل عفو و بخشش دارند دست‌گیری نماید و آن‌ها را از عذاب الهی برهاند و این خود محتاج به یک نوع ارتباط تنگاتنگ معنوی میان شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده دارد و به این ترتیب کسی که امید شفاعت دارد، موظف است که ارتباط خود را با شفاعت‌کننده محکم سازد. در نتیجه شفاعت یک نوع تربیت و سازندگی است، نه یک وسیله فرار از زیر بار مسؤولیت و به اصطلاح یک نوع پارتی‌بازی نیست. پس شفاعت



هیچگونه تحول در اداره خداوندی نسبت به گناهکاران به وجود نمی‌آورد، بلکه این گناهکار است که به وسیله این ارتباط معنوی تکامل پیدا می‌کند و به سرحدی می‌رسد که شایستگی عفو و بخشش الهی می‌گردد. شفاعت‌کنندگان نیز افرادی متفاوتند که با اذن و اجازه پروردگار عالم شفاعت می‌نمایند. بعضی از اولیاء خدا (همانند ائمه اطهار(ع)، افراد بی‌شمار و بی‌حسابی را شفاعت می‌نمایند و برخی دیگر افراد محدود یا محدودتری را شفاعت می‌نمایند.

بنابراین در موضوع شفاعت توجه به نکات زیر امری ضروری است:

۱. فرد به دلیل مقام و منزلتی که نزد خدای متعال دارد، اجازه می‌یابد که برای افراد گناهکار وساطت کند و از او بخواهد که از تقصیر ایشان بگذرد.
۲. شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می‌کند و ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می‌توانند در حق بندگان گناهکار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر ایشان می‌گذرد.
۳. در آیاتی از قرآن شفاعت مطلق نفی شده، در آیاتی دیگر، شفاعت مختص خدا دانسته شده است و در آیاتی نیز، شفاعت غیر خدا به اذن خدا ثابت گردیده است. وجه جمع این آیات، این است که شفاعت منحصرأ حقی الهی است، مگر اینکه این حق از سوی صاحب حق به دیگری اعطا شود. پس شفاعت مأذون مجاز است. این نوع شفاعت، در عرض فعل خدا نیست، بلکه در طول آن است.
۴. اصل شفاعت مورد اجماع و اتفاق عالمان اسلام بوده و تنها در برخی خصوصیات اختلاف نظر وجود دارد.
۵. به اعتقاد وهابیان، شفاعت فعل خداست و حق اوست. درخواست فعل وی از غیر او، عبادت و شرک محسوب می‌شود اما برخلاف پندار وهابیان، درخواست شفاعت در شرک نیست، بلکه به اذن الهی است و حقی است که خدای متعال به برخی از بندگان خود واگذار می‌کند. در این موضوع، تفاوتی بین عالم برزخ و غیربرزخ وجود ندارد.
۶. سرزنش درخواست شفاعت مشرکان از غیر خدا در قرآن، به این دلیل

است که مشرکان غیرخدا را عبادت می‌کردند و برای ایشان، مقام شفاعت قائل بودند. این موضوع در شفاعت منتفی است.

۷. از آن جایی که روح انسان جاویدان و پس از مرگ نیز همچنان در حال حیات است و بین حیات مادی و حیات برزخی ارتباط وجود دارد، و مردگان در عالم برزخ با عالم دنیا نیز در ارتباطند، شفاعت و دعا در حق ایشان مؤثر می‌باشد.

## پی‌نوشت‌ها

یادداشت از: تقی قاسمی خادمی، فعال و پژوهشگر قرآنی

### منابع:

۱. فولادی، محمد و محمد، درویش. جستاری در شفاعت از منظر وهابیت،
۲. امینی، عبدالحسین (بی‌تا)، الغدیر، ج ۳، ص ۴۰۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳. قره‌داغی، معصومه. شفاعت از دیدگاه قرآن.
۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۱۵۷، ط. الثالثة، قم، اسماعیلیان.
۵. عباسی جامه، مسعود، شفاعت در قرآن.
۶. تفتازانی، مسعودبن عمر (۱۴۰۷ق)، ص ۱۴۸، شرح العقائد النسفیة، محقق احمد سقا، مصر، مکتبه کلیات الازهریة.
۷. بحار الانوار، ج ۸/ ص ۳۴.
۸. تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۱۱ حدیث ۴۰۲.

## درباره اصطلاح شیعه

### شیعه در لغت

کلمه شیعه در لغت بر دو معنی اطلاق شده است:

الف: موافقت و هماهنگی در عقیده با عمل، بدون اینکه یکی تابع دیگری باشد، (۱) چنانکه در قرآن کریم از حضرت ابراهیم به عنوان شیعه حضرت نوح یاد شده است: «وان من شیعه لابراهیم». (۲)

بدیهی است حضرت ابراهیم از پیامبران صاحب شریعت بوده است، و پیرو شریعت نوح نبوده است، ولی روش او در توحید هماهنگ با روش نوح بوده است. و در آیه دیگر کلمه «اشیاع» به معنی اشباه به کار رفته است، چنانکه می فرماید: «ولقد اهلکنا اشیاعکم». (۳)

ب: پیروی کردن از دیگری و محبت ورزیدن به او. چنانکه در قرآن کریم آمده است: «فاستغاثه الذی من شیعه علی الذی من عدوه». (۴) آن کس که از دوستان و هواخواهان موسی بود، علیه کسی که از دشمنان او بود از وی یاری خواست.

در لسان العرب به دو معنای مزبور چنین اشاره شده است:  
 «الشيعة القوم الذين تجتمعوا على الامر، وكل قوم اجتمعوا على امر فهم شيعة، وكل قوم امرهم واحد يتبع بعضهم راى بعض فهم شيع» (۵)

### شیعه در اصطلاح

لفظ شیعه در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که به امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام معتقدند، و بر این عقیده اند که امامت او از طریق نص جلی یا خفی ایت شده است و امامت حق او و فرزندان او است. (۶)  
 لازم به یادآوری است که عده ای از شیعه زیدیه، با اینکه به افضلیت علی علیه السلام از ابو بکر و عمر عقیده دارند، ولی خلافت آن دو را پذیرفته و گفته اند حضرت علی علیه السلام با رضایت خود خلافت را به آنان واگذار کرد، ولی لاف بنی امیه و بنی عباس را نپذیرفته و امامت را حق فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام می‌دانند. و همین امر سبب نامیده شدن آنان به شیعه است. (۷)

### نص جلی و خفی

نص جلی در دو مورد به کار می‌رود:

**الف:** نص شرعی بر امامت فرد یا افرادی با ذکر نام آن‌ها و با کلمه خلیفه یا امام یا وصی و مانند آن وارد شده است.

**ب:** نص شرعی بر امامت فرد یا افرادی وارد شده، ولی کلمات خلیفه، امام، وصی و مانند آن به کار نرفته، بلکه الفاظی از قبیل مولی و ولی به کار رفته که صریح در امامت و خلافت نیست، گرچه با توجه به قراین عقلی و نقلی روشن می‌شود که مقصود امامت و خلافت است.

در مقابل نص جلی، نص خفی است که زیدیه به آن معتقدند، و آن اینکه تنها صفات و شایستگی های امام بیان شود و فرد یا افراد خاصی به عنوان امام تعیین نشوند. از نظر آنان هر کس از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد، و از صفات علم به احکام دین، شجاعت و زهد برخوردار بوده و قیام نماید امام خواهد بود. (۸)

### شیعه در احادیث نبوی

از طریق شیعه و اهل سنت روایاتی نقل شده است، که در آن‌ها لفظ شیعه توسط پیامبر اکرم (ص) در مورد عده‌ای از صحابه به کار رفته است. چنانکه سیوطی از جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس و علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) در تفسیر آیه: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة»، (۹) اشاره به علی علیه السلام کرد، و فرمود: او و شیعیانش روز قیامت رستگار خواهند بود. (۱۰)

نوبختی در فرق الشیعه گفته است: «سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر نخستین کسانی بودند که به نام شیعه نامیده شدند». (۱۱) ابو حاتم رازی نیز گفته است: «لفظ شیعه در عهد رسول اکرم (ص) لقب چهار نفر از صحابه بود و آن‌ها عبارت بودند از: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر». (۱۲)

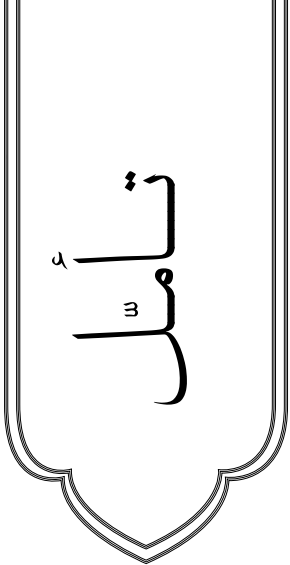
ممکن است گفته شود: در زمان پیامبر اکرم مسلمانان به فرقه‌هایی تقسیم نشده بودند، تا عده‌ای به نام شیعه معروف گردند، بلکه همگی به نام مسلمان نامیده می‌شدند. بدین جهت باید گفت اطلاق لفظ شیعه در کلمات پیامبر اکرم (ص) ناظر به زمان آینده است، چنانکه اصطلاح قدریه و مرجئه نیز که در کلمات آن حضرت به کار رفته، مربوط به آینده است، با این تفاوت که اسم شیعه دلالت بر مدح دارد، و اسم مرجئه و قدریه دلالت بر ذم و نکوهش.

ولی می‌توان گفت اطلاق لفظ شیعه بر عده‌ای از مسلمانان در عصر پیامبر اکرم (ص) مستلزم این نیست که فرقه‌ای خاص در مقابل سایر مسلمانان در آن زمان پدید آمده باشد، بلکه مقصود این است که عده‌ای از صحابه پیامبر (ص) با توجه به موقعیت ممتاز علی علیه السلام نزد پیامبر اکرم (ص) و برجستگی‌هایی که در او سراغ داشتند، به وی ارادت ورزیده و رای و فعل او را که در حقیقت تجلی رای و فعل رسول اکرم بود، الگو و سرمشق خود قرار داده بودند، چنانکه این امر در مورد برخی از شاگردان ممتاز یک استاد (در زمان حیات استاد) متداول و رایج است.

## پی نوشتها

- ۱- کل من وافق غیره فی طریقته فهو من شيعته تقدم او تاخر. (الميزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷).
- ۲- صافات / ۸۳.
- ۳- قمر / ۵۱.
- ۴- قصص / ۱۵.
- ۵- لسان العرب، کلمه شيع.
- ۶- اوائل المقالات، ص ۴۲، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۶.
- ۷- شيعه در اسلام، ص ۲۰.
- ۸- قواعد العقائد، ص ۱۲۵.
- ۹- بينه / ۷.
- ۱۰- الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹، طبع دار الفکر.
- ۱۱- فرق الشيعة، ص ۱۷-۱۸.
- ۱۲- اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۸-۱۹.

منبع: فرق و مذاهب کلامی، ربانی گلچایگانی، علی



## پرسش

چگونه می‌توان اثبات کرد که دین خاتم، کامل است؟

## پاسخ اجمالی

وقتی می‌گوییم اسلام دین کاملی است؛ یعنی هرآنچه را که لازمۀ یک زندگی سعادت‌مند دنیوی و اخروی است، دارد. پس لازم است این دین در همهٔ عصرها و زمان‌ها و در همهٔ شئون زندگی انسان برنامه‌های قوی و سازنده داشته باشد.

کلید جواب به این سؤال فوق در بحث خاتمیت است. بدین معناکه بحث کامل بودن اسلام و خاتمیت دو روی یک سکه‌اند؛ چراکه اگر اثبات شد دین اسلام خاتم ادیان است، لازمه‌اش آن است که کامل‌ترین آن‌ها تا روز قیامت نیز باشد؛ چون اگر کامل‌ترین نباشد پس ناقص خواهد بود و با وجود نقصش نمی‌تواند انسان‌ها را آن‌گونه که شایسته و بایسته است به سوی کمال هدایت نماید و این امر نیز با عدالت الهی منافات دارد و برخاوند قبیح است. پس لازم است دین اسلام، هرآنچه را که آدمی برای هدایت لازم دارد، دارا باشد تا ادله و حجج بر انسان تمام شده باشد.

حال سخن این‌جا است که با استفاده از چه قرائن و شواهدی ما متوجه می‌شویم که اسلام دین کاملی است و برای سعادت و کمال انسان



برنامه‌هایی در همه عصرها و زمان‌ها دارد، آن هم در همه زمینه‌ها؟  
جواب آن است که دین مبین اسلام از یک سری ابزارهایی استفاده  
نموده که این ابزارها سبب جاودانگی و کمال آن شده است که ذیلاً به نحو  
اختصار به آن می‌پردازیم:

دین اسلام برای هدایت انسان‌ها از یک سو از قواعد کلی و عام استفاده  
نموده که در واقع منبع قواعد امور لایتغیری هستند که به مرور زمان تغییر  
و تبدل نمی‌پذیرند. این منابع عبارت‌اند از:

الف) حکم عقل سلیم که خداوند آن را در استنباط احکام شرعی حجت  
دانسته؛ مثل قبیح بودن ظلم یا نیکو بودن عدل.

ب) خداوند احکام را تابع مصالح و مفاسد قرار داده است. پس هر امری  
که مصلحت بیشتری داشته باشد، از نظر شارع مقدم بر امر دیگر است.

ج) قوانین کلی وجود دارند که می‌توانند محدودکننده بقیه احکام باشند؛  
مثل عدم وجود حرج در دین، یا عدم وجود اکراه و اضطرار در احکام دینی.  
پس اگر مکلفی به واسطه حکم شرعی دچار حرج شده بود، متناسب با  
وضعیتش، حکم شرعی او تبدیل به حکم دیگری می‌شود.

د) اسلام از قوانینی استفاده نموده که مطابق با فطرت است و در آن‌ها  
رعایت سرشت تغییرناپذیر انسان شده است و نیز در طریق قانون‌گذاری  
خداوند راه اعتدال را پیش گرفته است که این‌ها همگی به ماندگاری و  
جاودانگی احکام کمک می‌کنند.

ه) اجتهاد یکی دیگر از ابزارهایی است که در اسلام استفاده شده تا  
موضوعات پدید آمده با کلیات موجود در دین تطبیق داده شود.  
راه دیگری که اسلام برای ماندگاری استفاده نموده، تنوع و تعدد احکام  
در گستره بسیار وسیع زندگی است که شامل ابتدایی‌ترین امور؛ مثل  
آشامیدن می‌شود. از سویی نیز در برگیرنده احکام معاملات و احکام  
حکومتی نیز هست.

تفوق اخلاقی و اصول آن بر دیگر مذاهب و مکاتب اخلاقی و کمالی را  
که اسلام به انسان می‌نمایاند، نیز یکی دیگر از راه‌هایی است که سبب  
ماندگاری اصول اسلامی شده است.

برای ذکر ادله ای دیگر می توان به امور زیر اشاره نمود:  
 بررسی جزء به جزء احکام اسلامی با دیگر احکام مشابه در ادیان دیگر  
 حکایت از مترقی بودن و کامل بودن این احکام می کند.  
 بررسی آیات و روایات نشان دهنده کامل بودن دین اسلام است که به  
 طور مثال آیه ۱۰۷ انبیا اسلام را بلاغ می نامد؛ یعنی چیزی است که شما  
 به وسیله آن به آرزوی خویش می رسید. یا در خطبه غدیر پیامبر صریحاً  
 می فرماید هر آنچه را که مبعّد (باعث دوری) شما از بهشت بود و هر آنچه را  
 که مقرب (نزدیک کننده) شما به آن بوده ذکر نموده ام.

### پاسخ تفصیلی

قبل از ورود به اصل بحث لازم می دانیم که منظور از کلمه «کامل» در متن  
 سؤال را روشن نماییم. کلمه کامل در این جا ظاهراً در مقابل ناقص است.  
 به طور کلی وقتی می گوییم دین کامل؛ یعنی دینی که ناقص نیست. به  
 عبارت دیگر، یعنی دینی که برای سعادت دنیوی و اخروی انسان کمبودی  
 ندارد و هر آنچه را که آدمی برای کمال لازم دارد به او می دهد.  
 کلید دست یابی به دلایل کامل بودن اسلام در مسئله خاتمیت است.  
 بدین معنا که خاتم بودن پیامبر اسلام (ص) و اعتقاد به این که بعد از  
 ایشان نیازی به ارسال رسل دیگری نیست، در واقع ما را رهنمون می شود  
 به این که قاعدتاً این دین باید دینی کامل باشد؛ چرا که اگر کامل نمی بود  
 بر خداوند لازم بود که برای کامل شدن هدایت انسان، دین دیگری را  
 بفرستد. در حالی که طبق ادله عقلیه و نقلیه می دانیم خداوند دین  
 دیگری را نمی فرستد، پس باید این دین هر آنچه را که انسان تا روز قیامت  
 لازم دارد، دارا باشد که اگر چنین نباشد لازم می آید خداوند در هدایت  
 نمودن انسان ادله و حجت ها را تمام نکرده باشد که این هم بر شارع  
 مقدس قبیح است.

پس ملاحظه می فرمایید مسئله خاتمیت و بحث کامل بودن، یا به تعبیر  
 بهتر کامل ترین بودن اسلام دو روی یک سکه اند و به یکدیگر مرتبط اند.  
 در این نوشتار ما در مقام پاسخ به سؤال مذکور هستیم و در واقع همان

راهی را طی می‌نماییم که برای اثبات خاتمیت ذکر نموده‌اند، لیکن نیم‌نگاهی هم در همین راستا به بحث کامل بودن دین اسلام خواهیم داشت. ذیلاً ادله‌ای را بیان می‌کنیم که حاکی از کامل بودن دین اسلام هستند، و مقدمتاً می‌گوییم: قوانین اسلام همواره تازه و نو و دارای طراوتی است که در هیچ‌یک از قوانین دیگر چنین طراوتی دیده نمی‌شود و این شادابی است که قوانین اسلام را برای همهٔ زمان‌ها متناسب نموده است. بدین معنا که در هر عصر و زمانی و برای هر عملی شما می‌توانید از قوانین اسلام حکمی را بیابید و این چنین است که درمی‌یابید این دین در هر مسئله‌ای حکمی دارد و بی‌تفاوت و یا ساکت از کنار آن عبور ننموده است. همین وجه می‌تواند یکی از وجوه کامل بودن اسلام باشد.

دین اسلام برای آن‌که بتواند در هر زمان و برای هر مسئله‌ای جواب داشته باشد، از یک ابزارها و مکانیزمی استفاده می‌نماید که در سیستم‌های قانون‌گذاری بی‌نظیر است. ذیلاً اشاره‌ای داریم به آن ابزارها:

استفاده نمودن دین اسلام از قواعد و قوانین کلی که این قواعد در واقع رمز و سرشمولیت و فراگیری این آیین الهی است. اما برای این‌که قواعد کلی همیشه بتوانند فراگیر باشند و در هر مسئله‌ای به تناسب آن مشکل‌گشا گردند، لازم است که از منابع خاصی گرفته شوند. و هم چنین به نحو خاصی مورد استفاده قرارگیرند که در این جا ما به آن منابع اشاره می‌کنیم:

الف) خداوند احکام عقل سلیم را در استنباط احکام شرعی حجت دانسته است؛ مثل حکم به قبیح بودن مجازات بدون بیان قبلی حکم، یا حکم عقل به قبیح بودن ظلم یا حسن بودن عدل و... بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمایید توجه اسلام به احکام عقل سلیم یک سری قواعد کلی را ایجاد می‌کند که این قواعد دارای شمولیت است که برای هر زمان و هر مسئله‌ای می‌توان این قواعد فراگیر استفاده بجا نمود.

ب) خداوند احکام را تابع مصالح و مفاسد قرار داده است. به طور مثال هر امری که دارای مصلحت بیشتر باشد، یا دارای اهمیت بالاتری باشد نسبت به امور فرو دست خویش رحجان دارد.

ج) وجود قوانین کلی که این قواعد می‌توانند محدود کننده بقیه احکام

الاهی باشند. از جمله این که خداوند می فرماید: «خدا در دین برای شما حرج و سختی قرار نداد. [۱] که این قانون می تواند احکام دینی ای را که برای انسان ایجاد مشقت می نماید محدود نماید و به نوع دیگری تبدیل نماید. بدین سان یک حکم دینی به تناسب موقعیت و وضعیت مکلف قابل تغییر و تبدیل خواهد بود. قواعد مربوط به اضطرار و اکراه نیز از این قبیل اند.

د) قوانین اسلام مطابق با فطرت آدمی است و خداوند در قوانین اسلامی رعایت سرشت تغییرناپذیر انسان را نموده است. آنچه که ملائم با طبع سلیم انسانی بوده است برای او لحاظ نموده و در طریق قانون گذاری راه اعتدال را پیش گرفته است. به عبارت دیگر، خداوند متعال در تدوین قوانین کلی رعایت فطرت پاک انسان را نمود. از جمله این قوانین مربوط به زن و مرد است که قوانین اختصاصی برای هر یک از آن ها قرار داده است. هم اجتهاد یکی دیگر از اصول پذیرفته شده (خصوصاً) در تشیع است که با تدوین و قرار داده شدن آن ها در دین اسلام، این آیین قادر می شود تا از فراگیری و شمولیت لازم برخوردار گردد. بدین نحو که مجتهد با در دست داشتن کلیاتی، مسائل جدید را با آن ها تطبیق می دهد و این چنین است که دین برای هر امر حادثی در هر زمانی می تواند راه حلی ارائه نماید.

نهایتاً با وجود این منابع کلی و این راه ها است که علامه شعرانی می گوید: «فقه اسلام ناقص نیست، بلکه ماکلیاتی داریم که در هر زمان می توانیم مسائل مستحدثه را از آن ها استخراج نماییم و این امر از زمان شیخ طوسی تا زمان ما رایج بوده است. [۲]

یکی دیگر از ابزارهایی که دین اسلام برای شامل و فراگیر بودن استفاده می نماید، تعدد و تنوع احکام است، شما وقتی در کتب فقهی می نگرید، ملاحظه می کنید که طیف وسیعی از احکام اسلام وجود دارد که شامل ابتدایی ترین مسائل زندگی؛ مثل آشامیدن و خوردن تا پیچیده ترین روابط اجتماعی از بیع و حکومت و... است. پس علاوه بر آن کلیاتی که در قسم قبل متذکر شدیم و می تواند راهگشا باشد، اسلام به طور موردی و جزئی نیز احکام زیادی در طیف وسیعی از زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد و این نیز یکی دیگر از جلوه های شمولیت و فراگیری اسلام است، در

عین حال یکی از رموز کامل بودن این دین الهی است. تا این جا ما به یکی از دلایل کامل بودن دین اسلام که همان فراگیر بودن احکام دین الهی است، اشاره نمودیم. در ادامه بحث برای روشن شدن وجه کمال اسلام به ادله دیگری می‌توان اشاره نمود: بررسی جزء به جزء احکام اسلامی و مقایسه آن‌ها با احکام مشابه در ادیان الهی یا دیگر نظام‌های حقوقی فعلی، یکی دیگر از راه‌هایی است که می‌تواند مترقی و کامل بودن احکام دین اسلام را هویدا نماید. به طور نمونه احکام معاملات؛ مثل بیع یا نکاح در اسلام و یهودیت و مسیحیت، اگر با یکدیگر مقایسه شوند، تنوع و وسعت نظر قانون‌گذار اسلامی ستودنی است. حتی در میان قوانین موضوعه فعلی دنیا، قانون مدنی ایران که نشأت گرفته از فقه شیعه جعفری است به اذعان اساتید و کارشناسان مربوطه از مترقی‌ترین قوانین مدنی دنیا است.

یکی دیگر از وجوه کمال اسلام، تفوق اخلاق اسلامی و سلوک نبوی بر دیگر مکاتب اخلاقی - چه در زمان ظهور چه در زمان فعلی - است. اخلاق اسلامی شامل دستور العمل‌هایی در خصوص رفتارهای فردی و اجتماعی است که در ظرف دنیا و آخرت لحاظ گردیده و این علی‌رغم دیدگاه یهودیت و مسیحیت است که یکی به دنیا زیاد توجه نموده است و دیگری به آخرت. یا برعکس مکاتب اخلاقی امروزی که بیش از یک بعد انسان را نتوانسته‌اند جواب‌گو باشند. اما اخلاق اسلامی ضمن جمع‌آوری همه ابعاد انسان و پاسخ‌گویی به این نیازها توانسته هدف بسیار والایی را برای زندگی انسان ترسیم کند و آن چیزی جز قرب الهی نیست. از میان ادله کامل بودن اسلام می‌توان به آیات و روایات متعددی اشاره نمود؛ از جمله:

الف) «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»؛ [۳] در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت‌کنندگان.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد: ابلاغ به معنای کافی بودن و بس شدن و نیز به معنای آن چیزی است که آدمی به وسیله آن به آرزوی خویش می‌رسد. [۴] شما این آیه را در کنار آیه «الیوم اکملت لکم

دینکم»، [۵] بگذارید آن گاه متوجه می شوید اسلام آن دین کاملی است که انسان به واسطه آن به آرزوی خویش که همان قرب الی الله است می رسد. (ب) «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله». [۶] مفاد آیه همان غلبه بر همه ادیان است و این که بعد از آن دین دیگری نمی آید. پس اگر قرار بود که دین دیگری بعد آن بیاید لازم می بود که آیه نسخ گردد. و از سویی نیز؛ چون اگر این دین که آخرین دین است کامل نمی بود، پس لازم می آمد که هدایت انسان نقصان می پذیرفت و این بر خداوند قبیح می بود.

(ج) سماعه از امام موسای کاظم (ع) نقل می نماید که به امام عرض کردم: آیا رسول خدا (ص) آنچه را که برای مردم در عصر خودش کافی بود اتیان نمودند؟ امام جواب دادند بله، بلکه آنچه را که مردم تا روز قیامت نیاز دارند پیامبر برایشان آوردند. [۷]

(د) حضرت رسول (ص) در خطبه حجة الوداع فرمودند: «ای مردم! نیست چیزی که شما را به بهشت نزدیک نماید و از آتش دور کند، جز آن که برایتان امر کردم و نیست چیزی که شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور نماید، جز آن که شما را از آن نهی نمودم».

از این قبیل آیات و روایات که به طور مستقیم دلالت بر تکمیل بودن اسلام دارد، می توان ادله روائی ختم نبوت را نیز به آن منضم نمود. [۸]

## پی نوشت‌ها

- [۱]. حج، ۷۸.
- [۲]. خرازی، محسن، بداية المعارف الالهية، ج ۱، ص ۲۷۰، به نقل از کتاب راه سعادت، ص ۲۱۴.
- [۳]. انبیا، ۱۰۶.
- [۴]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸، ص ۱۸۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۵]. مائده، ۵.
- [۶]. توبه، ۳۳.
- [۷]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۵۷، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۸]. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: حسینی قزوینی، آیا قوانین اسلام ارتجاعی است؟! خرازی، محسن، بداية المعارف الالهیه؛ سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات؛ شیرازی، نقد و طرح اندیشه‌ها در مبانی اعتقادی؛ طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸؛ کلینی، کافی، ج ۱.

.....  
<https://www.islamquest.net/fa/archive/fa2946>

## پرسش معنای «مکر خدا» چیست؟

### پرسش

خدای متعال در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است». آیا در این آیه خداوند با تفاخر از مکاری خود سخن نمی‌راند؟ مگر مکر چیز بدی نیست؟!

### پاسخ اجمالی

«وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [۱] آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است. واژه‌ی «مکر» چند بار در قرآن مورد استفاده قرار گرفت که گاهی در مورد مکر کافران و دشمنان پیامبران (ع) به کار رفته و گاهی در مورد مکر خدای متعال در برابر کافران و مشرکان حیل‌گر. منظور از «مکرکنندگان» در آیه‌ی مورد بحث، بنی‌اسرائیل هستند که علیه عیسی (ع) برای کشتن او توطئه کردند، به قرینه آیه «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» [۲]، [۳]. برای روشن شدن معنای این آیه نخست باید دید منظور از «مکر الهی» چیست؟



«مکر» در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می‌فهمیم تفاوت بسیار دارد؛ زیرا در فارسی امروز «مکر» به نقشه‌های شیطانی و زبان‌بخش گفته می‌شود، در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره‌اندیشی را «مکر» می‌گویند: «المکر صرف الغیر عما یقصد»؛ [۴] (مکر این است که کسی را از منظورش بازدارند). اعم از این که منظورش خوب باشد یا بد باشد.

بر این اساس، مکر در اصطلاح قرآن اختصاص به نقشه‌های شیطانی و زبان‌بخش که در فارسی امروز استعمال می‌شود ندارد، بلکه هم در مورد نقشه‌های زبان‌بخش، و هم چاره‌اندیشی‌های خوب به کار می‌رود. به همین دلیل در قرآن مجید گاهی «مکر» با کلمه «خیر» ذکر شده است، مانند: «وَمَكْرُوهٍ وَمَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ». [۵] و گاهی با کلمه «سیئ» آمده است، مانند: «اشْتِكَبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِالْأَهْلِهِ». [۶] (دوری آنان از راه؛ به جهت استکبار و بلندپروازی در زمین و نیز به علت مکر بدی که داشتند بود، و مکر بد جز به اهل مکر بر نمی‌گردد).

منظور آیه‌ی مورد بحث که «مکر» را به خدا نسبت می‌دهد؛ این است که دشمنان «مسیح» با طرح‌های شیطانی خود می‌خواستند جلوی این دعوت الهی را بگیرند، اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیش‌رفت آیینش تدبیر کرد و نقشه‌های آن‌ها نقش بر آب شد. [۷]

در همین راستا از امام رضا(ع) در مورد انتساب «خدعه»، «استهزاء» و «مکر» به خدا - که در قرآن ذکر شده است - سؤال شد؛ آن حضرت فرمود: «خدای عزّ و جلّ نه استهزاء می‌کند نه خدعه و نه مکر، بلکه جزای استهزاء و مکر و خدعه را می‌دهد». [۸]

پس مکر الهی مختص کسانی است که با خدا مکر و حيله می‌کنند و جزائی متناسب با عمل آن‌ها است. این مکر درجاتی دارد که هیچ‌کس نباید خود را از آن در امان ببیند؛ [۹] چرا که نفس انسان بسیار فریب‌کار است.

برای مثال انسان موقع انجام برخی اعمال دینی به خود مغرور می‌شود و خود را برتر از دیگران می‌داند و می‌خواهد این اعمال را دامی برای جذب کردن مردمان و صید آنان قرار دهد و با این کار به خیال خود خدا را فریب

می دهد و چون خدا او را به حال خود رها کند و با اسباب مختلفی مانع این فریب کاری نشود و این شخص را از خواب غفلت بیدار نکند در واقع جزای مکر او را با مکر داده است. بنابراین، مکر خدا مگری نیکو است؛ چرا که جزای مکر است، اما مکر انسان ریشه در پلیدی او دارد.

پس در واقع این مکر خود انسان است که بر سر او می شکند و همین معنای مکر الهی است.

برخی از بزرگان، افعال خداوند در قبال انسان را به آفتابی تشبیه کرده اند که بر همگان یکسان می تابد، اما اگر جسمی مانع نور شد سایه ای ایجاد خواهد شد، حال اگر این جسم راست یا کج باشد سایه آن هم متناسب با آن خواهد بود. منیت انسان هم مانند جسم تاریکی است که در برابر نور خدا قرار دارد؛ این منیت باعث تاریکی خواهد شد (مثلاً عذاب و...) ولی اگر منیت نبود، فعل خداوند در قبال چنین شخصی جز نور هدایت و محبت نخواهد بود. هم چنان که خداوند با بندگان مخلص همین گونه است و شیطان هم با این افراد کاری ندارد. و هر اندازه که فرد خود پرست و منافق در مکر خود، پیچیده تر عمل کند، جزای الهی هم به همان اندازه پیچیده خواهد بود. اما عامل آن خود فرد است. هم چنان که عامل ایجاد سایه، جسم تاریک است نه آفتاب؛ بگذریم از این که اگر آفتاب نبود نه نوری بود و نه ظلمتی، بلکه همه چیز تاریک بود:

مکر حق تبدیل حق بر باطل است

مر جزای مکر مکر عاجل است

مکر از عجز است و فقدان و قصور

نیست عاجز حق بتدبیر امور

مکرها در نفس نادریش تست

هر چه آری مکر مثلش پیش تست

پیش ضوء آفتاب از مایه اش

هر چه آری اندر افتد سایه اش

شمس را نه سایه باشد نه سواد

سایه هر چه آری به پیش، آن سان فتاد

چون شوی کج سایهات هم کج شود  
راست گشتی راست در منهج شود  
همچنین دان جمله فعل و خوی خویش  
بینی از آیینه خود روی خویش  
مکر کردی هم جزایش مکر بین  
گفت زین و الله خیر الماکرین [۱۰]  
بنابر این، مکر همیشه و در همه جا بد نیست. هنگامی که این واژه  
در مورد خداوند به کار می‌رود به معنای خنثا کردن توطئه‌های زبان بار  
است، و هنگامی که درباره مفسدان به کار می‌رود به معنای جلوگیری از  
برنامه‌های اصلاحی است. [۱۱]

## پی‌نوشت‌ها

- [۱] و [۲]. آل عمران، ۵۴.  
[۳]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.  
[۴]. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۷۲، واژه‌ی «مکر».  
[۵]. آل عمران، ۵۴.  
[۶]. فاطر، ۴۳.  
[۷]. ر. ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۷، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.  
[۸]. شیخ صدوق، محمد بن علی، توحید، محقق، مصحح، حسینی، هاشم، ص ۱۶۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.  
[۹]. اعراف، ۹۹.  
[۱۰]. صفی‌علیشاه، حسن بن محمد باقر، تفسیر صفی، ص ۱۰۸، تهران، منوچهری، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.  
[۱۱]. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۹۸.

.....  
<https://www.islamquest.net/fa/archive/fa297>

## پرسش

**ضرب المثل «موسی به دین خود، عیسی به دین خود» آیا ریشه‌ی دینی دارد، و مورد پذیرش است؟!**

## پاسخ اجمالی

ضرب المثل معروفی است که می‌گویند: «موسی به دین خود، عیسی به دین خود». این ضرب المثل جدای از این‌که از کجا نشأت گرفته، اما در منابع دینی ما تعبیرهایی وجود دارد که شاید برخی تصور کنند اشاره‌ای به این ضرب المثل باشد؛ لذا ما در این نوشتار ضمن بیان برخی آیات و روایات، به تحلیل و بررسی تناسب آن‌ها با این ضرب المثل می‌پردازیم: در قرآن کریم آمده است: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» [۱] دین شما از آن خودتان، و دین من از آن من.

۱. آنچه در مورد این آیه می‌توان گفت؛ آن است که با توجه به آیات پیرامونی، قطعاً معنایش به رسمیت شناختن بت‌پرستی کفار و مشرکان و آئین و رسوم جاهلیت نیست؛ چراکه با توجه به لجاجت کفار و مشرکان در برابر رسالت پیامبر اسلام (ص) که دعوت به توحید بود، نه تنها آنان این دعوت را نپذیرفتند، بلکه با پیشنهاد و وعده‌های مالی پیامبر (ص) را دعوت به دین خود می‌کردند. و اساساً این خصیصه وجه مشترک مستکبران در سراسر تاریخ است که به جای پذیرش حق، می‌کوشند که با تشویق و یا

تهدید منادیان حقیقت، آنان را از راه راست خود منحرف سازند؛ لذا آیه شریفه در مقام این است که بفرماید: با این لجاجتی که دارید شما به دینم نخواهید گروید و این نیز واضح است که من هم دینتان شما نخواهم گروید! بر این اساس، چنین برداشتی درست نیست که این آیه مردم را در انتخاب دینشان آزاد گذاشته و می‌خواهد بگوید هرکه خواست بت پرست باشد و هرکه خواست خداپرست! و یا آنکه رسول خدا(ص) و مسلمانان باید به دین مشرکان احترام گذاشته و آن را به رسمیت بشناسند؛ چراکه فلسفه‌ی رسالت پیامبران، مبارزه با شرک و بت پرستی و دعوت به دین خالص توحیدی بوده و صدها بار در قرآن کریم به این مهم اشاره شده است، بلکه این آیه به نوعی تهدید مشرکان است.

۲. مانند آنچه در سوره کافرون آمده، آیه‌ی «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» [۲] نیز در مقام تهدید مشرکان است. از آن جا که وقتی از هدایت کسی مأیوس شوند او را به حال خود رها می‌کنند، و می‌گویند: هرکاری می‌خواهی انجام ده. که به قول سعدی:

با سیه دل چه سود گفتن وعظ

نرود میخ آهنین بر سنگ. [۳]

و یا:

چندین چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش. [۴]

در همین راستا است آیاتی که می‌فرمایند: «...لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ...» [۵] یعنی پافشاری نمودن شما در کفر به ما زبانی وارد نخواهد آورد؛ زیرا پاداش اعمال ما را به ما خواهند داد، و پاداش اعمال شما را نیز به خودتان می‌دهند، و هیچ‌کس با گناه دیگری مواخذه نخواهد شد.

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که هیچ آیه‌ای از آیات بالا نمی‌تواند تأیید کننده ضرب المثل موجود در پرسش با این برداشت باشد که به هیچ وجه نباید در ارتباط با عقاید دیگران اظهار نظری کرد.

از طرفی، اما آیات و روایات فراوان دیگری وجود دارند که صریحاً به موضوع لزوم تبیین و دفاع از عقاید حق و به چالش کشیدن عقاید دیگران می‌پردازد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» [۶] ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را ابلاغ کن، و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام ندادی.

این آیه به روشنی اعلام می‌دارد که پیامبر نمی‌تواند نسبت به سرنوشت جامعه، حتی بعد از خودش بی تفاوت باشد و مردم به حال خود رها کند. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ...» [۷] مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» [۸] شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ (چرا که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» [۹] مردان و زنان مؤمن، نسبت به یکدیگر سرپرست و مسئول می‌باشند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند. ۴. در همین راستا است که پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» [۱۰] (همه شما مانند چوپانی هستید که باید نگهبان گله خویش باشد)؛ یعنی هرکس در هر کجا زندگی می‌کند باید نسبت به هم‌نوعان خویش احساس مسئولیت داشته باشد؛ آنان را در خوبی‌ها یاری کند و از زشتی‌ها و خطرات نجات دهد. بنابراین، نظارت عمومی افراد جامعه نسبت به یکدیگر، از اصول مسلم اسلامی است؛ لذا با توجه به آنچه گفته شد، همه‌ی مردم نسبت به عقاید و رفتارها و کردارهای دیگران مسئولیت دارند، و هیچ‌کس نمی‌تواند با دست‌مايه قرار دادن بعضی تعبیرها و ضرب‌المثل‌ها، از زیر بار این مسئولیت مهم‌شانه خالی کند و یا دیگران را به دخالت در کار مردم متهم نماید، زیرا چنین تفکری نه تنها با صدها آیه از قرآن و تعالیم دینی سازگاری ندارد که با قوانین پذیرفته شده دنیا و اجتماعات بشری هم در تضاد است؛ به دلیل آن‌که در تمام کشورها در مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز آموزشی فرهنگی و... متولیان امور جامعه

مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کنند؛ تعالیم انسانی - فرهنگی را به آن‌ها آموزش می‌دهند و از کارهای خلاف و ناهنجاری‌ها باز می‌دارند. و هرج و مرج را بر نمی‌تابند.

با تمام آنچه گفته شد، شاید بتوان ضرب‌المثل «موسی به دین خود، عیسی به دین خود» را در برخی موارد و با برداشتی دیگر بپذیریم:

۱. در مواردی که افراد در جامعه بسیار فاسدی قرار گرفته‌اند که هیچ چشم‌انداز مثبتی را پیش روی خود نمی‌بینند که شاید با امر به معروف و نهی از منکر بتوانند اندکی آن را تغییر دهند. پی آن هنگام باید تنها به فکر مراقبت از خویشتن باشند تا مانند دیگران در دام انحراف گرفتار نشوند. این آیه می‌تواند نشانگر چنین موقعیتی باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ». [۱۱]

ای مؤمنان! مراقب رفتارهای خودتان باشید! آنانی که گمراه شده‌اند گمراهی‌شان به شما آسیبی وارد نخواهد کرد اگر شما در مسیر هدایت باشید.

۲. تجسس در حریم خصوصی و سبک زندگی دیگران نیز می‌تواند از مسائلی است که در این حوزه نمی‌گنجد و مشمول نظارت عمومی قرار نمی‌گیرد، و هیچ‌کس حق دخالت در امور شخصی و خصوصی دیگران را ندارد، بلکه در مسائل سرنوشت‌ساز است که نظارت عمومی ضرورت پیدا می‌کند تا سلامت جامعه دست‌خوش آسیب نگردد.

۳. ممکن است کارهای نیک متفاوتی وجود داشته باشد و هر فردی به سلیقه‌اش یکی از آن‌ها را بپسندد که نباید سلیقه خود را بر دیگران تحمیل کنیم. مثلاً فردی در تعاون اجتماعی قرض‌الحسنه را در دستور کارش قرار می‌دهد، و دیگری صدقه را بر می‌گزیند؛ فردی مسجد می‌سازد و دیگری مدرسه؛ لذا در این‌گونه امور تا جایی که مخالف با تعالیم دینی نباشد و به بدعت منجر نشود، افراد آزادند که بر اساس سلائق خود عمل کنند.

۴. در راستای بند قبلی گاهی افرادی بدون آنکه دانش فراوانی داشته باشند، رفتار دیگرانی که هم سلیقه آنان نیستند را گناه و اشتباه پنداشته و از آنان می‌خواهند که روش و منش خود را تغییر دهند. از این رو تنها باید زمانی به نهی از منکر اقدام کرد که به نادرست بودن رفتار طرف مقابل اطمینان داشت.

حافظ شیرازی این موضوع را در قالب شعر درآورده است:  
 عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت.  
 من اگر نیکم و گرد تو برو خود را باش  
 هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت. [۱۲]

لذا اگر بخواهیم با دید مثبت به ضرب المثل مورد گفتگو و عبارات مشابه آن نگاه کنیم، حد اکثر چیزی را که اثبات می‌کند، این است که باید به سلیقه‌های دیگران - اگر مخالف عقل و دین نباشد - احترام گذاشت و در حوزه‌ی زندگی اجتماعی در جهت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، شیوه تساهل را در پیش گرفت؛ و کسی حق ندارد دیگری را به جهت منش متفاوتش مورد توهین و بی‌احترامی قرار دهد. و این به معنای پذیرش اباحه‌گری و نفی نظارت عمومی نیست.

## پی‌نوشت‌ها

- [۱]. کافرون، ۶.
- [۲]. فصلت، ۴۰.
- [۳]. سعدی، گلستان، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت شماره ۱۹.
- [۴]. سعدی، «مواعظ» غزلیات، غزل شماره ۳۸.
- [۵]. بقره، ۱۳۹؛ قصص، ۵۵؛ شوری، ۱۵.
- [۶]. مائده، ۶۷.
- [۷]. نحل، ۱۲۵.
- [۸]. آل عمران، ۱۱۰.
- [۹]. توبه، ۷۱.
- [۱۰]. شعبری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، ص ۱۱۹، نجف، مطبعة حیدریة، چاپ اول، بی‌تا.
- [۱۱]. مائده، ۱۰۵.
- [۱۲]. حافظ، غزلیات، غزل شماره ۸۰.



## پرسش

**آیا امام صادق(ع)، حدیثی در مورد امام زمان(عج) دارند که گفته باشد «اگر من در دوران او بودم...»؟ این حدیث صحیح است؟**

### پاسخ اجمالی

این روایت در الغیبه تألیف «نعمانی» از مؤلفان شیعی قرن چهارم نقل شده است که کتاب معتبری است، اما در مورد برخی راویان گفت و گوهایی وجود دارد، اما محتوای آن که بیانگر ارزش خدمت به امام مهدی(عج) است، کاملاً قابل پذیرش است.

### پاسخ تفصیلی

این روایت در کتاب الغیبه نوشته اندیشور قرن چهارم «ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی»، نقل شده که از راویان بزرگ شیعه و دارای اعتقادی صحیح بوده و در بغداد دانش آموخته و در شام درگذشته است. [۱]

علی بن احمد البندنجی عن عبید الله بن موسی العلوی عن الحسن بن معاویة عن الحسن بن محبوب عن خلاد بن الصفار قال: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ فَقَالَ: «لَا وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي». [۲].... خلاد بن صفار گفت: از امام صادق(ع) سؤال شد: آیا قائم(ع) متولد شده است؟! فرمود: «نه، و اگر من در دورانش بودم همه عمر به خدمتش می ایستادم».

مقدسی شافعی (متوفای ۶۸۵ ق) و از مؤلفان اهل سنت، همین سخن را از زبان امام حسین (ع) نقل کرده است [۳] که احتمالاً به جهت آن است که ایشان به دلیل آشنا نبودن با روایات شیعه، گمان کرده که مراد از «ابا عبد الله» در حدیث، امام حسین (ع) است در حالی که «ابا عبد الله» در بیشتر روایات شیعه، کنیه امام صادق (ع) می باشد. [۴]

به هر حال، راویان این روایت عبارت اند از:

۱. علی بن احمد بندنیجی؛ او یکی از اساتید نعمانی است که از عبیدالله بن موسی روایت می کند. [۵] شاید وی، همان علی بن احمد بن نصر بندنیجی باشد که ابن غضائری، او را ساکن رمله (از شهرهای فلسطین) می داند، [۶] و سندی دیگری به نقل از ابوالفضل شیبانی وجود دارد که این احتمال را تقویت می کند: «حدَّثنا علی بن احمد بن نصر البندنیجی بالرقه، قال: حدَّثنا ابوتراب عبیدالله بن موسی الرویانی، [۷]...» [۸]. شیبانی، محدث پرتلاشی بوده [۹] و تقریباً هم طبقه ابو عبیدالله نعمانی می باشد و بر این اساس ممکن است مروی عنه هر دوی آنان، یک نفر باشد و نام «الرقه» در این سند، همان «الرملة» باشد که در نگارش مشابه یکدیگرند و ممکن است که یکی از این دو، تصحیف دیگری باشد. هر چند کاملاً محتمل است که کسی در شهری زندگی کرده و در شهرهای دیگر نیز حدیث نقل کند. [۱۰]

سند دیگری شبیه این سند، در اقبال به نقل از همان ابوالفضل شیبانی، آمده است: «حدَّثنی علی بن نصر السبندنجی (بندنیجی)، قال: حدَّثنی عبیدالله (عبیدالله) بن موسی عن عبدالعظیم الحسنی عن ابی جعفر الثانی (ع) - فی حدیث - قال: ...» [۱۱]. علی بن نصر، ظاهراً همان علی بن احمد بن نصر است که نام پدر وی، افتاده یا در نسب او اختصار رخ داده است. به هر حال لقب وی، «البندنیجی» است.

در نگاه سندشناسی، علمای رجال؛ علی بن احمد بندنیجی را ضعیف دانسته اند. [۱۲]

۲. عبیدالله (عبدالله) [۱۳] بن موسی علوی عباسی؛ نعمانی از او زیاد روایت نقل می کند و مطلبی درباره ضعف او گفته نشده است. [۱۴]

۳. حسن بن معاویه: معلوم نیست که آیا این حسن بن معاویه، همان حسن بن معاویه بن وهب است، که در سند «کامل الزیارات» وجود دارد [۱۵] یا حسن بن معاویه دیگری؟ به هر حال؛ جز تنها در همین روایت، در جای دیگر حسن بن معاویه، از حسن بن محبوب روایت نمی‌کنند. البته محقق کتاب الغیبة نعمانی می‌گوید: در بعضی از نسخه‌های روایت مورد بحث؛ به جای حسن بن معاویه، حسن بن یعقوب آمده است؛ در این صورت هم، شاید بتوان گفت که حسن بن یعقوب درست نباشد، بلکه - به جهت تصحیف در نسخه - درست، حسن بن محمد بن سماعه باشد، که از آن در سند روایات تعبیر به حسن بن سماعه شده و بسیار از حسن بن محبوب حدیث نقل می‌کند. [۱۶] اگر این دیدگاه را بپذیریم؛ حسن بن سماعه با این که واقفی بوده، ولی علمای رجال حدیث، او را ثقه دانسته‌اند. [۱۷]

۴. حسن بن محبوب: امامی و ثقه است. [۱۸]

۵. خلاد بن صفار: بنابر تحقیق برخی علمای رجال، همان خلاد بن عیسی صفار است، که ثقه می‌باشد. [۱۹]

اگر اشکالات سندی را کنار بگذاریم؛ محتوای روایت بیانگر ارزش خدمت به امام مهدی (عج) است، که مقام رفیع یاران آن حضرت و ارزش خدمت به آیین «انتظار» روشن می‌شود. چرا که یاری امام زمان، به عنوان آخرین حجت الهی، در حقیقت خدمت به تمام پیامبران و اوصیا و امامان معصوم (ع) می‌باشد.

این‌گونه است که ابو خالد کابلی نیز مشابه چنین سخنی را از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود: «گویا مردمی را می‌بینم که در شرق برای دسترسی به حق قیام کرده‌اند ولی این حق را به آن‌ها نمی‌دهند. باز آن‌ها قیام می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند. آنان با مشاهده چنین وضعیتی، شمشیرهای خود را حمایل کرده و آن‌گاه آنچه را که می‌خواهند به آن‌ها می‌دهند... و در نهایت، قدرت را به دست فرمانروای اصلی شما می‌سپارند. کشته‌های آنان شهیدند، آگاه باشید! اگر من آن روز را درک می‌کردم خود را برای صاحب الامر ذخیره می‌کردم». [۲۰]

## پی نوشت‌ها

- [۱]. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۸۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۵ ش. ر. ک: نعمانی و کتاب الغیبه، ۲۲۵۱۷.
- [۲]. ابن ابی زینب نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۴۵، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
- [۳]. مقدسی شافعی سلمی (۶۴۰-۶۸۵ ق)، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر (عج)، ص ۲۱۲، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- [۴]. ر. ک: فوادیان، محمدرضا، از حسین(ع) تا مهدی(عج)، ص ۴۲، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ش.
- [۵]. محدث نوری، میرزا حسین، خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۲۶۷، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- [۶]. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، ص ۸۲، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۳.
- [۷]. ممکن است که او همان عبیدالله بن موسی علوی عباسی باشد که در اسناد «الغیبه» نعمانی دیده می‌شود. هر چند با عنایت به یکی نبودن اساتید این دو و نیافتن دلیلی بر علوی بودن عبیدالله بن موسی روایتی، نمی‌توان این مطلب را قطعی دانست.
- [۸]. طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۵۸۹، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۹]. برخی از موخران و علمای رجال؛ نخستین سماع صحیح حدیث ابوالفضل شیبانی (۲۹۷-۳۸۷ ق) را در سال ۳۰۶ ق دانسته‌اند (ر. ک: خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۷، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق). ولی در «امالی» شیخ طوسی، روایتی از ابوالفضل شیبانی از برخی راویان در سال ۳۰۴ ق نیز آمده است (الأمالی، ص ۶۰۹). به هر حال؛ وی تقریباً هم طبقه نعمانی است (ر. ک: موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۹۹-۴۲۰).
- [۱۰]. چنان‌که در کتاب احتیاج طبرسی چنین آمده است: «حدث الشيخ أبو علی الحسن بن محمد الرقی بالرملة؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتیاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۹، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- [۱۱]. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۱۲، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- [۱۲]. «ضعیف مهتافت، لا یتلفت الیه»؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۸۲، حلی، حسن بن علی بن داود، الرجال، ص ۴۸۱، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۲ش؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأوقال فی معرفة أحوال الرجال، ص ۲۳۵، نجف اشرف، دار الذخائر، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
- [۱۳]. قاموس الرجال، ج ۶، ص ۶۳۲ و ج ۷، ص ۹۳.
- [۱۴]. در کتاب «الغیبه» نعمانی، عبیدالله بن موسی دارای پسوند های «علوی»، «علوی عباسی» و «عباسی» است؛ ر. ک: الغیبه، ص ۵۲، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۰۵ و ۲۸۹.
- [۱۵]. مرتضی، بسام، زبدة المقال من معجم الرجال، ج ۱، ص ۳۲۶، بیروت، دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۶ق.
- [۱۶]. الغیبه، ص ۲۴۵، یاورقی.
- [۱۷]. رجال النجاشی، ص ۴۱؛ خلاصة الأوقال فی معرفة أحوال الرجال، ص ۲۱۲.
- [۱۸]. خلاصة الأوقال فی معرفة أحوال الرجال، ص ۳۷.
- [۱۹]. ر. ک: اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواة و إزاحة الإشتباهات عن الطرق و الأسناد، ج ۱، ص ۲۹۶، بیروت، دارالاضواء، بی‌تا؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۸۲-۱۸۳.
- [۲۰]. الغیبه، ص ۲۷۳.

سورة سخن



# با فضیلت‌ترین اعمال وَرَع در دین خداست

شرح حدیث در ابتدای جلسه درس خارج فقه مقام معظم رهبری

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ (رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حُبَيْشِ الْكَاتِبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الرَّعْفَرَانِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ الْجَعْدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: لَمَّا وَلى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ وَأَعْمَالَهَا كَتَبَ لَهُ كِتَابًا وَأَمَرَهُ أَنْ يَقْرَأَهُ عَلَى أَهْلِ مِصْرَ وَيَعْمَلَ بِمَا وَضَاهُ بِهِ فِيهِ وَكَانَ الْكِتَابُ: ... يَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ! إِعْلَمَنَّ أَنَّ أَفْضَلَ الْفِقْهِ الْوَرَعُ فِي دِينِ اللَّهِ وَالْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ وَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَعَلَانِيَتِكَ وَعَلَى أَيِّ حَالٍ كُنْتَ عَلَيْهَا الدُّنْيَا دَارُ بَلَاءٍ وَدَارُ فَنَاءٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ الْجَزَاءِ وَدَارُ الْبَقَاءِ فَأَعْمَلْ لِمَا يَبْقَى وَاعْدِلْ عَمَّا يَفْنَى وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا. (۱)

فقرات متعددی از [این] نامه‌ی تاریخی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) به جناب محمد بن ابی بکر را در جلسات قبل خواندیم و این هم یک فقره‌ی دیگر است که میفرماید:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ! إِعْلَمَنَّ أَنَّ أَفْضَلَ الْفِقْهِ الْوَرَعُ فِي دِينِ اللَّهِ

فقه یعنی دانش دین، یعنی مجموعه‌ی احکام دینی که انسان بایستی به آن‌ها عمل کند؛ قهراً در اینجا مراد از فقه همان چیزی است که در عمل ما خودش را نشان می‌دهد. مجموع اعمال عبادی ما، اعمال دینی ما فقه است؛ علم به این‌ها هم فقه است، خود این‌ها هم فقه است. میفرماید: بافضیلت‌ترین همه‌ی این اعمال ورع است. شاید قبلاً هم عرض کرده‌ایم که مراد از ورع یعنی پرهیزکردن، دامن کشیدن از یک امری؛ این را میگویند ورع. *الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ*، (۲) یعنی از محارم الهی دوری بگزیند و خود را جدا کند؛ این معنای ورع است. میفرماید از همه مهم‌ترین است. و این درست است و همان است که بزرگان علم اخلاق و رهروان سلوک به علاقه‌مندان و مریدان خودشان همیشه گفته‌اند، ما هم بالواسطه و بی‌واسطه از این‌ها شنیده‌ایم که مهم‌ترین کار برای انسان مؤمن، عبارت است از اجتناب از گناه. اگر انسان مبتلای به یک گناهی بود، بخصوص - و العیاذ بالله - اگر چنانچه این استمرار داشته باشد خود این، مانع از خروج و مانع از طی کردن درجات معنوی و الهی است؛ هم مانع از یقین میشود، هم مانع از توجّه به خدای متعال و تقرّب قلب انسان به خدا میشود، هم مانع از عمل میشود؛ گناه این جور است. لذا در دعای شریف ابی حمزه خوانده‌اید: *فَرَّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذُنُوبِي الْمَانِعِ عَنِ لُزُومِ طَاعَتِكَ*؛ (۳) یعنی گناه مانع میشود از اینکه انسان، ملازم طاعت الهی باشد. ما خیلی دلمان میخواهد اطاعت خدا بکنیم و زندگی‌مان بر اساس اطاعت باشد اما گناه نمیگذارد؛ گناه دل انسان را سخت میکند؛ توجّه را، رقت را، خشوع را از انسان میگیرد؛ وقتی خشوع گرفته شد، عمل سخت و سنگین میشود. انسان وقتی با خشوع است، عمل برای او آسان است، نماز آسان است، روزه آسان است، ذکر آسان است؛ وقتی خشوع نیست، همه‌ی این‌ها برای انسان سنگین میشود؛ این‌ها همه ناشی از گناه است. پس اول این است که انسان ترک گناه بکند.

## وَ الْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ

بعد، عمل به طاعت الهی؛ ترک گناه کافی نیست؛ علاوه‌ی بر ترک گناه،

اتیان (۴) به آنچه برعهده‌ی انسان هست هم لازم است. خب اگر بخواهیم آنچه را برعهده‌ی ما است انجام بدهیم، باید آن را اول بشناسیم؛ اشکال کار ماها در موارد زیادی این است که نمیدانیم، یعنی توجّه نداریم که چه کاری برای ما لازم است؛ لذا خیلی از کارهای واجب از ما فوت میشود؛ خیلی از تذکر دادن‌ها، امر به معروف‌ها، نهی از منکرها، اقدام و به یک [کارهایی] عمل کردن‌ها، گفتن‌ها، که برای ما واجب است، فوت میشود از ما، به خاطر اینکه توجّه نداریم. بنابراین عمل به طاعت متوقف است بر اینکه انسان بداند چه چیزی طاعت است و از او خواسته شده است.

وَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَعَلَانِيَتِكَ وَعَلَىٰ حَالٍ كُنْتُ عَلَيْهَا الدُّنْيَا دَارَ بَلَاءٍ وَ دَارَ فَنَاءٍ

ای محمد بن ابی بکر! این دو نکته را راجع به دنیا همیشه به یاد داشته باش: اولاً دار بلا است، یعنی مشکلات دارد دیگر، زندگی مواجه با مشکلات است؛ بلا، همیشه بالای آسمانی نیست، بلایای گوناگونی وجود دارد؛ بعضی ناشی از عمل خود ما است، بعضی ناشی از امور دیگر و عوامل دیگر است؛ پس دنیا دار بلا است و از اینکه به بلیه‌ای دچار شدی تعجب نکن، وحشت زده نشو؛ طبیعت دنیا این است که محفوف (۵) به بلا است؛ این یک، بعد، دار فناء؛ جای ماندن هم نیست؛ جای رفتن است برخلاف آخرت که «دار بقاء» است؛ در آنجا، رفتنی، زایل شدنی وجود ندارد؛ اما اینجا نه، اینجا بالاخره به قول نظامی:

اگر صد سال مانی وریکی روز

بباید رفت ازین کاخ دل افروز (۶)

حالا آن‌هایی که کاخ دل افروزی دارند؛ آن‌هایی که ندارند هم همین جور، باید رفت؛ اینجا «دار بقاء» نیست، «دار فناء» است؛ خودمان را آماده کنیم برای رفتن؛ [یعنی] آماده شدن برای رفتن. در دعاها هست که «وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ». (۷)

وَ الْآخِرَةُ دَارُ الْجَزَاءِ وَ دَارُ الْبَقَاءِ فَأَعْمَلْ لِمَا يَبْقَى وَ أَعْدِلْ عَمَّا يَفْنَى وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

حالا که اینجا «دار فناء» است، عمل خودت را متوجّه آن چیزی کن



که مایه‌ی بقاء است، یعنی آخرت. اینکه می‌گوییم از «ما یَفنی» روی برگردان و عدول کن، معنایش این نیست که در دنیا از نِعَم دنیا و از متاع دنیا هیچ بهره‌گیری؛ نه، یک نصیبی داری از دنیا؛ خدای متعال تو را آفریده با نیازهایی و با امکاناتی؛ از این امکانات استفاده کن، این نیازها را برآورده کن. همه‌ی این نیازها هم حلال است؛ انسان میتواند این نیازها را [برطرف کند]؛ این‌ها را فراموش نکن. این همان نصیحتی است که مؤمنین به قارون میکردند که «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (۸) اینجا هم حضرت میفرمایند که نصیب خودت را از دنیا فراموش نکن؛ این جور نیست که اسلام به ما بگوید که بروید رهبانیت پیشه کنید، نخورید، نیاشامید و تمتع‌گوناگون از زندگی نبرید؛ زینت زندگی مال شما است، متعلق به شما است، «مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۹) مال شما است، منتها دل بسته‌ی این‌ها نشوید؛ هدفتان را این‌ها قرار ندهید؛ هدف بالاتر از این است.

## پی نوشت‌ها

(۱) امالی طوسی، مجلس اول، ص ۳۰؛ «ابو اسحاق همدانی میگوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، محمد بن ابی بکر را فرمانروای مصر کرد و امورات آن را به او واگذار کرد، به او نامه‌ای نوشت و به او دستور داد که آن نامه را برای مصریان بخواند و به آنچه به او سفارش نموده عمل نماید و نامه این بود:... ای محمد بن ابی بکر! بدان که با فضیلت‌ترین آگاهی و دانش، پرهیزکاری در دین خدا و عمل به بندگی او است؛ من تو را به تقوای الهی در امور پنهان و آشکار و در هر حالی که هستی سفارش میکنم؛ دنیا سرای بلا و نابودی و آخرت سرای پاداش و پابندگی است؛ پس برای آنچه باقی میماند عمل کن و از هر چه نابود میشود روی گردان و بهره‌ی خود از دنیا را فراموش نکن.

(۲) امالی صدوق، ص ۹۵

(۳) مصباح التهجید، ج ۲، ص ۵۹۲

(۴) پرداختن، اقدان کردن

(۵) احاطه شده

(۶) نظامی، خمسه، خسرو و شیرین

(۷) اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۲۸

(۸) سوره‌ی قصص، بخشی از آیه‌ی ۷۷: «... و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن...»

(۹) از جمله، سوره‌ی آل عمران، بخشی از آیه‌ی ۱۴

.....

(در ابتدای جلسه درس خارج فقه ۱۲/۰۶/۱۳۹۶)

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=45865>

## بی‌ارزشی و ناپایداری دنیا

درس اخلاق استاد آیت الله حاج شیخ حسین مظاهری

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای، پس از هشدار نسبت به فتنه و فریب دنیا، آن را سرایی زودگذر و ناپایدار می‌خوانند: «فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيءٌ الْقَلِيلِ بَيْنَنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّىٰ قَلَصَ وَزَائِداً حَتَّىٰ نَقْصُ» [۱]؛ می‌فرمایند: دنیا در نظر عاقلان و خردمندان مانند سایه در حال برگشت است، بدین‌گونه که وقتی آن را در حال گسترش می‌بینی، جمع می‌شود و وقتی که رو به افزایش می‌نگری، رو به کاهش می‌رود.

دنیا در نظر امیرالمؤمنین (ع) نظیر سایه زوال پذیر است. سایه چقدر ارزش دارد؟ چقدر اهمیت دارد؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: دنیا و آن چه در دنیاست، نزد افراد عاقل به اندازه سایه ارزش دارد. آن هم سایه‌ای که در حال جمع شدن و کوتاه شدن است. به قول شاعر:

هیچ اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ

که نه از هیچ نشانی و نه از سایه هیچ

امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگر می‌فرمایند: «وَاللَّهِ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خُنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ» [۲]؛ به خدا قسم، این دنیای شما نزد من از استخوان خوک که در دست بیمار جذامی باشد، پست‌تر است.

همچنین می‌فرماید: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَرٍ» [۳]؛ دنیای شما نزد من، از آب بینی بزرگم ارزش تراست.

باید توجه شود که این هشدارها و این تشبیه‌های حیرت‌انگیز امیرالمؤمنین (ع) مربوط به دنیای حرام نیست، بلکه آن حضرت دنیا به معنای عام و به عبارتی، دنیای حلال را در نظر دارند؛ وگرنه دنیای حرام که جهنم است و عقاب‌های سختی در دنیا و در آخرت خواهد داشت.

از دیگر مواردی که آن حضرت دنیای حلال را بی ارزش دانسته‌اند، این قضیه است که ابن عباس می‌گوید برای جنگ جمل در راه بصره بودیم. در سرزمین ذی قار، خدمت امام (ع) رفتیم که داشت کفش خود را پینه می‌زد. وقتی مرا دید، فرمود: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: چیزی نمی‌ارزد. فرمود: «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا» [۴]؛ به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم.

حکومت امیرالمؤمنین (ع)، مصداق دنیای حرام نیست که آن حضرت به خاطر حرمت آن، چنین تشبیهی به کار برند و آن را بی‌ارزش بخوانند، بلکه وسیله‌ای برای تبلیغ رسالت پیامبر اکرم (ص) و ادای وظیفه است، با این حال نزد ایشان هیچ ارزشی ندارد، مگر آنکه منجر به احقاق حقوق مردم گردد. با این وصف، حب ریاست و دل سپردن به آن و تشکیل حکومت همراه با ظلم و ستم، نزد امیرالمؤمنین (ع) چه ارزشی خواهد داشت؟

نگرش امیرالمؤمنین (ع) به دنیا و بی‌ارزش و ناپایدار دانستن آن از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ سببش معلوم است، اگر کسی بتواند از «انقطاع عن الناس» بگذرد و به «انقطاع الی الله» برسد، چنین نگرشی پیدا خواهد کرد.

«انقطاع عن الناس»، یعنی اینکه انسان از هر موجودی غیر از خدای سبحان، منقطع گردد و «انقطاع الی الله» به این معناست که به خداوند وصل شود. بریدن از همه چیز حتی از خود و وصل شدن به خدا در همه چیز حتی در استقلال خود را کمال انقطاع می‌گویند. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى نَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجَبَ الثُّورِ» [۵]

انقطاع از تمام تعلقات و وابستگی‌ها به غیر خدا و اتصال به خدا، حجاب‌ها را می‌برد و چشم دل انسان را باز می‌کند. به این حالت «تَبَيَّنَ» می‌گویند. خداوند متعال در سوره مزمل به پیامبرگرامی (ص) می‌فرماید: «وَتَبَيَّنَ لِيْهِ تَبَيَّنًا» [۶]؛ یعنی باید تمام توجه به خدا باشد، هیچ کس دیگری در نظر نباشد، هیچ تعلقی در دل نباشد، جز خداوند رحمان و رحیم. اگر کسی بتواند توجه خود را از غیر خدا قطع کند و تمام توجهش به خدا باشد و هیچ چیزی به جز خدا، در دل او راه نیابد، دنیا و آنچه در دنیاست، در نظرش «كَفَيَّ الْظَّلَّ»، می‌شود و سایه ناپایداری بیش نیست. چنین کسی اساساً توجه به دنیا ندارد تا این که بخواهد روی آن حساب بکند یا ارزشی برای آن قائل گردد.

معنای زهد همین است. برخی فکر می‌کنند زهد به معنای گریز از دنیا و مذموم دانستن آن است، در حالی که برخی علمای علم اخلاق معتقدند همین ناخوش داشتن دنیا هم نوعی توجه به دنیاست و با معنای اصلی زهد در تعارض است. زهد یعنی بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به دنیا و بی‌ارزش دانستن آن، و از نظر زاهد، برخوردار بودن و برخوردار نبودن از دنیا، مساوی است؛ اگر دنیا را به دست آورد، از آن خوشحال نخواهد شد، و اگر آن را از دست بدهد، ناراحت نمی‌شود و غصه نمی‌خورد. قرآن کریم می‌فرماید:

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» [۷]

پیامبر اکرم (ص) نیز در اشاره به همین مطلب فرموده‌اند: «لَا يُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا»؛ برای زاهد، تفاوتی ندارد که دنیا نصیب چه کسی شود؟ اگر انسان به این‌گونه مقام‌ها برسد، بالاترین لذت معنوی را می‌برد. یک لحظه به سربردن در چنین حالاتی به تمام دنیا و آنچه در دنیاست، ارزش دارد. پیامبر خدا (ص) فرمودند: «الرَّكَعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» [۸]؛ دو رکعت نماز شب، از دنیا و آنچه در دنیا است، برای من با ارزش‌تر است. چرا دو رکعت نماز نزد آن حضرت چنین ارزشی دارد؟ این چگونه نمازی است؟ نمازی است که در آن انسان وقتی حمد و سوره می‌خواند، بیابد خدا دارد با او حرف می‌زند، تمام توجه او به خدا باشد و در هنگام گفتن ذکرها و دعاها، بیابد او با خدا حرف می‌زند و خدا توجه به

او دارد. یک لحظه از این نماز، بیشتر از دنیا و آنچه در دنیا است، ارزش دارد. این «الرَّكَعَاتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ» از باب مثال است، در حقیقت برمی‌گردد به این که، آنی و لحظه‌ای از این حالت، در همین دنیا، از دنیا و آنچه در دنیا است بالاتر است.

مشهور است که حضرت عیسی (ع) حضرت مریم (س) را زنده کرده، به ایشان گفتند: آیا می‌خواهید به این دنیا برگردید، گفت: بله، برای این که در روزهای بسیار گرم روزه بگیرم و در شب‌های بسیار سرد وضو بگیرم و نماز بخوام. حضرت مریم به مقام‌های والایی رسیده بود و در عالم قبر و برزخ، در یکی از باغ‌های بهشتی به سر می‌برد. در روایت می‌خوانیم، قبر انسان، باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم است: «إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ» [۹]. پس جایگاه حضرت مریم (س) بعد از مرگ، دست کم یک باغ بهشتی است. با این حال، می‌خواهد به این دنیا برگردد، برای این که روزه بگیرد و نماز شب بخواند، یعنی لذتش برای او از لذت آن بهشت و باغ بهشتی هم بالاتر است. چرا بالاتر است؟ برای اینکه اگر انسان خدا را بیابد، نه بداند، بیابد که خدا یک وجود حقه حقیقت و مستجمع جمیع صفات کمالات است، بیابد که این خدا دارد با او حرف می‌زند، خدایی که مستجمع جمیع صفات کمالات است، خدایی که منبع قدرت است و همه قدرت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد، خدایی که منبع علم است و همه علوم از او سرچشمه می‌گیرد، بالآخره خدایی که منبع همه فضایل و مستجمع جمیع صفات کمالات است، رفیق اوست و دارد با او حرف می‌زند، این خدا حکومت بردلش دارد، دل او عرش خداست، در نماز حمد و سوره می‌خواند و خدا با زبانش دارد با او حرف می‌زند، معلوم است دیگر، یک لحظه از این حالت را به دنیا و آنچه در دنیا است، نمی‌دهد.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [۱۰]

بعد از حمد و سوره، به رکوع می‌رود و با تواضع خاصی در مقابل خدا می‌گوید: «سَبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»، با خضوع در سجده می‌گوید:

«سَبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ وَبِحَمْدِهِ»، خدا هم توجه به او دارد، یعنی توجه خدا را می‌یابد. معلوم است که یک رکوع یا یک سجودش به دنیا و آنچه در دنیا است، ارزش دارد و و این نماز را با بهشت هم معاوضه نمی‌کند. در معراج به پیامبر اکرم (ص) خطاب شد: یا احمد! گروهی از بندگان من در قیامت، منمغر در عالم وحدتند و مبهوت در جمال من می‌مانند، به اندازه‌ای که هیچ چیز نمی‌بینند، هیچ چیز نمی‌خورند، تا جایی که حورالعین‌ها و نعمت‌های بهشتی و حتی خود بهشت از آنان شکایت می‌کنند که خدایا، ما را برای این افراد خلق کرده‌ای، اما هیچ توجهی به ما نمی‌کنند.

بهشت عالم حیوان است: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» [۱۱]؛ از این رو قصر و درخت و انهار و سایر نعمت‌های بهشتی حرف می‌زنند و یکی از لذت‌های اهل بهشت همین مکالمه‌هاست که عالم بهشت با آن‌ها دارد، اما این بندگان خاص به بهشت و نعمت‌های آن توجهی ندارند. به آن‌ها خطاب می‌شود: بگذارید بندگانم من در حیرتشان باقی بمانند که این حیرت و بهت برای آنان بالاترین و بهترین لذت است، بگذارید آن‌ها منمغر در عالم وحدت باشند، برای این که لذتشان همین است، آنان با من حرف بزنند و من با آن‌ها حرف بزنم. در این حال، من به آن‌ها نظر می‌کنم و در هر نظر من، سعه وجودی پیدا می‌کنند. [۱۲]

معلوم می‌شود در بهشت هم توقف برای اولیای خدا ممنوع است. اگر توقف باشد، برای اهل جهنم است که آن هم معنای دیگری دارد. اما برای اهل معرفت و سالکان الی الله توقف ممنوع است؛ در این دنیا به هر اندازه که بتوانند حرکت صعودی می‌کنند و بالا می‌روند، بعد هم در بهشت به حرکت خود ادامه خواهند داد. تقریباً حجب ظلمانی برای آن‌ها پاره شده و به مقام حجب نورانی رسیده‌اند. هر قدمی که بر می‌دارند، حجابی را پاره می‌کنند، در هر قدمی به مقام قُرب الهی می‌رسند، اما سیر آنان غیرمتناهی است، برای این که نمی‌توانند به خود خدا برسند، حتی نمی‌توانند به مقام قرب پیامبر اکرم (ص) در معراج برسند، از این رو مرتب در حرکتند و تا خدا، خدایی می‌کند به حرکت خود ادامه می‌دهند. به

قول روایتی که بیان شد، در هر حرکتی سعه وجودی پیدا می‌کنند، در هر حرکتی مقام قُرب پیدا می‌کنند، قُرب بعد از قُرب و قُرب بعد از قُرب و رو به بالامی‌روند.

معلوم است که چنین افرادی، به دنیا و آنچه در دنیا است، توجه ندارند. بندگانی که منغم در این دنیا هستند و سروکار با این حرف‌ها ندارند، از این دست لذت‌ها نخواهند داشت. به همین خاطر است که نماز با حضور قلب در بین مردم نادر است. کم پیدا می‌شود کسی دو رکعت نماز با حضور قلب بخواند و در آن، از اَوَّل که می‌گوید: «الله اکبر» تا وقتی می‌گوید: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»، مقام حضور داشته باشد و مقام شهود خود را حفظ کند. اهمیت یک «الله اکبر» این نماز، از تمام دنیا بیشتر است، قیمتش هم بیشتر است. افراد عادی که به این مقام‌ها نرسیده‌اند، ممکن است دچار شبهه شوند که این حرف‌ها یعنی چه؟ گاهی هم توجه به دنیا را توجیه می‌کنند و می‌گویند: اگر دنیا در حلال مصرف شود مطلوب است، و چنانچه در حرام به‌کار گرفته شود، بسیار مذموم است. این حرف غلط نیست، غیر شرعی هم نیست، اما امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَأِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيءِ الظِّلِّ» [۱۳]؛ کسانی که عقل خود را به کار می‌اندازند و تفکر و تعقل دارند، می‌فهمند که این دنیا هیچ ارزشی ندارد. یک قدم باید برویم بالاتر و آن این است که اساساً ما را خلق کرده‌اند که از این دنیا، به تمام معنا انصراف داشته باشیم. باید در دنیا زندگی کنیم، باید تلاش و کوشش برای تأمین معیشت دنیا داشته باشیم، اما توجه ما به دنیا نباشد. اگر کسی توجهش و تمام توجهش به خدا باشد، اصلاً این دنیا را نمی‌بیند تا ببیند در حلال مصرف می‌شود یا در حرام؟ چه می‌بیند؟ فقط خدا را می‌بیند. اگر چنین نباشد، نشانه آن است که مقام انقطاع عن غیر الله، هنوز حاصل نشده است. کمال انقطاع آن است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» [۱۴]؛ خدایا من تو را فقط و فقط به خاطر خودت عبادت می‌کنم و عبادت من برای ترس از جهنم یا به طمع بهشت نیست. خدا این نماز را قبول می‌کند. تا وقتی مقام انقطاع عن غیر الله و انقطاع



الی الله نباشد، نماز مقبول نیست، از نظر فقهی صحیح است و قضا ندارد، اما مقبول نیست. لذا در روایات می‌خوانیم بعضی از نمازها نیمی از آن پذیرفته می‌شود، بعضی یک سوم آن، برخی یک چهارم و بعضی یک پنجم تا آنجا که برخی یک دهم آن قبول می‌شود و بعضی از نمازها قبول نمی‌شود، مگر به اندازه‌ای که نمازگزار توجه و حضور قلب داشته است: «إِنَّ مِنْ الصَّلَاةِ لَمَا يَقْبَلُ نِصْفُهَا وَ ثُلُثُهَا وَ رُبُعُهَا وَ خُمْسُهَا إِلَى الْعُشْرِ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يُلْفُ كَمَا يُلْفُ التَّوْبُ الْخَلْقُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا وَإِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِقَلْبِكَ» [۱۵]

گاهی علاوه بر اینکه نماز قبول می‌شود، «مبرور» است و مورد تحسین خداوند نیز واقع می‌شود، یعنی خدا به آن نمازگزار آفرین می‌گوید. وقتی نمازگزار با مقام شهود نماز بخواند، به این معنا که در نماز خود خدا را بیابد و از همه چیز غیر از خدا منصرف گردد، به کمال انقطاع الی الله می‌رسد، به مقام شهود می‌رسد و خدا به او می‌گوید: بارک الله به نمازت!

خوشا به حال این افراد که «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» [۱۶] را قبل از بهشت، در همین دنیا و در نماز می‌شنوند، البته نه باگوش سر، بلکه باگوش دل، سلام و آفرین خدا را می‌شنوند. این‌گونه افراد خدا را در دل خویش یافته‌اند و دل آن‌ها منور به نور خداست، پس در دل آن‌ها، نور غیر خدا مثل نور شمع در مقابل خورشید است و هیچ جلوه‌ای ندارد. اصلاً شمع را نمی‌بینند تا به نور آن توجه کنند. دنیا را نمی‌بینند تا ریاستش را ببینند، تا پولش را ببینند، تا لذتش را بچشند. لذت‌های دنیوی که لذت نیست، دفع ناراحتی و درد و الم است. آن‌ها که منغم در مادیت هستند، لذت واقعی ندارند، برای این که همه لذت‌های دنیا رفع موانع و نیازها و گرفتاری‌ها است؛ مثلاً انسان گرسنه می‌شود و غذا می‌خورد و خیال می‌کند از غذا خوردن لذت برده، در حالی که آن غذا، تنها گرسنگی او را رفع کرده است. سایر لذت‌های مادی نیز چنین‌اند. از این جهت بعضی گفته‌اند: در دنیا لذت نداریم، اما من عرض می‌کنم: در دنیا لذت داریم و انسان‌های حقیقی که به مقام آدمیت رسیده‌اند، لذت‌های واقعی را درک می‌کنند. لذت آن‌ها چیست؟ اینکه جزو اولیای خدا باشند، لذت آن‌ها

مراوده با خداست، حکومت خدا بردل آنان است، مکالمه با خدا، یک قدری بروید بالاتر، معاشقه با خدا در دل شب، قرآن می‌خواند و بالاترین لذت برایش همین است، برای این‌که می‌بیند با زبانش، خدا با او حرف می‌زند. این دیگر دفع الم نیست، راستی لذت است، صد درصد لذت است، امّا لذّتش، لذت دنیا نیست، همین است که یک لحظه از آن، برای او از تمام دنیا ارزشمندتر است و یک ثانیه از مناجات در دل شب را با همه خوراکی‌ها، همه پوشاک‌ها، همه قصرها و خانه‌ها و با همه ازدواج‌ها، معاوضه نمی‌کند.

ما خلق شده‌ایم، برای رسیدن به همین مقام‌ها، علاوه بر آن، ما طلبه‌ها باید توجه داشته باشیم که طلبه شده‌ایم، برای اینکه به چنین جایگاهی برسیم و دنیا و آنچه در دنیا است، در چشم ما هیچ نباشد. پس چه چیزی در نظرمان باشد؟ فقط خدا، و برسیم به آنجا که خدا را بباییم. تمام توجه ما خدا باشد و هیچ چیزی، هیچ کسی، جز خدا در نظر ما نباشد و دیگر از همه چیز منصرف شویم و همه چیز بر ایمان پوچ شود، جز خدا. واقعاً به قول امیرالمؤمنین (ع) دنیا نزد ما «كَفِيءِ الظِّلِّ» [۱۷] باشد.

## پی نوشت‌ها

- [۱]. نهج البلاغه، خطبه ۶۳.
- [۲]. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶.
- [۳]. نهج البلاغه، خطبه ۳.
- [۴]. نهج البلاغه، خطبه ۲۳.
- [۵]. اقبال الاعمال، ص ۶۸۷.
- [۶]. المزمّل، ۸: «و تنها به او بپرداز.»
- [۷]. الحدید، ۲۳: «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید.»
- [۸]. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۵۶.
- [۹]. تفسیر القمی، ج ۲، ۹۴.
- [۱۰]. سجده، ۱۷: «کسی نمی‌داند که در عالم غیب آنچه مایه‌ی روشنی چشم‌هاست، برای شب زنده‌داران آماده شده است و این یاداش عملی است که انجام داده‌اند.»
- [۱۱]. عنکبوت، ۶۴: «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند.»
- [۱۲]. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۰.
- [۱۳]. نهج البلاغه، خطبه ۶۳.
- [۱۴]. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.
- [۱۵]. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰.
- [۱۶]. یس، ۵۸: «از جانب پروردگارا [ی] مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود.»
- [۱۷]. نهج البلاغه، خطبه ۶۳.

.....  
<http://www.almazaheri.ir>

